پیش گفتار

بسم اللّه الرحمن الرحیم، الحمد للّه الذي نوّر شجرة النبوة بأنوار الأئمة الهداة، و زيّن حدائق الولاية بازهار أسرار الكمّل الثقات، و الصلاة على مظهر جوامع الكلم المسلسلات محمد و آله و عترته عيون المعارف العينية المخصصات[1].

از جمله بزرگانی که در اصول فقه کتاب درسی نوشته استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله العظمی سبحانی (مدظله العالی) می باشد که الحق و الانصاف هم درس ایشان از درس های موفق علم اصول در حوزه مقدسه قم است و هم مدتی است نوشته معظم له زینت بخش کرسی درس و بحث اصولی است و طلاب عزیزی که وارد علم اصول می شوند با اولین نوشته ای که مواجه می گردند کتاب معظم له است.

حقیر پس از مدتی تدریس در حوزه علمیه قم و شرکت در درس خارج استاد معظم، به نوشتن شرحی نموداری از کتاب «الموجز فی اصول الفقه» پرداخته ام که از ویژگی های زیر برخوردار است

إ: شرحی روان بر تمام ابحاث کتاب بوده و از تمامی مطالب آن برخوردار می باشد.

ب: مطالب کتاب به صورت پرسش و پاسخ ارائه داده شده و نوعی سهولت در یادگیری به شمار می رود.

ج: چکیده مطالب هر مقصدی در آخر آن ذکر شده است.

در پایان از تمام اساتید بزرگوار کرسی تدریس علم اصول، و طلاب و دانشجویان عزیز خواهشمندم اگر خطا و اشتباهی در نوشته حقیر مشاهده کردند کرامت نموده و آن را به ما هدیه دهند تا در چاپ های بعدی به اصلاحات لازم پرداخته شود.

حوزه علمیه قم

عبدالرحمن نجفی عمران

۱۳۹۳/۱۱ /۹

---

[1] . صحيفة الإمام الرضا عليه السلام / ۲۷ / وصف الاصول المعتمدة: ..... ص : ۲۶.

مقدمه

امر اول: تعریف علم اصول و بیان موضوع و غایت آن

۱: علم اصول فقه را تعریف کنید؟ اصول فقه از دو واژه «اصول» و «فقه» تشکیل شده که فقه همان علم به احکام شرعیه فرعیه از روی ادله تفصیلیه بوده و اصول نیز به معنی قواعدی است که از طریق آن می توان احکام شرعیه را استنباط نمود.

نکته؛ در تعریف فقه (العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة عن ادلتها التفصیلیة) قیودی ذکر شده که به واسطه آن اموری خارج می گردد

إ) علم به احکام شرعیه؛ از این رو احکام عقلیه خارج است.

ب) فرعیه؛ بنابراین احکام اعتقادیه و مسائل علم اصول خارج می شوند.

ج) تفصیلیه؛ بنابراین علم مقلدین از تعریف فقه خارج است زیرا مقلدین احکام را از نظر مجتهد می گیرند نه ادله تفصیلی.

۲: موضوع و غایت علم اصول را بیان کنید؟

إ: موضوع علم اصول هر چیزی است که صلاحیت حجیت در فقه داشته و بتواند در طریق استنباط قرار گیرد.

ب: هدف و غایت علم اصول نیز استنباط احکام شرعیه و دست یابی به اموری است که بتواند حجت بر احکام شرعیه قرار گیرد.

۳: علت نیاز به علم اصول چیست؟ از آنجایی که علم اصول بیانگر قواعدی است که در طریق استنباط احکام شرعیه واقع می شوند و کیفیت اقامه دلیل بر حکم شرعی را تبیین می نماید به آن نیازمندیم تا بتوانیم از طریق آن روش صحیح استنباط احکام را بیاموزیم.

امر دوم: اقسام مباحث علم اصول

۱: اقسام مباحث علم اصول را بیان کنید؟

إ: مباحث لفظیه؛ مباحثی پیرامون مدالیل الفاظ و ظواهری که در طریق استنباط واقع می شوند نظیر بحث از ظهور صیغه امر در وجوب.

ب: مباحث عقلیه؛ مباحثی پیرامون احکام عقلیه ای که در طریق استنباط واقع می شوند نظیر بحث از وجود ملازمه بین وجوب شی و وجوب مقدمه..

ج: مباحث حجج و امارات؛ عهده دار مباحث حجیت است نظیر بحث از حجیت خبر واحد.

د: مباحث اصول عملیه؛ عهده دار بحث از اصولی است که هنگام فقدان دلیل بر حکم شرعی به آن مراجعه می شود.

امر سوم: وضع

۱: نحوه دلالت الفاظ بر معانی را بیان کنید؟ دلالت الفاظ بر معانی دلالت لفظیه وضعیه است.

۲: وضع را تعریف کنید؟ برای وضع تعاریف مختلفی ذکر شده است نظیر

إ: جعل لفظ در مقابل معنی و تعیین لفظ برای دلالت بر معنی.

ب: ارتباط خاص بین لفظ و معنی که بر دو قسم است

۱: وضع تعیینی؛ از تخصیص لفظ به معنی نشات می گیرد

۲: وضع تعینی؛ منشأ آن کثرت استعمال لفظ در معنی است.

اقسام وضع

۱: اقسام وضع به حسب معنی ملحوظ را بیان کنید؟

۱: وضع خاص و موضوع له خاص؛ به این بیان که معنی ملحوظ جزئی بوده و لفظ نیز در مقابل همان معنی خاص وضع گردد نظیر وضع اعلام شخصیه همچون وضع زید برای شخص خارجی.

۲: وضع عام و موضوع له عام ؛ به این بیان که واضع معنایی کلی را در نظر گرفته و لفظ را نیز در مقابل همان معنی وضع کرده است نظیر وضع اسماء اجناس برای معانی خود نظیر گندم، آب، طیارات، سیارات و ...

۳: وضع عام و موضوع له خاص؛ به این بیان که معنی ملحوظ عام بوده ولی لفظ در مقابل برخی از مصادیق آن وضع گردد نظیر حروف زیرا مثلا در مورد وضع «من» و «الی» واضع معنی کلی ابتدا و انتها را در نظر گرفته و لفظ را در مقابل مصادیق جزئی آن و ابتدا و انتها از مکان خاص به مکان خاص دیگر وضع کرده است.

٤: وضع خاص و موضوع له عام؛ به این بیان که واضع معنایی جزئی را در نظر گرفته ولی لفظ را برای فرد جامع بین آن فرد و افراد دیگر (معنایی کلی) وضع نموده است.

۲: آیا وضع خاص و موضوع له عام امکان دارد؟ وضع خاص و موضوع له عام امکان ندارد به خلاف وضع عام و موضوع له خاص، زیرا در وضع عام و موضوع له خاص، واضع می تواند معنایی عام و کلی را در نظر گرفته و لفظ را در مقابل برخی از افراد آن معنی وضع کند زیرا معنای عام و کلی می تواند حاکی از بعض افرادی که واضع لفظ را در مقابل آن قرار داده، باشد و حداقل به گونه اجمالی آن را ارائه دهد نظیر انسان که می تواند در صدی از حقیقت زید را به انسان ارائه کند به خلاف وضع خاص و موضوع له عام، که معنای خاص و جزئی هرگز نمی تواند حاکی از عام بوده و یا آن دسته از افراد عامی که لفظ شامل آن نمی گردد حکایت نماید.

۳: اقسام وضع به حسب لفظ موضوع را بیان کنید؟

ا: **وضع شخصی؛** در صورتی که لفظ موضوع متصور بشخصه باشد نظیر تصور لفظ زید و وضع لفظ برای آن.

ب: **وضع نوعی؛** در صورتی که لفظ موضوع متصور بوجهه و عنوانه باشد نظیر هیات فعل ماضی که برای انتساب فعل به فاعل در زمان گذشته وضع شده ولی در عین حال موضوع در آن هیات شخصیه ضرب و نصر نبوده بلکه مطلق هیات «فعل» است، در هر ماده ای که تحقق یابد.

۴: نوع وضع هیات در اسم فاعل، مفعول و مفعال را بیان کنید؟ از آنجایی که اسامی فوق برای مطلق هیات از هر ماده ای که باشد وضع شده اند و اختصاص به ماده خاصی ندارند وضع هیئاتشان، نوعی می باشد.

امر چهارم: دلالت تصوریه و تصدیقیه

۱: هر یک از دلالت تصوریه و تصدیقیه را تعریف کنید؟

إ: **دلالت تصوریه**؛ انتقال ذهن به معنی به صرف شنیدن لفظ حتی اگر لافظ قصد معنی نداشته باشد از این رو دلالت فوق تنها متوقف بر شناخت معنی لغوی لفظ است.

ب: **دلالت تصدیقیه**؛ دلالت لفظ بر آن که معنی مزبور مقصود و مراد متکلم می باشد

نکته؛ دلالت تصدیقیه متوقف بر وجود چند شرط است

۱) متکلم علم به لغت داشته و بداند در لغت لفظ مزبور برای چه معنایی وضع شده است.

۲) متکلم در مقام بیان و افاده معنی باشد.

۳) متکلم از سر جدیت لفظ را بر زبان جاری کرده باشد نه از روی هزل و شوخی.

۴) متکلم در کلام خود قرینه ای بر اراده معنی مجازی نصب نکرده باشد.

امر پنجم: حقیقت و مجاز

۱: هر یک از استعمال حقیقی و مجازی را تعریف کنید؟

إ: نظریه مشهور؛

۱: **استعمال حقیقی**؛ اطلاق لفظ و اراده معنی موضوع له نظیر اطللق لفظ «اسد» و اراده معنی «حیوان مفترس».

۲: **استعمال مجازی**؛ استعمال لفظ در غیر معنی موضوع له با وجود علاقه موجود بین معنی موضوع له و مستعمل فیه.

ب: نظریه امام خمینی(ره): استعمال لفظ در معنی موضوع له بدون وجود ادعاء و مناسبت «استعمال حقیقی» بوده و به ادعاء مصداق بودن معنی برای موضوع له «استعمال مجازی» است مثلا اگر لفظ «اسد» به این ادعاء که

«رجل شجاع» از مصادیق و افراد معنی حقیقی «اسد» است در آن استعمال گردد «استعمال مجازی» خواهد بود به عبارت دیگر اگر هدف استعمال، تفهیم نفس معنی موضوع له باشد «استعمال حقیقی» است و چنانچه هدف آن باشد که معنی موضوع له مقدمه برای تفهیم فرد ادعائی باشد (چه با وجود قرینه یا بدون آن) استعمال مجازی خواهد بود.

۲: هر یک از استعاره و مجاز مرسل را تعریف کنید؟

إ: اگر استعمال لفظ در معنی غیر موضوع له به خاطر وجود علاقه مشابهت بین معنی حقیقی و مجازی باشد نظیر استعمال لفظ «اسد» در «رجل شجاع» به خاطر وجود مشابهت در «شجاعت» بین حیوان مفترس و رجل شجاع، استعاره نام دارد

ب: چنانچه استعمال لفظ در معنی غیر موضوع له به خاطر وجود علاقه مشابهت بین معنی حقیقی و مجازی نباشد «مجاز مرسل» نامیده می شود نظیر اطلاق جزء و اراده کل همچون اطلاق عین و اراده رقبه.

امر ششم: علامات حقیقت و مجاز

۱: علامات حقیقت و مجاز برای چه هدفی استعمال می گردند؟ برای تشخیص معنی حقیقی و موضوع له از غیر آن.

۲: علامات حقیقت و مجاز را بیان کنید؟

إ: تبادر؛ خطور معنی به ذهن با شنیدن لفظ و مجرد از هر نوع قرینه ای.

ب: صحت حمل و عدم صحت سلب.

ج: اطراد و شیوع استعمال لفظ در معنایی خاص نظیر شیوع استعمال لفظ غنیمت در تمام سرمایه های موجود از راه غنام جنگی و درآمدهای کسب و کارهای دیگر.

د: تنصیص اهل لغت.

۳: چه تبادری علامت حقیقت است؟ تبادر معنی به ذهنی که مستند به حاق و ذات لفظ بوده و قرینه ای در مورد آن وجود نداشته باشد علامت حقیقت است زیرا انسباق معنی به ذهن دو عامل (به نام وضع و قرینه)

دارد و در مواردی که قرینه منتفی باشد تنها دلیل انسباق معنی، ذهن بوده از این رو تبادر مستند به حاق لفظ دلیل بر وضع و حقیقی بودن معنی می باشد.

۴: آیا صحت حمل و عدم صحت سلب لفظ از معنی علامت حقیقت می باشد؟حمل بر دو قسم است

إ: حمل ذاتی اولی؛ موضو ع و محمول از نظر مفهوم واحد بوده و تنها تغایر اعتباری دارند نظیر «الانسان حیوان ناطق»؛ صحت حمل مزبور نشانه وضع و حقیقی بودن معنی است.

ب: حمل شائع صناعی؛ موضوع و محمول از نظر مفهوم با یکدیگر اختلاف داشته و وحدت خارجی دارند نظیر «زید انسان»؛ صحت حمل مزبور نشانه آن است که موضوع از افراد و مصادیق محمول می باشد.

۵: دلیل علامت حقیقت بودن اطراد را توضیح دهید؟ شیوع استعمال لفظ در افراد کلی به سبب حیثیت خاصی نظیر اطراد «رجل» به اعتبار رجولیت در «زید، عمرو و بکر» با یقین به آن که لفظ فوق به گونه مستقل برای هر یک از معانی فوق وضع نشده است از وجود جامع بین افراد مختلفه کاشف است که لفظ «رجل» در مقابل آن وضع شده است، زیرا صحت استعمال فرع یکی از دو امر (وضع یا قرینه) بوده که در صورت قرینه، اطرادی وجود ندارد از این رو اطراد، کاشف از وضع خواهد بود.

۶: دلیل علامیت تنصیص اهل لغت برای تشخیص معنی حقیقی را توضیح دهید؟ مراد از تنصیص اهل لغت، تصریح مدونین معاجم لغات می باشد که حجت است زیرا مدونین لغت اوائل، با گشت و گذار در شهرها، روستاها، بادیه ها و ... و استماع الفاظ در معانی مزبور، فرهنگ لغت های خود را نگاشته اند.

امر هفتم: اصول لفظیه

۱: اصول لفظیه برای چه هدفی استعمال می گردند؟ شک در کلام متکلم بر دو قسم است

إ: شک در معنی موضوع له؛ شک در وضع واژه «صعید» برای مطلق وجه الارض یا خصوص خاک؟ مورد علامات حقیقت و مجاز است.

ب: شک در مراد متکلم بعد از علم به معنی موضوع له؛ مثلا معنی موضوع له «صعید» را می دانیم ولی نمی دانیم متکلم آن را به قصد همان معنی استعمال نمود یا نه؟ اصول لفظیه برای تشخیص آن کارآیی دارد از این رو جایگاه اصول لفظیه «شک در مراد متکلم» می باشد.

۲: اقسام اصول لفظیه را بیان کنید؟

إ: اصالهٔ الحقیقه؛ هرگاه شک کنیم که مراد متکلم، افاده معنی حقیقی است یا مجازی؟ یعنی احتمال وجود قرینه بوده ولی یقین به وجود نداریم مثلا شک داریم که مراد متکلم از «رایت اسدا» حیوان مفترس است یا رجل شجاع؟ با جریان اصالهٔ الحقیقه اثبات می کنیم مراد متکلم اراده معنی حقیقی (حیوان مفترس) می باشد.

ب: اصالهٔ العموم؛ اگر عامی در کلام متکلم (اکرم العلماء) وارد شده و شک داشته باشیم تخصیصی نسبت به آن آمده تا بعض افراد (عالم فاسق) را خارج کرده باشد یا نه؟ با تمسک به اصالهٔ الموم، عام بودن کلام و عدم ورود تخصیص اثبات می گردد.

ج: اصالهٔ الاطلاق؛ مطلقی در کلام متکلم وارد شده و ما در مورد تمام الموضوع و یا بعض موضوع بودن آن شک داریم مثلا مولی گفته «احل الله البیع»[۲] و ما نمی دانیم مراد از آن «بیع به صیغه» است یا «مطلق بیع»؟ به اصالهٔ الاطلاق مراجعه نموده و احتمال تقیید آن را ملغی دانسته، از طریق آن حکم می کنیم که «مطلق بیع» مراد متکلم می باشد.

د: اصالهٔ عدم تقدیر؛ هرگاه کلامی وارد شده و احتمال تقدیر لفظ خاصی درباره آن داده شود مادامی که قرینه ای بر تقدیر دلالت نکند عقلاء اصل عدم تقدیر جاری می کنند نظیر «واسئل القریهٔ التی کنا فیها»[۳] که مراد از آن «اهل قریه» است.

هـ: اصالهٔ الظهور؛ هرگاه لفظ ظاهر در معنی خاصی بوده ولی نص در آن نباشد و احتمال خلاف آن داده شود عقلاء اخذ به ظهور کلام نموده و احتمال خلاف را الغاء می سازند که از آن تعبیر به اصالهٔ الظهور می شود.

---

۲. بقره، ۲۷۵.
۳. یوسف، ۸۲.

۳: دلیل حجیت اصول لفظیه را بیان کنید؟ از آنجایی که عقلاء عالم در محاورات خویش به اصول لفظیه اعتماد نموده و شارع مقدس نیز از سیره عقلائیه فوق ردع نکرده است حجیت اصول فوق استنباط می گردد.

امر هشتم: اشتراک و ترادف

۱: هر یک از اشتراک و ترادف را تعریف کنید؟

إ: اشتراک؛ وضع لفظ واحد برای معانی متعدد.

ب: ترادف؛ وضع دو یا چند لفظ برای یک معنی.

۲: اقسام اشتراک را بیان کنید؟

إ: **اشتراک لفظی؛** به این معنی که لفظ واحدی از طریق وضع تعیینی و یا تعینی برای دو یا چند معنی وضع شده باشد نظیر لفظ عین که چندین معنی دارد.

ب: **اشتراک معنوی؛** لفظ در مقابل معنی جامعی وضع شود که مصادیق مختلفه دارد نظیر وضع لفظ شجر در مقابل درختی که انواع کثیره دارد.

۳: عامل حصول و پیدایش اشتراک را بیان کنید؟

إ: اختلاف قبال عربیه که در اطراف جزیرۀ العرب زندگی می کردند و از معنای واحدی با الفاظ مختلف تعبیر می کردند و چون علماء لغت تمامی معانی مزبور را برای لفظ واحد ذکر کرده اند از طریق آن اشتراک لفظی پیدا شد.

ب: استعمال زیاد لفظ در معنی مجازی به گونه ای که معنی مجازی، معنی حقیقی لفظ به شمار رفت.

۴: فرق مجاز با اشتراک لفظی را بیان کنید؟ فهم هر یک از مجاز و مشترک لفظی نیازمند به وجود قرینه است ولی قرینه موجود در مجاز دو قسم قرینه صارفه و معینه است به خلاف قرینه مشترک لفظی که تنها قرینه معینه می باشد .

امر نهم: استعمال مشترک در بیش از یک معنی

۱: مراد از استعمال مشترک در بیش از یک معنی چیست؟ مراد آن است که آیا لفظ واحد می تواند در دو معنی جداگانه و بگونه ای که هر یک از معانی فوق استقلالا مراد متکلم باشد استعمال گردد نظیر موردی که متکلم «اشتریت العین» گفته و واژه عین را در دو معنی مستقل «طلا و نقره» به کار برد نه آن که لفظ را در قدر جامع بین دو معنی استعمال نموده و «اشتریت العین» گفته و مرادش «مسمی به عین» باشد تا بگوییم معنی مزبور معنایی واحد بوده و هر یک از طلا و نقره از افراد معنی واحد به شمار رفته و زیر چتر «مسمی به عین» وجود دارند.

۲: اقوال در مورد استعمال مشترک در بیش از یک معنی را بیان کنید؟

إ: منع مطلقا

ب: در تثنیه و جمع جایز است نه در مفرد یعنی در عینان می توان گفت لفظ عینان در دو یا چند معنی مختلف نظیر طلا و نقره استعمال شده است به خلاف مفرد (عین) یقینا تنها در یک معنی از معانی استعمال شده است.

ج: در نفی جایز است نه در اثبات یعنی در «ما رایت عینا» می توان گفت لفظ «عین» در چندین معنی استعمال شده است به خلاف اثبات (رایت عینا).

د: نظریه مصنف: جواز مطلقا زیرا در کلام عرب زیاد واقع شده است.

امر دهم: حقیقت شرعیه

۱: هر یک از حقیقت لغویه، حقیقت شرعیه و حقیقت متشرعیه را توضیح دهید؟

إ: حقیقت لغویه؛ الفاظ عبادات نظیر نماز، روزه، زکات و حج قبل از دین اسلام در معانی لغویه استعمال شده و معنی حقیقی آن همان معنی لغوی بود و الفاظ فوق از حقیقت لغویه بهره مند بودند.

ب: حقیقت شرعیه؛ الفاظ عبادات نظیر نماز، روزه، زکات و حج قبل از دین اسلام در معانی لغویه استعمال شده از حقیقت لغویه بهره مند بودند اما در زمان پیامبر (ص) از معانی لغویه خود خارج شده و از طریق وضع تعیینی و یا تعینی حقیقت در معانی شرعیه شده باشند زیرا در مدت ۲۳سال نبوت پیامبر گرامی اسلام (ص) الفاظ فوق در معانی شرعیه استعمال می شدند و ظرف زمان ۲۳ سال برای حقیقت شرعیه شدن الفاظ عبادات کافی بود.

ج: حقیقت متشرعیه؛ الفاظ عبادات پس از زمان پیامبر(ص) حقیقت در معانی شرعی شده اند نه در زمان آن حضرت زیرا حقیقت در مانی شرعی شدن نیازمند به وضع است.

۲: نظر مصنف (مد ظله العالی) **پیرامون وضع الفاظ عبادات را بیان کنید؟** از آنجایی که ۲۳ سال زمان نبوت پیامبر گرامی اسلام(ص) مدتی طولانی بوده و برای پیدایش وضع تعینی الفاظ عبادات در معانی شرعیه از راه کثرت استعمال کافی است، می توان گفت الفاظ فوق از حقیقت شرعیه برخوردار بوده و از طریق وضع تعینی در زمان پیامبر(ص) حقیقت در معانی شرعی شده اند.

۳: ثمره قول به ثبوت حقیقت شرعیه و عدم آن را بیان کنید؟ ممکن است گفته شود ثمره نزاع بین قول به ثبوت حقیقت شرعیه و عدم آن در الفاظی ظاهر می گردد که بدون وجود قرینه در زبان پیامبر(ص) وارد شده است زیرا بنا بر قول به ثبوت حقیقت شرعیه، الفاظ فوق بر معانی شرعی حمل گشته و در صورت نظریه عدم ثبوت حقیقت شرعیه که الفاظ فوق را بر اراده معانی لغویه حمل می نماید ولی از آنجایی که در مورد معانی الفاظ وارد در کتاب و سنت شکی نداریم تا برای فهم معانی آن نیازمند به قول به ثبوت حقیقت شرعیه و یا عدم آن باشیم از این رو بحث فوق ثمره چندانی ندارد.

امر یازدهم: صحیح و اعم

۱: معنی لغوی و اصطلاحی صحت را بیان کنید؟

إ: صحت در لغت از معانی متعددی نظیر مقابل مرض و مقابل عیب برخوردار است

ب: معنی اصطلاحی صحت
- إ: **صحت در عبادات؛** مطابقت ماتی به با ماموربه و یا چیزی که موجب سقوط اعاده و قضاء می گردد
- ب: **صحت در معاملات؛** چیزی که اثر مطلوب از معامله را به دنبال دارد نظیر ملکیت در بیع.

۲: مراد از بحث صحیح و اعم چیست؟ مراد آن است که الفاظ عبادات آیا برای خصوص فرد صحیح تام الاجزاء و الشرایط وضع شده است یا برای اعم از صحیح و فاسد؟ به عنوان مثال لفظ صلات برای عبادتی

وضع شده که تمامی اجزا و شرایط نماز را داشته باشد یا به فردی که فاقد برخی اجزا و شرایط باشد نیز «صلات» اطلاق می گردد؟ که در این باره دو نظریه مطرح است

إ: الفاظ عبادات برای خصوص فرد صحیح (تام الاجزاء و الشرایط) وضع شده است.

ب: الفاظ عبادات برای اعم وضع شده از این رو بر فاقد بعض الاجزاء و. الشرایط نیز صادق است.

۳: دلیل وضع الفاظ عبادات برای خصوص صحیح را بیان فرمایید؟ دلیل وضع الفاظ عبادات برای خصوص صحیح، آیات و روایاتی است که آثاری را برای عبادات اثبات می کند که بر فرد فاسد آن مترتب نمی گردد بنابراین رو ترتب اثر بر خصوص فرد صحیح موجب می گردد واضع، الفاظ را برای خصوص فرد صحیحی وضع کند که هدف او را تامین می نماید.

۴: دلیل وضع الفاظ عبادات برای اعم را بیان فرمایید؟ صحت تقسیم عبادات به فرد صحیح و فاسد نظیر تقسیم نماز دو قسم صحیح و فاسد.

جواب : تقسیم می تواند به لحاظ مقام استعمال بوده از این رو دلیلی برای وضع الفاظ عبادات در معنی اعم و حقیقت بودن آن نمی باشد زیرا می توان گفت الفاظ عبادات مجازا در فاسد استعمال شده اند.

۵: آیا نزاع صحیح و اعم در مورد اسامی معاملات جاری است؟

إ:بنا بر قول به وضع الفاظ معاملات برای مسببات (نظیر وضع لفظ بیع برای ملکیت)؛ نزاع صحیحی و اعمی در آن جاری نمی شود زیرا مسببات اموری بسیط بوده و دارای دو فرد صحیح و فاسد نمی باشند.

ب: بنا بر قول به وضع الفاظ معاملات برای اسباب (نظیر وضع لفظ بیع برای ایجاب و قبول)؛ نزاع صحیحی و اعمی جای دارد زیرا اسباب، مرکب بوده و می تواند از دو فرد صحیح و فاسد برخوردار باشد.

امر دوازدهم: مشتق

۱: هر یک از مشتق نحوی و اصولی را تعریف کنید؟

إ: مشتق نحوی؛ در مقابل جوامد بوده و شامل فعل ماضی، مضارع، اسم فاعل، اسم مفعول و مصادر ابواب مزید فیه می گردد

ب: مشتق اصولی؛ چیزی که به اعتبار اتصاف ذات با مبدا و اتحاد بین آن دو بر ذات حمل می گردد (نظیر ضارب که به ذات متلبس به شرب اطلاق شده و به اعتبار اتحاد ذات با مبدا «شرب» به ذات حمل می گردد) و به سبب زوال آن، ذات از بین نمی رود از این رو مشتق اصولی شامل اسم فاعل، اسم مفعول، اسم زمان، اسم مکان، اسم آلت، صفات مشبهه و صیغه مبالغه و افعل تفضیل و بسیاری از جوامد همچون زوجة، رق، حر و ... می شود ولی افعال و مصادر (زیرا به گونه اتحاد قابلیت حمل بر ذات ندارند) و صفاتی که زوالشان موجب زوال ذات می گردد (نظیر ناطق) نمی گردد.

۲: نسبت بین مشتق نحوی و مشتق اصولی را بین فرمایید؟ مشتق نحوی و مشتق اصولی نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است زیرا

إ: قدر مشترک؛ برخی از امور هم در نحو و هم در اصول مشتق به شمار می روند نظیر اسم فاعل و اسم مفعول

ب: برخی از امور مشتق اصولی بوده ولی در علم نحو جزو مشتقات به شمار نمی روند نظیر جوامدی همچون زوج و حر.

ج: اموری که در علم نحو مشتق بوده ولی مشتق اصولی به شمار نمی روند نظیر افعال و مصادر مزیدفیه.

۳: آیا اختلاف مبادی مشتقات موجب اختلاف انحاء تلبس ذوات به مبدا اشتقاق می گردد؟ توضیح دهید؟

إ: نظریه اول؛ برخی گفته اند اختلاف مبادی مشتقات موجب اختلاف انحاء تلبس ذوات به مبدا اشتقاق می گردد زیرا مثلا مبدا مشتق اگر حرفه، ملکه و یا قوه باشد (نظیر کاتب، مجتهد و مثمر) حتی در صورت زوال تلبس نیز مشتق صدق دارد از این رو مشتقات فوق حقیقت در اعم است به خلاف مواردی که مبدا فعلی در نظر گرفته شود نظیر «ابیض» و «اسود» که به ذاتی گفته می شود که بالفعل متلبس به بیاض و سواد باشد از این رو تنها حقیقت در متلبس بالمبدأ بالفعل می باشد.

ب: نظریه مصنف(مدظله العالی)؛ اختلاف مبادی مستقات تنها موجب طول و یا قصر زمان تلبس شده ولی موجب تفصیل در مساله نمی گردد تا بگوییم در برخی از مبادی مشتق حقیقت در خصوص متلبس بالمبدا بالفعل بوده و در مبادی دیگر مشتق اعم است از متلبس بالمبدا بالفعل.

۴: نزاع درباره مشتق را توضیح دهید؟ تمامی اصولیین مشتق را حقیقت در «متلبس بالمبدا بالفعل» می دانند و مجاز در متلبس به مبدا در مستقبل ولی در مورد متلبس بالمبدا در گذشته که زمان تلبس به مبدا برای آن گذشته است، اختلاف نظرارند.

۵: دلیل مشهور برای اثبات حقیقت بودن مشتق در خصوص متلبس بالمبدا بالفعل را بیان کنید؟

إ: تبادر؛ متبادر از مشتق خصوص متلبس بالمبدا بالفعل است از این رو اگر گفته شود «صل خلف العادل» تنها امام جماعتی به ذهن می آید که بالفعل از ملکه عدالت برخوردار باشد.

ب: صحت سلب از ما انقضی عنه المبدأ؛ واژه مشتق از فردی که در زمان گذشته متصف به مبدا اشتقاق بوده و اکنون مبدا فوق را از دست داده است صحیح بوده و از آنجایی که صحت سلب علامت مجازیت است، مشتق حقیقت در خصوص متلبس بالمبدا بالفعل بوده و استعمال آن در «ما انقضی عنه المبدا »مجاز است.

۶: دلیل حقیقت بودن مشتق در هر یک از «متلبس بالمبدا بالفعل» و «من انقضی عنه المبدا» را بیان نموده و نقد فرمایید؟

إ: دلیل اول؛ صدق اسماء حرف بر من انقضی عنه المبدأ زیرا مثلا به شخصی که بالفعل در حال استنباط احکام شرعی نمی باشد واژه «مجتهد» صدق می نماید.

جواب: اختلاف مبادی مستقات تنها موجب طول و یا قصر زمان تلبس شده ولی موجب تفصیل در مساله نمی گردد تا بگوییم در برخی از مبادی مشتق حقیقت در خصوص متلبس بالمبدا بالفعل بوده و در مبادی دیگر مشتق اعم است از متلبس بالمبدا بالفعل، از این رو در تمامی موارد مشتق حقیقت در خصوص متلبس بالمبدا بالفعل خواهد بود.

ب: دلیل دوم؛ صحت حمل که علامت حقیقت است زیرا به شخصی که قبلا در حال زدن بوده و اکنون مبدا ضرب را از دست داده است، به لحاظ حالت تلبس به مبدا، اطلاق «ضارب» می شود.

جواب: جریان مشق بر موضوع در مثال مذکور دو حالت دارد

أ: زمان تلبس به مبدا با زمان نسبت کلامیه متحد است؛ نظیر موردی که انسان بگوید «زید ضارب امس» و تنها قصد حکایت از تلبس زید به مبدا (ضرب) در دیروز داشته باشد؛ از آنجایی که زید حقیقتا دیروز در حال زدن بوده و متکلم نیز قصد حکایت از دیروز دارد فرض فوق از قبیل متلبس بالمبدا بالفعل می گردد.

ب: زمان تلبس به مبدا با زمان نسبت کلامیه اختلاف داشته باشد؛ نظیر موردی که انسان بگوید «زید ـ باعتبار تلبسه بالمبدا امس ـ ضارب الآن»؛ در این صورت چون زمان اتصاف به مبدا، دیروز بوده ولی زمان جری امروز است از قبیل مجاز و ما انقضی عنه المبدا می باشد.

چکیده مطالب بخش مقدمه

۱: اصول فقه از دو واژه «اصول» و «فقه» تشکیل شده که اصول به معنی قواعدی است که در طریق استنباط قرار می گیرند و فقه نیز، علم به احکام شرعیه فرعیه می باشد.

۲: موضوع اصول هر چیزی است که بتواند در طریق استنباط قرار گیرد و هدف آن نیز دستیابی به اموری است که حجت بر احکام شرعی قرار می گیرند، وجه نیاز به علم اصول نیز شناخت روش صحیح استنباط می باشد.

۳: مباحث علم اصول بر چهار دسته اند:۱) مباحث لفظی که پیرامون معانی الفاظ بحث می کند،۲) مباحث عقلی که بحث در آن پیرامون احکام عقلیه ای است که در طریق استنباط قرار می گیرند،۳)حباحث حجج و امارات،۴) مباحث اصول عملیه.

۴: وضع به معنی جعل لفظ در مقابل معنی و یا ارتباط خاص بین لفظ و معنی بوده که به دو قسم ۱) وضع تعیینی ناشی از تخصیص لفظ به معنی و ۲) تعینی ناشی از کثرت استعمال لفظ در معنی، تقسیم می گردد.

۵: وضع به لحاظ معنی ملحوظ بر چهار قسم است:۱) وضع خاص و موضوع له عام؛ که معنی ملحوظ جزئی بوده و لفظ نیز برای همان معنی وضع شده،۲)وضع عام و موضوع له عام؛ که معنی ملحوظ عام و کلی بوده و لفظ نیز برای همان معنی وضع شده،۳) وضع عام و موضوع له خاص؛ معنی ملحوظ عام و کلی بوده ولی لفظ در مقابل برخی از مصادیق آن وضع گردید،۴) وضع خاص و موضوع له عام؛ واضع معنی جزئی را در نظر گرفته ولی لفظ را برای جامع بین آن و افراد دیگر وضع نمود.

۶: از آنجایی که معنی عام و کلی می تواند آیینه و حاکی از بعض افرادی که لفظ در مقابل آن وضع شده باشد، وضع عام و موضوع له خاص صحیح است به خلاف وضع خاص و موضوع له عام زیرا معنی جزئی هرگز حاکی از لفظ کلی نبوده و نمی تواند تمام افراد آن را ارائه کند.

۷: وضع به لحاظ لفظ موضوع بر دو قسم است:۱) وضع شخصی؛ در صورتی است که لفظ موضوع متصور بشخصه باشد،۲) وضع نوعی؛ در صورتی است که لفظ موضوع متصور بوجهه و نوانه باشد.

۸: دلالت بر دو قسم است:۱) دلالت تصوریه؛ انتقال ذهن به معنی با مجرد شنیدن لفظ؛۲) دلالت تصدیقیه) دلالت لفظ بر آن که معنی مزبور، مراد متکلم است.

۹: بر اساس نظریه مشهور استعمال حقیقی به معنی اطلاق لفظ و اراده معنی موضوع له است بر خلاف استعمال مجازی که به معنی استعمال لفظ در غیر معنی موضوع له می باشد ولی امام خمینی(ره) می فرمایند استعمال لفظ در معنی موضوع له بدون وجود ادعاء و مناسبت «استعمال حقیقی» بوده و به ادعاء مصداق بودن آن برای موضوع له «استعمال مجازی» است.

۱۰: استعمال لفظ در معنی غیر موضوع له چنانچه به خاطر وجود علاقه مشابهت باشد «استعاره» نام داشته و گرنه «مجاز مرسل» نامیده می شود.

۱۱: علامات حقیقت و مجاز چند امر است: ۱) تبادر؛ در صورتی که مستند به حاق لفظ بوده و قرینه ای در مورد آن وجود نداشته باشد، ۲)صحت حمل و عدم صحت سلب؛ در صورتی که به حمل اولی باشد و گرنه حمل شایع تنها بیانگر وحدت خارجی بین موضوع و محمول قضیه است، ۳) اطراد و شیوع لفظ در معنی خاص، ۴) تنصیص اهل لغت.

۱۲: اصول لفظیه در مقام شک در مراد متکلم بعد از علم به معنی موضوع له و جهت تشخیص مراد متکلم به کار می روند.

۱۳: تعداد اصول لفظیه پنج است: ۱) اصالة الحقیقه؛ در مقام شک در اراده معنی حقیقی یا مجازی توسط متکلم به کار می رود و از طریق آن حقیقی بودن معنی استفاده می گردد، ۲) اصالة العموم؛ هنگام شک در ورود تخصیص نسبت به عامی که در کلام متکلم ذکر شده، کارآیی دارد و عدم ورود تخصیص را اثبات می کند، ۳) اصالة الاطلاق؛ هنگام شک در تمام الموضوع و یا بعض الموضوع بودن مطلق وارد در کلام متکلم استعمال شده و مفید تمام الموضو بودن آن است، ۴) اصل عدم تقدیر) هنگام شک در تقدیر لفظ خاصی در کلام متکلم و جهت اثبات عدم تقدیر استعمال می گردد، ۵) اصالة الظهور) هنگامی که لفظ ظاهر در معنی بوده ولی نص در آن نبوده و احتمال خلاف ظاهر برود، جهت اثبات حجیت ظاهر به کار می رود.

۱۴: اشتراک به معنی وضع لفظ برای چند معنی است در حالی که ترادف به معنی وضع دو یا چند لفظ برای معنی واحد می باشد.

۱۵: اشتراک بر دو قسم است: ۱) اشتراک لفظی؛ وضع لفظ واحد برای دو یا چند معنی، ۲) اشتراک معنوی؛ وضع لفظ در مقابل معنی جامعی که از مصادیق مختلف برخوردار است.

۱۶: عامل حصول اشتراک می تواند یکی از دو امر باشد: ۱) استعمال زیاد لفظ در معنی مجازی، ۲) اختلاف قبایل عربیه و تعبیر از معنی واحد با الفاظ متعدد.

۱۷: فرق مجاز با اشتراک لفظی در آن است که هرچند فهم هر یک از آن نیازمند به وجود قرینه است ولی قرینه در مجاز «قرینه صارفه» است به خلاف اشتراک لفظی که قرینه آن «قرینه معینه» می باشد.

۱۸: مراد از استعمال مشترک در بیش از یک معنی آن است که آیا لفظ واحر می تواند در دو یا چند معنی جداگانه و به گونه ای که هر یک از آن استقلالا مراد متکلم باشد، استعمال گردد؟ که نظر مصنف (مد ظله العالی) جواز آن می باشد بدین دلیل که در کلام عرب واقع شده است.

۱۹: حقیقت لغویه به معنی آن است که دین اسلام الفاظ عبادات و معاملات را در همان معانی لغوی آن استعمال نموده در حالی که حقیقت شرعیه قائل به آن است که الفاظ مزبور در لسان پیامبر(ص) از معانی لغوی خارج شده و از معنی شری برخوردار گشتند، حقیقت متشرعیه نیز بدان معنی است که الفاظ عبادات و معاملات پس از رحلت پیامبر(ص) در معانی شرعی حقیقت گشته اند.

۲۰: در مورد ثبوت حقیقت شرعیه اختلاف نظر بوده و مصنف(مد ظله العالی) قائل به ثبوت آن است زیرا ۲۳ سال ظرف زمانی دوران نبوت، مدتی طولانی برای استعمال الفاظ عبادات و معاملات در معانی شرعی و ثبوت وضع تعیینی برای آن به شمار می رود.

۲۱: نزاع در ثبوت حقیقت شرعیه ثمره چندانی ندار زیرا در صورت قول به ثبوت حقیقت شریه، الفاظ مزبور از معنی شرعی برخوردار بوده ولی چنانچه نظریه مزبور را نپذیریم در مورد معانی الفاظ وارد در کتاب و سنت شکی نداریم تا برای فهم آن نیازمند قول به ثبوت حقیقت شرعیه و یا عدم آن باشیم.

۲۲: صحت در لغت به معنی «مقابل عیب و مرض» بوده ولی در اصطلاح شرعی خود ۱) در عبادات به معنی مطابقت ماتی به با مامور به و سقوط اعاده و قضا ۲) در معالات به معنی ترتب اثر مطلوب می باشد.

۲۳: مراد از بحث صحیح و اعم آن است که الفاظ عبادات و معاملات آیا برای خصوص تام الاجزاء و الشرایط وض شده یا برای اعم از آن و فاقد برخی از اجزا و شرایط.

۲۴: آیات و روایاتی که آثاری را برای عبادات اثبات می کنند که بر فاسد آن مترتب نمی گردد بهترین دلیل برای اثبات وضع الفاظ عبادات برای خصوص صحیح تام الاجزا و الشرایط می باشد.

۲۵: دلیل وضع الفاظ بادات برای اعم، صحت تقسیم آن به دو قسم صحیح و فاسد بوده در حالی که می توان گفت تقسیم مزبور تنها با مقام استعمال ارتباط داشته و دلیل بر وضع نمی گردد زیرا استعمال، اعم از حقیقت است.

۲۶: در صورت قول به وضع الفاظ معاملات برای الفاظ (نظیر وضع بیع برای ایجاب و قبول) نزاع صحیحی و اعمی در مورد آن جای دارد، زیرا اسباب، مرکب بوده و می تواند از دو فرد صحیح و فاسد برخوردار باشد ولی چنانچه الفاظ معاملات را برای مسببات وضع بدانیم، از آنجایی که مسببات امری بسیط اند و دو فرد صحیح و فاسد ندارند نزاع مزبور جاری نیست.

۲۷: مشتق بر دو قسم است: ۱) مشتق نحوی؛ در مقابل جوامد است، ۲) مشتق اصولی) چیزی که به اعتبار اتصاف ذات با مبدا و اتحاد بین آن دو بر ذات حمل می گردد، اعم از آن که جامد و یا مشتق نحوی باشد.

۲۸: نسبت بین مشتق نحوی و اصولی، عموم و خصوص من وجه است زیرا برخی از امور هم مشتق نحوی و هم مشتق اصولی است نظیر اسم فاعل و مفعول، برخی از امور فقط مشتق نحوی اند نظیر افعال و مصادر مزیدفیه، برخی از امور نیز فقط در اصول مشتق به شمار می روند نظیر جوامدی همچون حر و رق.

۲۹: به نظر مصنف (مدظله العالی) اختلاف مبادی مشتقات موجب اختلاف انحاء تلبس نشده بلکه تنها موجب طول و یا قصر زمان آن است زیرا در امور بالفعل، تلبس فعلی، در امور بالقوه، تلبس به قوه مزبور، در موارد حرفه و صناعت نیز صدق مشتق متوقف بر عدم اعراض ذات از حرفه و صنعت مزبور است حتی اگر بالفعل متلبس به آن نباشد.

۳۰: به اتفاق اصولیین مشتق حقیقت در «متلبس بالمبدا بالفعل» و مجاز در «من انقضی عنه المبدا» بوده و در مورد متلبس به مبدا در مستقبل نزاع است.

۳۱: مشهور دو دلیل ۱) تبادر ۲) صحت سلب از ما انقضی عنه المبدا برای حقیقت بودن مشتق در «متلبس بالمبدا بالفعل» آورده اند.

۳۲: گروهی برای حقیقت بودن مشتق در «متلبس بالمبدا بالفعل» و « ما انقضی عنه المبدا» دو دلیل ذکر کرده اند: ۱) صدق اسماء حرف بر «ما انقضی عنه المبدا»، مصنف جواب داده اند که اختلاف مبادی مستقات تنها موجب طول و یا قصر زمان تلبس شده ولی موجب تفصیل در مساله نمی گردد تا بگوییم در برخی از مبادی مشتق حقیقت در خصوص متلبس بالمبدا بالفعل بوده و در مبادی دیگر مشتق اعم است از متلبس بالمبدا بالفعل.۲)صحت حمل که علامت حقیقت است، مصنف جواب داده اند که جریان مشق بر موضوع در مثال مذکور دو حالت دارد ۱)زمان تلبس به مبدا با زمان نسبت کلامیه متحد است؛ از قبیل حقیقت و متلبس بالمبدا بالفعل می گردد. ۲) زمان تلبس به مبدا با زمان نسبت کلامیه اختلاف داشته باشد و متاخر از آن است؛ از قبیل مجاز و ما انقضی عنه المبدا می باشد

مقصد اول: اوامر

فصل اول: ماده امر

۱: معانی ماده امر را بیان کنید؟ ماده امر (أ، م، ر) مشترک لفظی بین دو معنی طلب و فعل بوده و معانی دیگر آن به دو معنی مزبور برگشت دارند، به دلیل

إ: استعمال واژه امر در دو معنی طلب و فعل در آیاتی نظیر «فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنۀ او یصیبهم عذاب الیم»[4] و «قل ان الامر کله لله یخفون فی انفسهم ما لایبدون لک»[5].

ب: امر به معنی طلب بر وزن «اوامر» و به معنی فعل بر وزن «امور» جمع بسته می شود و اختلاف صیغ جمع دلیل بر اختلاف معنوی آن دو می باشد.

۲:آیا در صدق ماده امر به معنی طلب علو و استعلاء شرط است

إ: **نظریه آخوند خراسانی(ره)؛** در صدق ماده امر وجود علو در آمر شرط بوده ولی استعلاء معتبر نیست زیرا صدور طلب از عالی کافی است و در نزد عقلا، امر به شمار می رود هرچند آمر، انسان متواضعی بوده و استعلاء نورزد.

ب: **نظریه آیت الله بروجردی(ره)؛** در صدق امر هیچ یک از علو و یا استعلاء شرط نیست.

ج: **در صدق امر وجود یکی از علو و استعلاء کافی است و اجتماع دو شرط مزبور لازم نمی باشد زیرا**

۱: علو به تنهایی کافی است زیرا صدور طلب از عالی کافی است و در نزد عقلا، امر به شمار می رود هرچند آمر، انسان متواضعی بوده و استعلاء نورزد.

۲: وجود استعلاء کافی است زیرا تقبیح طالب سافل مستعلی از نظر عقل صحیح می باشد.

د: **نظریه امام خمینی(ره) و استاد سبحانی** (مد ظله العالی)؛ هر یک از علو و استعلاء در مورد صدق امر شرط بوده و امر تنها در صورت اجتماع دو شرط مزبور، صدق می کند زیرا

۱: علو شرط است زیرا لفظ امر در زبان عربی معادل «فرمان» در لغت فارسی بوده که متضمن علو صاحب است از این رو اگر انسانی دارای علو نبوده و به دیگران امر کند مورد توبیخ و مذمت قرار می گیرد.

۲: استعلاء شرط است زیرا اگر دستوری به صورت استدعا باشد«امر» بر آن صادق نیست، علاوه بر آن که قول بریره به پیامبر(ص) «اتامرنی یا رسول الله؟ قال انما انا شافع»[6] دلیل بر اعتبار استعلاء است زیرا در غیر این صورت طلب پیامبر (ص)، امر بوده و سوال بریره معنی نداشت.

---

[4] . نور، ۶۳.
[5] . آل عمران، ۱۵۴.
[6] . مسند احمد، ج۱، ص۲۱۵.

۳: آیا ماده امر دلالت بر وجوب دارد؟ اگر در مواردی مولی با ذکر لفظ و ماده امر (آمرک بکذا) از عبدش چیزی طلب کند آیا دال بر وجوب خواهد بود؟ به نظر مصنف (مدظله العالی) اوامر فوق دال بر وجوب می باشند به دلیل

إ: ذهن سامع از شنیدن لفظ امر به لزوم امتثال و وجوب، تبادر پیدا کرده و تبادر نیز علامت حقیقت می باشد.

ب: آیه شریفه «فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم»[۷]؛ زیرا خدای متعال در آیه فوق انسان ها را نسبت به مخالفت امر تهدید کرده و تهدید نیز علامت وجوب است.

ج: آیه شریفه «ما منعک الا تسجد اذ امرتک»[۸]؛ زیرا در آیه فوق ابلیس به جهت مخالفت امر الهی مذمت شده و مذمت نیز نشانه وجوب است.

د: آیه شریفه «علیها ملائکة غلاظ شداد لایعصون الله ما امرهم»[۹]؛ زیرا در آیه فوق مخالفت امر به عنوان «گناه و معصیت» بیان شده که تعبیر به گناه، نشانه وجوب می باشد.

هـ: روایت نبوی(ص) «لَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ»[۱۰]؛ زیرا امر مستحبی مشقتی به دنبال ندارد از این رو لزوم مشقت در روایت فوق، بیانگر وجوب می باشد.

فصل دوم: هیات امر

۱: مفاد هیات امر (هیات افعل» را بیان کنید؟ در مورد آن اختلاف نظر بوده و معانی مختلفی برای صیغه امر ذکر شده است نظیر

إ: وجوب

ب: ندب

ج: قدر جامع بین وجوب و ندب که به اصل طلب معروف است.

---

[۷] . نور، ۶۳.
[۸] . اعراف، ۱۲.
[۹] . تحریم، ۶.

[۱۰] . المحاسن، ج۲، ص۵۶۱.

۲: نظر مصنف (مدظله العالی) درباره مفاد هیات و صیغه امر را همراه با دلیل آن ذکر کنید؟ صیغه امر برای انشاء بعث به ایجاد متعلق وضع شده و دلیل آن نیز انسباق و تبادر است.

نکته ؛ ممکن است گفته شود صیغه امر دائما در معنی بعث استعمال نشده بلکه بر حسب مقام استعمال خود از معانی مختلفی بهره مند است ولی حقیقت آن است که صیغه امر در تمام موارد فوق در معنی بعث استعمال شده و تنها در دواعی و انگیزه های استعمال، اختلاف وجود دارد زیرا بعث گاهی به انگیزه تعجیز بوده و زمانی نیز به هدف تمنی و ...است

۳: طرق بعث مکلف به انجام عمل را بیان کنید؟

إ: از طریق دلالت لفظیه نظیر استعمال لفظ امر هنگام بعث

ب: از طریق دلالت غیر لفظیه نظیر آن که مولی از طریق اشاره، لزوم انجام کاری را به عبدش گوشزد کند.

۴: آیا از نظر عقل صیغه امر دلالت بر وجوب و لزوم امتثال می نماید؟ از نظر عقل، استفاده لزوم و وجوب امتثال مدلول التزامی صیغه امر است زیرا در مواردی که صیغه امر استعمال شده و ما در مورد دلالت آن بر وجوب و استحباب شک داشته باشیم عقل حکم به لزوم تحصیل مؤمن می نماید که با صرف احتمال استحبابی بودن طلب نمی توان آن را ترک کرد بلکه لازم است امر فوق را امتثال کنیم تا در صورت واجب بودن عمل دچار عذاب نگردیم.

۵: استفاده اوامر دال بر وجوب در قرآن و سنت از چه راهی ممکن است؟

إ: صیغه امر

ب: استعمال لفظ فرض و کتابت نظیر «قد فرض الله لکم تحلهٔ ایمانکم»[۱۱] و «کتب علیک الصیام»[۱۲].

ج: قرار دادن فعل در عهده مکلف نظیر «لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا»[۱۳].

---

۱۱ . تحریم، ۲.
۱۲ . بقره، ۱۸۲
۱۳ . آل عمران، ۹۷.

د: خبر از وجود شیئ در مستقبل مشعر به بعث ناشی از اراده شدید نظیر «و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین»[۱۴] که از وجود شیر دادن مادر به فرزند خود در آینده حکایت نموده و از طریق آن می رساند که اراده شدید الهی به امر فوق تعلق گرفته است.

هـ: وقوع جمله خبریه در مقام انشاء نظیر «یغتسل، یعید، یستقبل القبلة».

۶: امر واقع شده پس از حظر مفید چه معنایی است؟ اگر امری پس از حظر و منع قرار گیرد نظیر «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرامَ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا»[۱۵] در مورد معنی آن اختلاف نظر وجود دارد

إ: اوامر فوق ظهور در وجوب دارند.

ب: اوامر فوق ظاهر در اباحه اند.

ج: نظریه مصنف(مدظله العالی)؛ اوامر فوق فاقد ظهورند زیرا از طرفی تقدم حظر و منع می تواند قرینه بر آن باشد که امر فوق برای رفع حظر وارد شده است نه برای افاده وجوب و از طرفی دیگر ممکن است گفته شود متکلم در کلام خود بر قرینه سبق حظر اعتنایی نکرده و اوامر فوق را برای افاده وجوب استعمال کرده باشد بنابراین از آنجایی که دو احتمال (اباحه و وجوب) در مورد اوامر واقع شده پس از حظر وجود دارد، چنین کلماتی مجمل شده و ظهور خود را از دست می دهند.

۷: آیا صیغه امر دلالت بر مره می نماید یا بر تکرار عمل؟ به این بیان که اگر صیغه امر (نظیر صل) در کلام مولی استعمال گردد آیا دال بر مره است یا تکرار؟ در این باره باید گفت اوامر فوق دو احتمال دارند

إ: قرینه ای بر وجود مره (نظیر لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا)[۱۶] و یا تکرار (نظیر فمن شهد منکم الشهر فلیصمه[۱۷] که با توجه به تکرار ماه رمضان در هر سال، باید در هر سال روزه گرفت و یک مرتبه روزه گرفتن کافی نیست) وجود دارد؛ تابع قرینه بوده و از طریق آن حکم به مره و یا تکرار می نماییم.

---

[۱۴] . بقره، ۲۳۳.
[۱۵] مائده، ۲-۱.

ب: قرینه ای دال بر مره یا تکرار وجود ندارد؛ در این باره اختلاف نظر وجود دارد

إ: امر دال بر مره است.

ب: امر دال بر تکرار عمل است.

ج: نظر مصنف(مدظله العالی): امر بر هیچ یک از مره و یا تکرار دلالت ندارد زیرا در امر دو چیز داریم

نکته؛ به نظر مصنف (مد ظله العالی) امر بر هیچ یک از مره و یا تکرار دلالت ندارد زیرا در امر دو چیز داریم

۱) هیات امر و صیغه امر که برای نفس بعث وضع شده نه افاده مره و یا تکرار.

۲) ماده امر؛ برای صرف طبیعت وضع شده است نه یکبار یا چندین بار انجام دادن آن.

۸: آیا صیغه امر بر فور دلالت دارد یا بر تراخی؟ به این معنی که اگر مولی به عبدش دستور داده و فرمود «صل» آیا به این معنی است که فورا عبد باید به امتثال آن اشتغال ورزیده و نماز بخواند یا آن که اگر کارهای دیگری دارد می تواند پس از فراغت از آن، مشغول نماز گشته و نماز را به تاخیر بیندازد؟ در این باره اختلاف نظر وجود دارد

إ: امر دال بر فوریت است.

ب: امر دال بر تراخی است.

ج: نظر مصنف(مدظله العالی)؛ امر بر هیچ یک از فور و تراخی دلالت ندارد

نکته؛ به نظر مصنف امر بر هیچ یک از فور و تراخی دلالت ندارد زیرا در مورد امر دو چیز داریم

۱) هیات امر و صیغه امر که برای نفس بعث وضع شده نه افاده فور و یاتراخی.

۲) ماده امر؛ برای صرف طبیعت وضع شده است نه افاده فور و تراخی.

۹: ادله قائلین به دلالت امر بر فور را بیان نموده و نقد فرمایید؟

---

[۱۶] . آل عمران، ۹۷.

[۱۷] . بقره، ۱۸۵.

إ: دلیل اول؛ آیه شریفه «وَ سارِعُوا إِلى‏ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»[18]؛ زیرا مغفرت کار خداست از این رو معنی سبقت جستن عبد به آن، مسارعت به اسباب مغفرت و انجام ماموربه بوده که با فوریت تناسب دارد.

جواب: اسباب مغفرت منحصر در واجبات نبوده و شامل مستحبات نیز می گردد از این رو در بسیاری از موارد نظیر اصل انجام کار و اسباب مغفرت، خود مسارعت نیز مستحب است نه واجب تا آیه فوق وجوب فور را برساند.

ب: دلیل دوم؛ آیه شریفه «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ»[19]؛ از آنجایی که ظاهر آیه فوق وجوب سبقت جستن فوری به خیرات و اتیان به فرائض است آیه فوق دال بر فور خواهد بود.

جواب: مفاد آیه بعث انسان ها به انجام اعمال نیک بوده به این که بر انجام کارهای نیک بر یکدیگر سبقت جویند و ارتباطی با وجوب مبادرت هر مکلفی بر واجبات ندارد تا مستفاد از آن وجوب فوریت باشد.

فصل سوم: اجزاء

۱: اقسام اجزاء را بیان کنید؟

إ: اجزاء امر واقعی اختیاری از واقع. ب: اجزاء امر واقی اظطراری از امر واقعی اختیاری. ج: اجزاء امر ظاهری از امر واقعی اختیاری.

۱: آیا امتثال امر واقعی اختیاری مجزی از واقع است؟ یقینا امتثال امر واقعی اختیاری و انجام ماموربه با تمام اجزا و شرایط معتبر در آن، مجزی از واقع بوده و موجب سقوط آن می گردد زیرا صیغه امر بر بعث و طلب دلالت داشته و ماده آن نیز بر اصل طبیعت دلالت دارد که با انجام یک فرد در خارج وجود پیدا می کند.

۲: آیا امر واقعی اضطراری مجزی از امر واقعی اختیاری است؟ مثلا بر اساس آیاتی نظیر «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ- فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ- وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»[20]

---
[18] . آل عمران، ۱۳۳.
[19] . مائده، ۴۸.

نماز یومیه با وضو در حالت اختیار بر انسان واجب است و در حالت اضطرار آیاتی نظیر «وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضى أَوْ عَلى سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً»[21] تیمم به جای وضو قرار گرفته است، بنابراین بحث پیرامون آن است که آیا با انجام نماز با تیمم، نماز با وضو از انسان ساقط می گردد از این رو اگر پس از آن که انسان با تیمم نمودن نماز خواند، به آب دست یابد اعاده و قضا بر او لازم نیست؟ در این باره باید گفت

إ: مساله دو صورت دارد

۱: عذر غیر مستوعب بوده و تمام وقت را فرا نمی گیرد نظیر موردی که انسان در اول وقت نماز، فاقد آب بوده و با تیمم نماز خوند و پس از آن مادامی که وقت نماز هنوز باقی است، دسترسی به آب حاصل نمود؛ از این رو اجزا به منی سقوط اعاده در وقت و قضا خارج از وقت است

۲: عذر مستوب بوده و تمام وقت نماز را فرا می گیرد و تنها پس از خروج وقت انسان دسترسی به آب حاصل می نماید؛ از این رو جایی برای بحث لزوم اعاده در وقت نبوده و تنها بحث قضا مطرح می شود.

ب: یقینا در هر دو صورت مساله امر واقعی اضطراری مجزی از امر واقعی اختیاری است؛ زیرا

۱: دلیل اول؛ از آنجایی که مولی در مقام بیان وظیفه مکلف در حالت اضطرار بوده و بحث لزوم اعاده و قضا را مطرح نکرد به دست می آید که امر اضطراری مجزی بوده و اعاده و قضا لازم نیست

۲: دلیل دوم؛ ظاهر آیات و روایاتی نظیر «وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضى أَوْ عَلى سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ- أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً »[22]، «یا اباذر یکفیک الصعید عشر سنین»[23] و «ان رب الما رب الصعید فقد فعل احد الطهورین»[24]

اشکال؛ عدم بیان مولی دلیلی بر اجزاء امر اضطراری از اختیاری نیست زیرا می توان گفت مولی در صدد بیان بدل نبوده و نسبت به تکلیف اعاده و قضا ساکت است.

---

[20] . مائده، ۶.
[21] همان.
[22] همان.
[23] . وسائل الشیعه، ج۲، باب۱۴ از ابواب التیمم، ح۱۲.
[24]. همان، ح۱۵.

جواب: در این موارد نسبت به لزوم اعاده و قضا اصالة البرائه جاری شده و می رساند امر اضطراری مجزی از اختیاری است.

۳: هر یک از حکم واقعی و ظاهری را تعریف کنید؟

حکم واقعی؛ حکمی است که با عنوان اولی خود برای اشیا ثابت بوده و هیچ حالتی از حالات مکلف(نظیر جهل به واقع و شک) در آن تاثیری ندارد نظیر وجوب نماز و روزه.

حکم ظاهری؛ حکمی که در ظرف جهل مکلف به حکم واقعی ثابت است نظیر احکام ثابت از راه امارات و اصول.

۴: آیا امر ظاهری مجزی از امر واقعی است؟ از آنجایی که حکم ظاهری بر دو قسم (حکم ثابت از راه امارات و حکم ثابت از طریق اصول) قابل تقسیم است از این رو بحث اجزاء آن در حقیقت پیرامون آن است که عمل به اصول و امارات اقتضاء اجزاء از امتثال امر واقعی دارد یا خیر؟ مثلا اگر خبر واحدی وارد شده که در رکعت سوم و چهارم نماز یکبار تسبیحات اربعه کافی است و بعد از عمل بر طبق آن، خطایش مشخص گردید آیا در این فرض عمل بر اساس خبر واحد مجزی از اعاده و قضا می باشد یا نه؟ نظریه صحیح آن است که عمل بر اساس هر یک از اماره و اصول عملیه مجزی است و موجب سقوط اعاده و قضا می گردد.

فصل چهارم: مقدمه واجب

۱: مقدمه را تعریف کنید؟ چیزی که به سبب آن انسان به امر دیگری دست می یابد به گونه ای که اگر آن چیز نباشد رسیدن به ذی المقدمه ممکن نیست نظیر نصب نردبان جهت رسین به پشت بام.

۲: هر یک از مقدمه داخلیه و خارجیه را تعریف کنید؟ (اقسام مقدمه به لحاظ نفسها را بیان کنید؟)

إ: مقدمه داخلیه؛ همان جزء مرکب بوده چیزی است که وجود مرکب متوقف بر آن بوده و وجود جداگانه ای از مرکب ندارد نظیر حمد و سوره نسبت به نماز.

ب: مقدمه خارجیه؛ وجود منحاز مستقل داشته و در عین حال وجود ذی المقدمه متوقف بر آن است نظیر وضو نسبت به نماز.

۳: هر یک از مقدمه عقلیه، شرعیه و عادیه را تعریف کنید؟ (اقسام مقدمه به لحاظ حاکم آن را بیان کنید؟)

إ: **مقدمه شرعیه**؛ مقدمه ای که ذی المقدمه از نظر شرع متوقف بر آن است نظیر توقف نماز بر طهارت.

ب: **مقدمه عقلیه**؛ مقدمه ای که عقلا ذی المقدمه متوقف بر آن می باشد نظیر توقف حج بر قطع مسافت.

ج: **مقدمه عادیه**؛ مقدمه ای که عادتا ذی المقدمه متوقف بر آن است نظیر توقف رسیدن به پشت بام بر نصب نردبان.

۴: هر یک از مقدمه وجود، صحت، وجوب و علم را تعریف کنید؟ (اقسام مقدمه به لحاظ ذی المقدمه را بیان کنید؟)

إ: **مقدمه وجود**؛ مقدمه ای که وجود ذی المقدمه بر آن توقف دارد نظیر توقف وجود معلول بر وجود علتش.

ب: **مقدمه صحت**؛ مقدمه ای که صحت ذی المقدمه بر آن توقف دارد نظیر توقف صحت عقد فضولی بر اجازه مالک.

ج: **مقدمه وجوب**؛ مقدمه ای که وجوب ذی المقدمه بر آن توقف دارد نظیر توقف وجوب حج بر استطاعت.

د: **مقدمه علم**؛ مقدمه ای که علم به تحقق ذی المقدمه متوقف بر آن است نظیر توقف یقین به نماز سمت قبله بر اتیان نماز در چهار سمت هنگامی که انسان قبله واقعیه را نمی داند.

نکته؛ نزاع در وجوب و عدم وجوب مقدمه تنها در مورد مقدمه وجود و مقدمه صحت است و دو قسم دیگر از محل نزاع خارجند زیرا

۱) **مقدمه وجوب از نزاع خارج است**؛ چون با فقدان مقدمه فوق، واجب و ذی المقدمه متصف به وجوب نمی شود از این رو مقدمه فوق هرگز نمی تواند از راه وجوبی که از ذی المقدمه و امر متاخر از خود، نشات می گیرد واجب شود.

۲) **مقدمه علم خارج از محل نزاع است**؛ چون وجوب مقدمه علمیه امری عقلی است نه شرعی.

۵: هر یک از شرط، سبب، معد و مانع را تعریف کنید؟ (اقسام مقدمه به اعتبار کیفیت تاثیر آن در ذی المقدمه را بیان کنید؟)

إ: سبب؛ مقدمه ای که وجود ذی المقدمه و مسبب ناشی از آن بوده که اصطلاحا «مقتضی» نام دارد نظیر دلوک شمس که سبب وجوب نماز است.

ب: شرط؛ چیزی که مصحح فاعلیت فاعل و یا قابلیت قابل است نظیر مجاورت آتش با پنبه.

ج: معد؛ چیزی که معلول را به علتش نزدیک می سازد نظیر ارتقاء نردبان که صعود به هر پله ای از آن معد صعود به پله های بالاتر می باشد.

د:مانع؛ چیزی که وجودش مانع تاثیر مقتضی است نظیر قتل که مانع از میراث است.

۶: هر یک از مقدمه مفوته و غیر مفوته را تعریف کنید؟

إ: مقدمه مفوته؛ مقدمه ای که از نظر عقل قبل از زمان وجوب ذی المقدمه لازم است آن را اتیان نمود بگونه ای که اگر قبل از زمان وجوب ذی المقدمه، مقدمه فوق اتیان شود موجب تفویت واجب از زمان خود می گردد نظیر قطع مسافت نسبت به حج که اگر قبل از ماه ذی الحجه انجام نشود موجب فوت حج در وقتش می گردد.

ب: مقدمه غیر مفوته؛ مقدمه ای که ترک آن قبل از زمان ذی المقدمه موجب تفویت ذی المقدمه از زمان خود نمی گردد نظیر وضو نسبت به نماز.

۷: هر یک از مقدمه عبادیه و غیر عبادیه را تعریف کنید؟

إ: مقدمه عبادیه؛ چیزی که ذاتا عبادت بوده و مقدمه برای امر عبادی قرار گیرد نظیر طهارات ثلاث که مقدمه نمازند

ب: مقدمه غیر عبادی؛چیزی که ذاتا عبادت نمی باشند و تنها مقدمه امر عبادی قرار می گیرد نظیر تطهیر لباس و بدن برای نماز.

۸: حکم مقدمه را بیان کنید؟

إ: مقدمه مطلقا واجب اند.

ب: نظریه تفصیلی

ج: نظریه مصنف (مدظله العالی)؛ مقدمه مطلقا واجب نمی باشند زیرا هدف از ایجاب، قرار دادن داعی در ضمیر مکلف برای انجام دادن عمل است که امر مقدمی چنین هدفی را به دنبال ندارد زیرا امر مقدمی دو حالت دارد

إ: باعث نبوده و انسان را برای انجام فعل بر نمی انگیزاند؛ در مواردی که امر به ذی المقدمه انسان را به مطلوب نفسی فرا نخواند، در موارد فوق فائده ای در اتیان به مقدمه نبوده و امر آن، لغو است.

ب: نیازی به وجود مقدمه نمی باشد؛ در مواردی که امر به ذی المقدمه موجب بعث مکلف به سوی مطلوب شود که در این صورت امر به ذی المقدمه کافی بوده و نیازی به امر به مقدمه نیست.

فصل پنجم: تقسیمات واجب

۱: هر یک از واجب مطلق و مشروط را تعریف کنید؟ هرگاه وجوب امر واجبی با چیز دیگری خارج از آن سنجیده شود دو حالت خواهد داشت

إ: وجوبش متوقف بر تحقق آن چیز نمی باشد نظیر وجوب حج نسبت به قطع مسافت، واجب مطلق نام دارد.

ب: وجوبش متوقف بر تحقق آن چیز می باشد نظیر وجوب حج نسبت به استطاعت شرعیه، واجب مشروط نام دارد، زیرا اگر استطاعت تحقق نداشته باشد حج واجب نمی شود.

۲: دلیل نسبی بودن اطلاق و اشتراط وجوب را توضیح دهید؟ از آنجایی که شیئ واحد می تواند از لحاظی مطلق بوده و از لحاظ دیگر مشروط باشد نظیر نماز که نسبت به بلوغ، عقل و قدرت مشروط بوده و بدون وجود امور فوق، نماز واجب نمی شود ولی نسبت به طهارت حدثیه و خبثیه مطلق است و انسان چه دارای طهارت باشد یا فاقد آن، نماز بر وی واجب می گردد، اطلاق و اشتراط امری نسبی است.

۳: هر یک از واجب موقت و غیر موقت را تعریف کنید؟ واجب از لحاظ مقایسه با زمان بر دو قسم است

إ: **غیر موقت؛** شرعا زمان در واجب دخیل نبوده و واجب زمان خاصی ندارد نظیر روزه و نماز قضا.

ب: موقت؛ واجب دارای زمان خاصی است که تنها در همان زمان باید انجام شود نظیر روزه ماه رمضان.

۴: اقسام واجب موقت را بیان کنید؟

إ: مضیق؛ اگر زمان انجام واجب با خود واجب مساوی باشد نظیر روزه ماه رمضان که به مدت یک ماه بوده و زمان آن نیز یک ماه است.

ب: موسع؛ اگر زمان انجام واجب بیشتر از خود واجب باشد نظیر نماز ظهر و عصر که زمان انجام آن از اذان ظهر تا اذان غروب بوده ولی خود نماز را مثلا می توان در ده دقیقه خواند.

۵: اقسام واجب موقت را بیان کنید؟

إ: واجب فوری؛ واجبی که تاخیر آن از اولین زمان امکان جایز نیست نظیر ازاله نجاست از مسجد و جواب سلام.

ب: واجب غیر فوری؛ واجبی که تاخیر آن از اولین زمان امکان جایز می باشد نظیر قضاء نماز و پرداخت خمس و زکات.

۶: آیا قضاء تابع اداء است؟ به این بیان که اگر مولی به نماز ظهر و عصر امر کرده و انسان در وقتش نماز را نخواند آیا امر به نماز در وقت، اقتضاء وجوب قضاء در خارج وقت دارد یا این که وجوب قضاء نیازمند به دلیل دیگری می باشد؟ در مورد تبعیت قضاء از اداء باید گفت

إ: بحث تبعیت قضا از اداء در جایی است که دلیلی برای تعیین احد الطرفین تعبیت و عدم تبعیت قضا از ادا وجود نداشته باشد.

ب: مقتضی قاعده در موارد فوق آن است که به سبب از بین رفتن وقت، امر دال بر واجب نیز از بین رفته و قضاء خارج از وقت از قبیل شک در تکلیف زائد بوده که اصل برائت جاری شده و حکم به عدم وجوب می گردد.

۷: هر یک از واجب نفسی و غیری را تعریف کنید؟

إ:واجب نفسی؛ امری که ذاتا و بدون در نظر گرفتن تمامی امور خارجیه دارای وجوب است نظیر نماز.

ب: **واجب غیری**؛ چیزی که از وجوب لغیره و مقدمی برخوردار است نظیر وضو نسبت به نماز.

۸: هر یک از واجب اصلی و تبعی را تعریف کنید؟

إ: **واجب اصلی**؛ واجبی که از خطاب شرعی مستقل برخوردار بوده و مدلول مطابقی خطاب است.

ب: **واجب تبعی**؛ بیان وجوب شیئ تنها از توابع چیزی است که در صدد افهام آن می باشیم نظیر مواردی که مولی گفته «اشتر اللحم» که امر فوق ضمنا بر وجوب رفتن به بازار نیز دلالت می کند.

۹: هر یک از واجب عینی و کفائی را توضیح دهید؟

إ: **واجب عینی**؛ وجوب و تکلیف به تمام مکلفین تعلق گرفته به گونه ای که با انجام بعض، از بعض دیگر ساقط نمی شود نظیر نماز یومیه.

ب: **واجب کفائی**؛ هرچند ابتداءا تکلیف به تمام مکلفین تعلق گرفته ولی در عین حال با انجام بعض، از بعض دیگر ساقط می شود نظیر کفن و دفن میت.

۱۰: هر یک از واجب تعیینی و تخییری را توضیح دهید؟

۱: **واجب تعیینی**؛ حکم به کار معینی تعلق گرفته و هیچ بدلی برای آن وجود ندارد نظیر اقیموا الصلاة که تنها به صلات تعلق گرفته و نمی توان به جای نماز، کار دیگری انجام داد.

۲: **واجب تخییری**؛ حکم به یکی از افعال به گونه تخییر تعلق گرفته نظیر کفاره ماه رمضان که به یکی از اطعام ۶۰ فقیر، روزه ۶۰ روز و یا عتق رقبه تعلق گرفته است.

۱۱: هر یک از واجب توصلی و تعبدی را تعریف کنید؟

إ: **واجب توصلی**؛ واجبی صرف انجام عمل، بدون داشتن قصد قربت موجب امتثال امر و سقوط آن می گردد نظیر دفن میت و تطهیر مسجد.

ب: **واجب تعبدی**؛ واجبی متوقف بر قصد قربت بوده و بدون وجود آن، انجام واجب موجب امتثال و سقوط امر مولی نمی شود نظیر نماز و روزه.

۱۲: راههای حصول قصد قربت را بیان کنید؟ قصد قربت به واسطه یکی از امور سه گانه زیر حاصل می گردد

إ: اتیان عمل به قصد امتثال امر الهی.

ب: اتیان عمل برای خدا بدون در نظر گرفتن هر چیز دیگری.

ج: اتیان عمل به انگیزه محبوبیت خدای متعال.

فصل ششم: اقتضاء امر به شیئ برای نهی از ضد

۱: موضوع بحث اقتضاء امر به شیئ للنهی عن ضده را بیان کنید؟ بحث فوق در دو مقام مطرح است

إ: **ضد عام**؛ مثلا «صل صلاة الظهر» مقتضی نهی از ترک نماز بوده و نظیر قول «لاتترک الصلاة» می باشد که ترک نماز ضد عام و نقیض نماز است.

ب: **ضد خاص**؛ مثلا «صل صلاة الظهر» مقتضی ترک هر کار وجودی منافی با نماز خواندن است.

۲: اقسام اقتضاء از نظر قائلین به اقتضاء امر به شیئ برای نهی از ضد عام را بیان کنید؟

۱: **اقتضاء به نحو عینیت**؛ یعنی امر به شیئ عین نهی از ضد عام و ترک آن باشد نظیر «صل» که امر به نماز است همان نهی از ضد نماز «ترک نماز» باشد.

۲: **جزئیت و تضمن**؛ یعنی امر به شیئ متضمن معنی مرکبی باشد که دو جزء دارد به نام طلب فعل و منع از ترک مثلا «صل» معنی مرکبی داشته باشد که طلب انجام نماز جزء آن معنی و جزء دیگرش منع از ضد آن باشد.

۳: **ملازمه**؛ لازمه امر به شیئ، نهی از ضد باشد مثلا لازمه عقلی امر به نماز، نهی از ضد آن است زیرا همزمان انسان نمی تواند نماز خوانده و نماز خواندن را ترک کند.

۴: دلیل قائلین به اقتضاء امر به شیئ برای نهی از ضد خاص را بیان کنید؟

إ: **مقدمه اول**؛ امر به شیئ (ازاله) مستلزم نهی از ضد عام (ترک ازاله) است.

ب: مقدمه دوم؛ اشتغال به هر امر وجودی (ضد خاص) نظیر نماز و اکل، ملازم با ضد عام است زیرا اشتغال به هر کاری مستلزم ترک کارهای دیگر است.

ج: مقدمه سوم؛ از آنجایی متلازمان از حکم واحدی برخوردارند، در ظرف وجوب ازاله، هر یک از ترک ازاله و انجام ضد خاص منهی عنه و حرام است.

د: نتیجه؛ امر به شیئ مستلزم نهی از ضد خاص بوده و در ظرف وجوب شیئ، ضد خاص آن حرام می باشد.

جواب

۱: مقدمه اول صحیح نبوده و امر به شیئ اقتضای نهی از ضد عام ندارد و چنین نهی مولوی ای لغو بوده و نیازی به وجود آن نیست.

۲: مقدمه سوم صحیح نبوده و چنین نیست که متلازمان از حکم واحدی برخوردار باشند زیرا مثلا استقبال قبله ملازم با استدبار دیوار بوده و در عین حال استقبال قبله برای نماز واجب بوده ولی استدبار جدار وجوبی ندارد، تنها چیزی که در مورد متلازمان لازم است، آن است که حکمشان متغایر با حکم موجود در ملازم دیگر نباشد مثلا استقبال قبله، واجب و استدبار دیوار، حرام نباشد و ترک ازاله حرام و عین حال نماز، واجب نباشد.

۵: ثمره بحث اقتضاء را بیان کنید؟ ثمره بحث فوق در مواردی است که ضد واجب، امری عبادی باشد که اگر قائل به اقتضاء امر به شیئ برای نهی از ضد باشیم، نهی به عبادت تعلق گرفته و مقتضی فساد و بطلان آن می باشد.

فصل هفتم: نسخ وجوب

۱: نسخ وجوب افاده چه حکمی می کند؟ به عنوان مثال اگر خدای متعال در زمان اول گفته باشد «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً ذلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ»[۲۵] و سپس وجوب پرداخت صدقه را به سبب آیه دیگری « أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ- فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ- فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ- وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ»[۲۶] نسخ نموده است، حال بحث در این است که نسخ فوق مفید چه حکمی است؟ در این باره دو نظریه مطرح است

إ: **نظریه علامه حلی**(ره)؛ نسخ وجوب دلالت بر بقاء جواز می کند

ب: **نظریه صاحب معالم**(ره)؛ نسخ وجوب دلالتی بر جواز نداشته بلکه تابع حکمی هستیم که قبل از امر فوق تحقق داشت.

۲: استدلال علامه حلی(ره) برای دلالت نسخ وجوب بر بقاء جواز را توضیح داده و نقد فرمایید؟

إ: **مقدمه اول**؛ دلیل منسوخ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً ذلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»[۲۷] قبل از ورود ناسخ دلالت بر وجوب داشته از این رو بر سه امر دلالت می کرد

إ: تقدیم صدقه جایز است. ب: تقدیم صدقه راجح است. ج: تقدیم صدقه لازم است.

ب: **مقدمه دوم**؛ قدر متیقن از دلیل ناسخ، رفع خصوص الزام بوده و جواز و رجحان به جای خود باقی اند از این رو نسخ وجوب به معنی بقاء جواز است.

ج: **نتیجه**؛ نسخ وجوب به معنی بقاء جواز است.

جواب: امر ظهور واحدی دارد به نام «بعث نحو الماموربه» و وجوب از راه امر دیگری (تمام الموضوع بودن بعث برای وجوب اطاعت و التزام به عمل) به دست می آید از این رو وقتی دلیل ناسخ، رفع ید مولی از بعث خویش را افاده نمود افاده رفع ید از دلیل منسوخ کرده و معنایی برای بقاء جواز و رجحان باقی نمی ماند زیرا امر، ظهور

---

[۲۵] . مجادله، ۱۲.
[۲۶] . همان، ۱۳.
[۲۷] . مجادله، ۱۲.

دیگری نداشت تا از طریق آن رجحان یا جواز استنباط گردد به عبارت دیگر هر یک از جواز و رجحان لازمه بعث مولی بوده و وقتی دلیل ناسخ اصل بعث را برداشت به تبع آن هر یک از جواز و رجحان نیز از بین می روند.

فصل هشتم: امر به امر به فعل

۱: مراد از مساله امر به امر به شیئ را بیان کنید؟ اگر امر به امر به شیئ وارد شده «مثلا مولی به عبدش بگوید مردم را به فلان کار دستور بده نظیر اوامری که خدا بیان آن به مردم را به پیامبر دستور داده و پیامبر را امر کرده که مردم را به انجام واجبات و ترک محامات امر کند» امر به شیئ است یا نه؟

نکته؛ ظاهرا امر به امر به شیئ، امر به شیئ به شمار می رود زیرا متبادر آن است که در موارد فوق غرض مولی به خود عمل (نظیر نماز و روزه) تعلق گرفته و امر مامور اول (انبیا) تنها طریقی برای وصول به نفس عمل است و مدخلیتی برای آن وجود ندارد.

۲: ثمره مساله امر به امر به شیئ، امر بذلک الشیئ را بیان کنید؟

إ: شرعیت عبادات کودکان؛ زیرا اگر امر به امر به شیئ، امر به آن شیئ باشد عبادات صبیان از امر شرعی برخوردار بوده و جنبه شرعیت پیدا می کنند و گرنه تنها جنبه تمرینی خواهد داشت.

ب: صحت و لزوم بیع صبی در مواردی که پدر به فرزند بزرگ خویش دستور دهد که فرزند کوچک را دستور به بیع کالا بدهد و واسطه، امر پدر را فراموش کرده و فرزند کوچک از طرق دیگری به آن دست یابد؛ زیرا در صورت قول به امر به امر بشیئ، امر بذلک الشیئ، بیع فوق امر داشته و صحیح و لازم است.

فصل نهم: امر به شیئ بعد از امر به آن

۱: مراد از امر بالشیئ بعد الامر به و دلیل آن را بیان کنید؟ اگر مولی به چیزی امر نموده و قبل از این که عبد آن را انجام دهد مجددا به آن امر کند آیا امر دوم به معنی وجوب تکرار عمل است یا صرفا تاکید امر اول می باشد؟

۱: قرینه بر تکرار وجود دارد؛ نظیر این که بار اول مولی بگوید «صل» و بار دوم بگوید «صل مرة اخری»؛ یقینا امر دوم به معنی تکرار عمل است و جنبه تاسیسی دارد، به دلیل وجود قرینه.

۲: سبب متعدد بوده و هر حکمی از سبب مستقلی برخوردار است نظیر«اذا رایت الهلال فادع ثم یقول اذا اذن الموذن فادع»؛ تاسیسی است زیرا سبب متعدد بوده و هر سببی، وجوبی را به دنبال دارد.

۳: سبب تنها برای یکی از دو حکم ذکر شده است «کما اذا قال توضأ ثم قال اذا بلت فتوضأ»؛

٤: اصلا سببی ذکر نمی شود کما یقول المولی لعبده «ادع ادع»؛ در دو صورت اخیر (صورت سوم و چهارم) کلام اجمال پیدا نموده و در هیچ یک از تاکید و یا تاسیس ظهوری ندارد زیرا هیات امر دال بر بعث بوده که اعم از تاکیدی و تاسیسی است و اولویت تاسیس از تاکید دلیلی برای ظهور عرفی امر در تاسیسی بودن نمی گردد.

چکیده مطالب مقصد اول

۱: ماده امر مشترک لفظی بین دو معنی طلب و فعل بوده و معانی دیگر به آن دو برگشت دارد به دلیل۱) استعمال واژه امر در دو معنی فوق در قرآن۲) امر به معنی طلب بر وزن «اوامر» و به معنی فعل بر وزن «امور» جمع بسته می شود.

۲: به نظر مصنف (مد ظله العالی) **در صدق ماده امر به معنی طلب، هر یک از علو و استعلاء شرط است زیرا ۱) لفظ امر در زبان فارسی به معنی دستور بوده که متضمن علو است ۲) اگر دستوری به صورت استدعا و بدون استعلا صادر گردد، «امر» بر آن صدق ندارد.**

۳: ماده امر دلالت بر وجوب دارد به دلیل ۱) تبادر ۲) آیه «فلیحذر الذین یخالفون عن امره» که تحذیر با وجوب تناسب دارد ۳) مذمت در آیه «ما منعک الا تسجد اذ امرتک» ۴) آیه شریفه «علیها ملائکة غلاظ شداد لایعصون الله ما امرهم» زیرا از مخالفت امر به گناه تعبیر شد ۵) نبوی (ص) «لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک» زیرا امر استحبابی مشقتی ندارد.

۴: به نظر مصنف (مد ظله العالی) مفاد هیات و صیغه امر، انشاء بعث به ایجاد متعلق است به دلیل انسباق و تبادر.

۵: بعث مکلف به انجام عمل دو راه دارد ۱) دلالت لفظیه ۲) لالت غیر لفظیه نظیر ایماء و اشاره.

۶: استفاده لزوم و وجوب امتثال مدلول التزامی صیغه امر است زیرا عقل در موارد شک در معنی صیغه امر، حکم به لزوم تحصیل مومن داشته که با صرف احتمال استحبابی بودن معنی صیغه نمی توان آن را ترک کرد بلکه امتثال امر جهت ایمنی از عذاب محتمل لازم است.

۷: استفاده وجوب از اوامر وارد شده در قرآن و روایات چند راه دارد ۱) صیغه امر ۲) استعمال لفظ فرض و کتابت ۳) قرار دادن فعل در عهده مکلف ۴) خبر از وقوع شیئ در آینده مشعر به بعث ناشی از اراده شدید ۵) وقوع جمله خبریه در مقام انشاء.

۸: به نظر مصنف (مد ظله العالی) **اوامر واقع شده پس از حظر، فاقد ظهور اند زیرا از طرفی تقدم حظر قرینه بر آن است که امر فوق تنها برای رفع حظر است نه افاده وجوب یا استحباب،** از طرفی یگر می توان گفت متکلم در کلامش به قرینه سبق اعتنایی نکرده و اوامر فوق را جهت افاده وجوب وضع کرده است.

۹: **به نظر مصنف** (مد ظله العالی) چنانچه در مورد استعمال صیغه امر قرینه ای بر مره یا تکرار وجود داشته باشد، تابع آن بوده و گرنه صیغه مزبور بر هیچ یک از مره یا تکرار دلالت نخواهد داشت زیرا ۱) هیات امر تنها برای بعث وضع شده نه افاده مره یا تکرار ۲) ماده امر نیز برای صرف طبیعت وضع شده است.

۱۰: **به نظر مصنف** (مد ظله العالی) چنانچه در مورد استعمال صیغه امر قرینه ای بر فور یا تراخی وجود داشته باشد، تابع آن بوده و گرنه صیغه مزبور بر هیچ یک از فور یا راخی دلالت نخواهد داشت زیرا ۱) هیات امر تنها برای بعث وضع شده نه افاده فور یا تراخی۲) ماده امر نیز برای صرف طبیعت وضع شده است.

۱۱: برخی برای اثبات دلالت امر بر فور دو دلیل ذکر کرده اند که عبارتند از

۱) آیه «و سارعوا الی مغفرة من ربکم» که مسارعت به اسباب مغفرت با وجوب تناسب دارد ولی **مصنف** (مد ظله العالی) جواب داده اند که اسباب مغفرت منحصر در واجبات نبوده و شامل مستحبات نیز می گردد از این رو در بسیاری از موارد، مسارعت مستحب بوده و واجب نیست.

۲) آیه «فاستبقوا الخیرات» زیرا سبقت به خیرات اقتضاء وجوب دارد ولی **مصنف** (مد ظله العالی) جواب داده اند که کارهای نیک اعم از واجبات و مستحبات بوده بنابراین آیه فوق دلالت بر وجوب سبقت گرفتن ندارد.

۱۲: اجزاء چند فرض دارد: ۱) اجزاء امر واقعی اختیاری؛ که یقینا امتثال امر واقعی اختیاری مجزی از واقع است زیرا صیغه امر بر بعث و طلب و ماده آن نیز بر اصل طبیعت دلالت داشته که با انجام یک فرد در خارج تحقق می یابد. ۲) اجزاء امر واقعی اضطراری از واقع؛ در هر یک از صور عذر نظر عقلااجزاء تحقق دارد زیرا **اولا** مولی در مقام بیان وظیفه مکلف در حالت اضطرار بوده و بحث لزوم اعاده و قضا را مطرح نکرده است **ثانیا** ظاهر آیات و روایات اجزاء می باشد. ۳) اجزاء امر ظاهری از امر واقعی (نظیر اجزاء حکم مستفاد از خبر واحد از واقع)؛ نظریه صحیح اجزا می باشد.

۱۳: در تقسیمی حکم بر دو قسم است: ۱) حکم واقعی؛ حکمی که با عنوان اولی برای اشیا ثابت بوده و احوال مکلف در آن تاثیری ندارد.۲) حکم ظاهری؛ حکمی که در ظرف جهل مکلف به حکم واقعی، ثابت است نظیر احکام ثابت از طریق اصول و امارات.

۱۴: مقدمه به معنی چیزی است که به سبب آن انسان به امر دیگری دست می یابد که تقسیمات مختلفی دارد

الف: تقسیم مقدمه به ۱) مقدمه داخلیه؛ همان جزء مرکب بوده که وجود جداگانه ای از مرکب نداشته و قوام مرکب به سبب آن است نظیر حمد و سوره نسبت به نماز، ۲) مقدمه خارجیه؛ وجود مستقل داشته و در عین حال وجود ذی المقدمه متوقف بر آن است نظیر وضو نسبت به نماز.

ب: تقسیم مقدمه به ۱) مقدمه شرعیه؛ مقدمه ای که از نظر شرع ذی المقدمه متوقف بر آن است نظیر توقف نماز بر طهارت، ۲) مقدمه عقلیه؛ مقدمه ای که ذی المقدمه از نظر قل متوقف بر آن است نظیر توقف حج بر قطع مسافت، ۳) مقدمه عادیه؛ مقدمه ای که عادتا ذی المقدمه بر آن متوقف است نظیر توقف صعود به پشت بام بر نصب نردبان.

ج: تقسیم مقدمه به ۱) مقدمه وجود؛ وجود ذی المقدمه متوقف بر آن است نظیر توقف وجود معلول بر علت، ۲) مقدمه صحت؛ صحت ذی المقدمه بر آن توقف دارد نظیر اجازه مالک که شرط صحت بیع فضولی است، ۳) مقدمه وجوب؛ وجوب ذی المقدمه متوقف بر آن است نظیر توقف وجوب حج بر استطاعت، ۴) مقدمه علم؛ علم به تحقق ذی المقدمه متوقف بر آن است نظیر توقف یقین به نماز سمت قبله بر اتیان نماز به چهار سمت در جایی که جهت قبله مشخص نیست.

د: اقسام مقدمه به اعتبار کیفیت تاثیر در ذی المقدمه ۱) سبب یا مقتضی؛ وجود ذی المقدمه ناشی از آن است، ۲)شرط؛ مصحح فاعلیت فاعل و یا قابلیت قابل است، ۳) معد؛ معلول را به علتش نزدیک می سازد، ۴) مانع؛ وجودش مانع تاثیر مقتضی است.

هـ: تقسیم مقدمه به ۱) مقدمه مفوته؛ اتیان آن قبل از زمان ذی المقدمه لازم است و گرنه موجب فوت ذی المقدمه از زمان خود می گردد نظیر قطع مسافت حج قبل از ماه ذی الحجه، ۲) غیر مفوته؛ ترک آن قبل از زمان ذی المقدمه موجب فوت ذی المقدمه از زمان خود نمی گردد نظیر وضو نسبت به نماز.

و: تقسیم مقدمه به ۱) مقدمه عبادیه؛ چیزی که ذاتا عبادت بوده و مقدمه امر دیگری قرار می گیرد نظیر وضو که ذاتا بادت بوده و مقدمه نماز نیز می باشد، ۲) غیر عبادیه؛ چیزی که ذاتا عبادت نیست نظیر شستن لباس برای نماز.

۱۵: به نظر مصنف (مدظله العالی) مقدمه مطلقا واجب نمی باشند زیرا هدف از ایجاب، قرار دادن داعی در ضمیر مکلف برای انجام فعل است که امر مقدمی

چنین هدفی را دنبال نمی کند زیرا امر مقدمی دو حالت دارد ۱) انسان را بر انجام فعل بر نمی انگیزاند؛ فایده ای در اتیان مقدمه نبوده و امرش لغو است، ۲) امر ذی المقدمه موجب بعث مکلف شده و نیازی به وجود مقدمه نیست.

۱۶: در تقسیمی واجب بر دو قسم است:۱) واجب مطلق؛ وجوبش متوقف بر هیچ امری نیست نظیر وجوب حج نسبت به قطع مسافت، ۲) واجب مشروط؛ وجوبش متوقف بر امر خارجی است نظیر وجوب حج نسبت به حصول استطاعت.

۱۷: اطلاق و اشتراط امری نسبی است زیرا شیئ واحد می تواند از لحاظی مطلق و از نگاه دیگر مشروط باشد چنان که وجوب حج در مقایسه با قطع مسافت، مطلق بوده ولی در مقایسه با شرایط عامه تکلیف نظیر بلوغ، عقل و قدرت، مشروط می باشد.

۱۸: واجب از لحاظ مقایسه با زمان بر دو قسم است۱) واجب موقت؛ شرعا واجب دارای زمان خاصی است که تنها در همان زمان انجام می شود، ۲) واجب غیر موقت؛ زمان در وجوب آن دخیل نیست.

۱۹: واجب موقت بر دو قسم است: ۱) موسع؛ زمان واجب از خود آن بیشتر است نظیر نماز ظهر و عصر، ۲) مضیق؛ زمان واجب با خودش برابر است نظیر روزه ماه رمضان.

۲۰: واجب موقت از حیث فور و تراخی بر دو قسم است: ۱) واجب فوری؛ تاخیر آن از اول ازمنه امکان جایز نیست نظیر جواب سلام، ۲) واجب غیر فوری؛ تاخیر آن از اول ازمنه امکان جایز است نظیر قضاء نماز.

۲۱: قضاء تابع اداء نبوده و امر دال بر لزوم اتیان فعل در وقت، اقتضای قضاء آن خارج از وقت ندارد زیرا مقتضای قاعده در چنین مواردی زوال امر دال بر وجوب به سبب زوال وقت واجب بوده و پس از آن در مورد تکلیف زائد (قضای خارج از وقت) شک نموده و اصل برائت جاری می کنیم.

۲۲: واجب از تقسیمات مختلفی برخوردار است نظیر

إ: تقسیم واجب به ۱) نفسی؛ چیزی که ذاتا واجب است ۲) غیری؛ چیزی که وجوبش غیری و مقدمی است.

ب: تقسیم واجب به ۱) اصلی؛ واجبی که مدلول مطابقی خطاب بوده و از خطاب شرعی مستقل برخوردار است ۲) تبعی؛ وجوب واجب ضمنی و تبعی است.

ج: تقسیم واجب به ۱) عینی؛ وجوب به تمام مکلفین تعلق گرفته و با انجام بعض از بعض دیگر ساقط نمی گردد ۲) کفایی؛ وجوب به تمام مکلفین تعلق گرفته و با انجام بعض از بعض دیگر ساقط می گردد.

د: تقسیم واجب به ۱) تعیینی؛ وجوب به کار معینی تعلق گرفته و بدل ندارد ۲) تخییری؛ حکم به یکی از افعال به گونه علی البدل تعلق گرفته نظیر کفاره رمضان.

هـ: تقسیم واجب به ۱) توصلی؛ واجبی که نیاز به قصد قربت ندارد، ۲) تعبدی؛ واجب محتاج به قصد قربت.

۲۳: ضد بر دو قسم است ۱) ضد عام؛ ترک فعل وجودی نظیر ترک صلات که ضد نماز است، ۲) ضد خاص؛ هر کار منافی با انجام فعل.

۲۴: واژه اقتضاء در عنوان «اقتضاء امر به شیئ برای نهی از ضد» سه احتمال دارد ۱) اقتضاء به نحو عینیت؛ امر به شیئ همان نهی از ضد است ۲) اقتضاء به نحو جزئیت و تضمن؛ امر به شیئ از معنی مرکبی برخوردار است که نهی از ضد جزء آن می باشد ۳) ملازمه؛ لازمه امر به شیئ، نهی از ضد است.

۲۵: برخی برای اثبات نظریه اقتضاء امر به شیئ برای نهی از ضد خاص استدلال کرده اند که امر به شیئ مستلزم نهی از ضد عام است و اشتغال به هر امر وجودی نیز با اشتغال به کار دیگر منافات دارد بنابراین لازمه هر فعلی، ترک فل دیگر بوده و آن دو ملازم یکدیگر بوده و ازحکم واحد وجوبی برخوردارند لذا ترک فعلی هنگام وجوب فعل منافی آن واجب بوده و خود آن حرام خواهد بود.

۲۶: مصنف(مدظله العالی)ملازمه بین امر به شیئ و نهی از ضد خاص را قبول ندارد زیرا اولا امر به شیئ اقتضای نهی از ضد عام ندارد ثانیا متلازمان از حکم واحدی برخوردار نبوده بلکه تنها لازم است حکمشان با یکدیگر منافات نداشته باشد و مثلا در ظرف وجوب استقبال قبله در جایی که استقبلا قبله مستلزم استدبار دیوار است، استدبار دیوار حرام نباشد نه آن که اتصاف آن به وجوب ضروری باشد.

۲۷: ثمره بحث اقتضاء در مواردی ظاهر می گردد که ضد واجب، امری بادی باشد که در این صورت بنابر قول به اقتضاء امر به شیئ برای نهی از ضد، نهی به عبادت تعلق گرفته و مستلزم بطلان آن خواهد بود.

۲۸: در مورد نسخ وجوب اختلاف بوده و صاحب معالم (ره) آن را به منی تبعیت از حکم قبل از امر دانسته ولی علامه حلی(ره) مفید بقاء جواز می دانند و استدلال کرده اند که دلیل منسوخ قبل از ورود ناسخ بر سه چیز (جواز، رجحان و وجوب فعل) دلالت می کرد و دلیل ناسخ تنها وجوب را رفع نمود از این رو رجحان و جواز به حال خود باقی اند ولی مصنف(مدظله العالی) جواب داده اند که امر ظهور واحدی به نام «بعث نحو الماموربه» داشته و وجوب مدلول التزامی آن است از این رو هنگام نسخ، مولی از بعث خویش رفع ید نموده و معنایی برای جواز و رجحان باقی نمی ماند زیرا امر ظهور دیگری نداشت تا مفید رجحان یا جواز باشد.

۲۹: به نظر مصنف (مدظله العالی) امر به امر به شیئ نظیر امر خدا به پیامبر نسبت به تبلیغ مردم، امر به آن شیئ است زیرا متبادر آن است که غرض مولی در چنین مواردی رسیدن پیام به دست افراد بوده و واسطه مدخلیتی ندارد.

۳۰: امر دوباره به یک چیز قبل از اتیان آن چند فرض دارد ۱) قرینه بر تکرار وجود دارد؛ تابع آن بوده و امر دوم را به معنی لزوم تکرار می دانیم۲) سبب متعدد بوده و هر حکمی از سببی مستقل برخوردار است؛ منی چنین امری لزوم تکرار عمل است ۳) سبب تنها برای یکی از دو حک ذکر شده و یا آن که ۴) اصلا سببی ذکر نشده؛ کلام مجمل شده و افاده هیچ یک از تاکید و تاسیس نمی کند زیرا هیچ یک از ماده و صیغه امر نمی تواند مفید آن باشد.

مقصد دوم: نواهی

فصل اول: ماده و صیغه نهی

۱: مفاد هر یک از ماده و صیغه نهی را بیان کنید؟

إ: نهی به معنی زجر از شیئ است چنان که در قرآن آمده است «أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى عَبْداً إِذا صَلَّى»[۲۸]، متبادر از ماده نهی نیز حرمت است به دلیل آیاتی نظیر « وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ»[۲۹].

ب: هرچند مشهور در مورد دلالت صیغه نهی آن است که صیغه نهی دال بر طلب است و طلب ترک فعل را افاده می کند ولی نظریه صحیح آن است که صیغه نهی دلالت بر زجر دارد.

۲: فرق بین دلالت صیغه امر و نهی را بیان فرمایید؟ امر و نهی از حیث متعلق متحد بوده و از جهت حقیقت، مبادی و آثار با یکدیگر اختلاف دارند زیرا متعلق هر دو طلب است ولی فرقشان در جهاتی است نظیر

إ: اختلاف در حقیقت؛ زیرا امر، بعث انشائی بوده در حالی که نهی، زجر انشائی است.

ب: اختلاف از حیث مبادی؛ زیرا مبدا امر، اشتیاق به مصلحت است در حالی که مبدا نهی انزجار از مفسده می باشد.

ج: اختلاف از جهت آثار؛ زیرا اتیان به متعلق امر، اطاعت بوده و موجب پاداش و ثواب است در حالی که اتیان به متعلق نهی، معصیت بوده و عقاب به دنبال دارد.

---

[۲۸] . علق، ۱۰ـ۹.
[۲۹] . نساء، ۱۶۱.

۳: آیا صیغه امر دلالت بر حرمت دارد؟ هرچند مدلول صیغه نهی، اصل زجر است ولی در عین حال مدلول التزامی آن، تحریم می باشد زیرا نهی دال بر زجر بوده که مشترک بین کراهت و حرمت است اما مادامی که قرینه بر ضعف کراهت وجود نداشته باشد عقل از باب دفع ضرر محتمل، حکم به لزوم ترک عمل و تحصیل مؤمن می نماید از این رو می توان از دلالت عقلیه فوق، تحریم را استفاده نمود.

۴: آیا نهی دلالت بر مره و یا تکرار می کند؟

إ: نهی دلالت لفظیه بر هیچ یک از مره و یا تکرار ندارد؛ زیرا ماده نهی برای طبیعت صرف وضع شده و صیغه نهی نیز دال بر اصل زجر است نه مره یا تکرار.

ب: نهی دلالت عقلیه بر تکرار دارد؛ زیرا هدف نهی، ترک طبیعت بوده که تنها از طریق ترک جمیع افراد آن ممکن است.

۵: آیا نهی دلالت بر فور و یا تراخی دارد؟ از آنجایی که ماده نهی برای طبیعت صرف وضع شده و صیغه نهی نیز دال بر اصل زجر است لفظ نهی هیچ نوع دلالتی بر فور و یا تراخی ندارد.

فصل دوم: اجتماع امر و نهی

۱: مراد از اجتماع در محل بحث چیست؟ اجتماع بر سه قسم بوده و مراد از آن در محل بحث نیز اجتماع ماموری است

أ: اجتماع آمری؛ در صورتی است که زمان امتثال امر و نهی وحدت داشته و آمر و ناهی، مامور و منهی(مکلف) و ماموربه و منهی عنه (مکلف به) اتحاد داشته باشند، در این صورت **تکلیف محال خواهد بود** نظیر «صل فی ساعة کذا و لاتصل فیها»؛ اجتماع آمری نام دارد زیرا آمر بین امر و نهی در شیئ واحد جمع نموده است.

ب: اجتماع ماموری؛ هر یک از آمر و ناهی، مامور و منهی اتحاد داشته ولی ماموربه و منهی عنه اختلاف داشته باشند نظیر آن که شارع به مکلف بگوید «صل و لاتغصب»، در این صورت ماموربه (نماز) با منهی عنه (غصب)

فرق دارند ولی در عین حال مکلف می تواند با سوء اختیار خود بین آن جمع نموده و در آن واحد با خواندن نماز در مکان غصبی هم امر «صل» را امتثال کند و هم با نهی «لاتغصب» مخالفت ورزد.

ج: **اجتماع موردی؛** دو فعل داشته باشیم که یکی متعلق امر و دیگری متعلق نهی بوده و تنها در وقت واحد تقارن داشته باشند نظیر نگاه به زن اجنبیه در حین نماز، زیرا دو امر داریم به نام نماز و متعلق امر، نگاه به اجنبیه که متعلق نهی است و مکلف تنها در زمان واحد بین آن دو جمع نموده است.

۲: مراد از واحد در عنوان مساله «اجتماع امر و نهی در شیئ واحد» چیست؟ مراد از آن واحد وجودی و در خارج است به این بیان که مثلا امر به نماز تعلق گرفته و متعلق نهی نیز غصب باشد ولی در وجود خارجی، نماز و غصب بر یک فرد خارجی منطبق گردندو یک نماز خارجی هم مصداق نماز و هم مصداق غصب باشد از این رو دو چیز از بحث اجتماع امر و نهی خارج می باشند

إ: **اجتماع موردی؛** زیرا دو امر داریم به نام نماز و متعلق امر، نگاه به اجنبیه که متعلق نهی است و مکلف تنها در زمان واحد بین آن دو جمع نموده است

ب: **امر به سجده برای خدا و نهی از سجده برای بت؛** زیرا متعلق امر و نهی از نظر مفهوم و مصداق با یکدیگر فرق دارند و سجده برای خدا، مصداقی غیر از مصداق سجده برای بت می باشد.

۳: اقوال در مورد مساله اجتماع امر و نهی را بیان کنید؟

إ: جواز اجتماع که نظریه اشاعره، فضل بن شاذان، سید مرتضی علم الهدی، محقق اردبیلی، سلطان العلما، محقق خوانساری، آیت الله بروجردی و امام خمینی(ره) است.

ب: امتناع اجتماع که نظریه آخوند خراسانی(ره) می باشد.

۴: دلیل قائلین به جواز اجتماع امر و نهی در شیئ واحد را توضیح دهید؟

إ: دلیل اول؛ در مساله اجتماع نظیر نماز در مکان غصبی دو حقیقت داریم که هر یک از آن محکوم به حکمی خاص بوده از این رو اجتماع امر و نهی لازم نمی آید زیرا از نماز در مکان غصبی، دو عنوان صلاتیت و غصبیت انتزاع شده که صلات محکوم به وجوب و امر بوده و نهی ندارد و غصب نیز تنها حرام و منهی عنه بوده و امری ندارد.

ب: دلیل دوم؛ از آنجایی که مردم در زمان حکومت امویان و عباسیان با اموال غصبی فراوانی ابتلاء بودند و در

بسیاری از اموال مغصوبه نماز می خواندند و در هیچ روایتی از آن نهی نشده است بنابراین عدم ورود نهی کاشف از آن است که اجتماع امر و نهی جایز می باشد از این رو در منظر اهل بیت (ع) نمازهایی که شیعیان در زمان حکومت طاغوت زمان می خواندند صحیح بود و از آن نهی نشد.

۵: ادله قائلین به امتناع اجتماع امر و نهی را توضیح داده و نقد فرمایید؟ آخوند خراسانی(ره) قائل به امتناع اجتماع امر و نهی در شیئ واحد بوده و استدلال نموده اند که

إ: مقدمه اول؛ از آنجایی که احکام خمسه[۳۰] با یکدیگر تضاد دارند، بعث و زجر نسبت به شیئ واحد، در زمان واحد محال بوده و از قبیل تکلیف محال خواهد بود.

ب: مقدمه دوم؛ متعلق احکام، فعل خارجی مکلف بوده و اسامی و عناوین صرفا جنبه اشاره به مصادیق و افراد خارجیه دارند.

ج: نتیجه؛ از آنجایی که مجمع (متعلق امر و نهی: نماز در مکان غصبی) از حیث ذات و وجود خارجی، واحد است اجتماع امر و نهی در مورد آن محال است حتی اگر تحت دو عنوان باشد زیرا احکام به معنونات و مصادیق خارجی تعلق می گیرند نه به عناوین و اسامی آن.

اشکال استدلال فوق آن است که موضوع واقعی تکلیف، فعل خارجی مکلف نیست و تعلق بعث و زجر به فعل خارجی محال است زیرا تعلق احکام به افعال خارجیه دو حالت دارد

---

[۳۰] . احکام تکلیفیه که عبارتند از وجوب، حرمت، اباحه، استحباب و کراهت.

إ: قبل از تحقق خارجی افعال، احکام به آن تعلق می گیرد؛ از آنجایی که احکام نیازمند به موضوع موجود بوده و افعال انسانی هنوز در خارج تحقق نیافته اند تا متعلق احکام قرار گیرند، فرض فوق محال است.

ب: بعد از تحقق خارجی افعال، احکام به آن تعلق می گیرد؛ از آنجایی که حکم تنها برای ایجاد فعل در خارج صادر می گردد اگر موضوع آن فعل موجود در خارج باشد لازمه اش تحصیل حاصل و طلب موجود بوده و محال است.

۶: ثمره نزاع بین قول به جواز و امتناع اجتماع امر و نهی در شیئ واحد را بیان کنید؟
اجتماعی قائل است که انسان با انجام عمل واحد می تواند هم امتثال امر نموده و هم آن را عصیان کند از این رو هر دو حکم را حفظ نموده و هیچ یک از آن دو را بر دیگری مقدم نمی دارد به خلاف امتناعی که حصول امتثال و عصیان به سبب انجام فعل واحد را محال دانسته از این رو ناگزیر است دنبال اهم بگردد و در مورد اجتماع هر یک از امر و یا نهی را که از اهمیت بیشتری برخوردار است بر دیگری مقدم دارد.

فصل سوم: اقتضاء نهی برای فساد

مساله اقتضا نهی برای فساد از مسائل مهم علم اصول است که استنباط بسیاری از مسائل فقهیه مترتب بر آن است از این رو در دو مقام بحث می شود.

مقام اول: عبادات

۱: مراد از عبادت در عنوان بحث چیست؟ مراد از عبادت در مساله اقتضاء نهی للفساد خصوص تعبدیات بوده که بدون قصد قربت، امر آن ساقط نمی گردد در مقابل توصلیات که نیازی به قصد قربت ندارد.

۲: مراد از صحت در عبادت چیست؟ مراد از صحت «مطابقت ماتی به با ماموربه» و یا «چیزی که مستلزم سقوط قضا و اعاده است» می باشد.

۳: مراد از نهی در عنوان مساله اقتضاء نهی للفساد چیست؟ واژه نهی در عنوان مساله شامل هر یک از نهی تحریمی، تنزیهی، نفسی، غیری، مولوی و ارشادی می گردد.

۴: آیا نهی از عبادت اقتضاء فساد آن دارد؟ بله، زیرا صحت به معنی مطابقت ماتی به با ماموربه بوده که به خاطر وجود یکی از دو چیز است

إ: **وجود امر**؛ در فرض تعلق نهی به عبادت، امری متوجه آن نمی گردد و گرنه مستلزم اجتماع امر و نهی در شیئ واحد است.

ب: **وجود ملاک امر(محبوبیت مولی)**؛ وجود نهی کاشف از آن است که عبادت مورد نظر مبغوض مولی بوده و محبوبیتی ندارد.

مقام دوم: معاملات

۱: مراد از معاملات در عنوان بحث چیست؟ چیزی که نیازمند به قصد قربت نیست نظیر عقود و ایقاعات.

۲: مراد از صحت معامله چیست؟ مراد از صحت در معاملات، ترتب اثر مقصود است نظیر ترتب ملکیت بر بیع.

۳: آیا نهی از معامله اقتضاء فساد دارد؟

إ: نهی ارشادی که به جهت ارشاد به فساد معامله وارد شده باشد؛ اقتضاء فساد دارد.

ب: نهی مولوی یا تنزیهی به معامله نظیر عقد صادر از محرم در حال احرام که مبغوضیت صدور عقد در حال احرام را می رساند؛ اقتضاء فساد ندارد زیرا مبغوضیت عقد مستلزم فساد نبوده و نظیر عبادات نیست تا اجتماع امر و نهی محال باشد از این رو می توان گفت نهی متعلق به معامله مستلزم حرمت آن است ولی فسادی به دنبال ندارد.

۴: فرق مساله اجتماع امر و نهی با مساله اقتضاء نهی للفساد را بیان کنید؟

إ: دو مساله فوق از جهت موضوع و محمول با یکدیگر اختلاف دارند از این رو قدر جامعی بین آن دو نیست زیرا بحث مساله اجتماع امر و نهی پیرامون آن است که آیا تعلق امر و نهی به دو چیزی که در مقام تعلق مختلف بوده ولی از نظر وجود خارجی متحدند ممکن است یا نه؟ در حالی که بحث اقتضاء نهی للفساد پیرامون وجود ملازمه بین نهی از عبادت و فساد آن می باشد.

ب: مساله اجتماع امر و نهی مبتنی بر وجود هر یک از امر و نهی است (چون باید هر یک از آن دو وجود داشته باشد تا بحث کنیم اجتماعشان ممکن است یا نه؟) در حالی که مساله اقتضاء نهی للفساد تنها مبتنی بر وجود نهی است چه آن که در کنار آن امر هم موجود باشد نظیر تعبدیات و یا آن که نهی در کار نباشد نظیر معاملات.

چکیده مطالب مقصد دوم

۱: ماده نهی به معنی زجر از شیئ بوده و صیغه آن نیز به نظر مصنف(مدظله العالی) به همان معنی است هرچند مشهور آن را به معنی طلب ترک فعل می دانند.

۲: صیغه امر و نهی از چند جهت با یکدیگر اختلاف دارند ۱) اختلاف در حقیقت؛ زیرا امر، بعث انشائی بوده در حالی که نهی، زجر انشائی است. ۲) اختلاف از حیث مبادی؛ زیرا مبدا امر، اشتیاق به مصلحت است در حالی که مبدا نهی، انزجار از مفسده است. ۳) اختلاف از جهت آثار؛ زیرا امتثال امر وجب پاداش و ثواب است در حالی که اتیان متعلق نهی، معصیت بوده و عذاب به دنبال دارد.

۳: مدلول التزامی صیغه نهی تحریم است زیرا هرچند نهی دال بر زجر بوده که مشترک بین حرمت و کراهت می باشد ولی عقل از باب دفع ضرر محتمل و احتمال حرمت در موارد نهی، حکم به لزوم اجتناب می نماید.

۴: از آنجایی که ماده نهی برای اصل طبیعت وضع شده و هیات آن نیز دال بر اصل زجر است نهی دلالت لفظیه بر هیچ یک از مره و تکرار نداشته ولی دلالت عقلیه بر تکرار دارد زیرا هدف نهی، ترک طبیعت بوده که تنها در صورت ترک جمیع افراد آن ممکن است.

۵: از آنجایی که ماده نهی برای اصل طبیعت وضع شده و هیات آن نیز دال بر اصل زجر است نهی دلالت لفظیه بر هیچ یک از فور یا تراخی ندارد.

۶: در مورد مراد از اجتماع در مبحث اجتماع امر و نهی چند احتمال است ۱) اجتماع آمری؛ آمر بین امر و نهی در شیئ واحد جمع نموده و هر یک از زمان امتثال امر و نهی، آمر و ناهی، ماموربه و منهی عنه واحد باشد. ۲) اجتماع ماموری؛ هر یک از آمر و ناهی، مامور و منهی اتحاد داشته ولی ماموربه و منهی عنه اختلاف داشته باشند. ۳) اجتماع موردی؛ دو فعل داشته که یکی از آن متعلق امر و دیگری متعلق نهی بوده و تنها در وقت واحدی تقارن داشته باشند.

۷: مراد از واحد در مبحث اجتماع امر و نهی در شیئ واحد، واحد وجودی و خارجی است بنابراین ۱) اجتماع موردی از محل بحث خارج است زیرا دو امر در مورد آن داشته و وحدت خارجی تحقق ندارد. ۲) امر به سجده برای خدا و نهی از سجده برای بت از محل بحث خارج است زیرا وحدتشان تنها مفهومی است نه مصداقی.

۸: در مورد اجتماع امر و نهی در شیئ واحد، اختلاف نظر بوده و قائلین به جواز اجتماع دو لیل ذکر کرده اند ۱) در مساله اجتماع نظیر نماز در مکان غصبی دو حقیقت صلاتیت و غصبیت داریم که امر به یکی از آن و نهی به دیگری تعلق گرفته است از این رو اجتماع امر و نهی در شیئ واحد لازم نمی آید. ۲) در زمان حکومت امویان و باسیان مردم در بسیاری از اموال غصبی نماز می خواندند و اهل بیت(ع) از آن نهی نکرده اند.

۹: آخوند خراسانی(ره) قائل به امتناع اجتماع امر و نهی ر شیئ واحد بوده و استدلال کرده اند که از آنجایی که احکام خمسه با یکدیگر تضاد داشته و متعلق احکام نیز فعل خارجی است نه عناوین آن بنابراین در مورد اجتماع (نماز در مکان غصبی) فعل خارجی مکلف واحد بوده و اجتماع مزبور محال است.

۱۰: مصنف (مدظله العالی) به استدلال آخوند خراسانی(ره) جواب داده اند که موضوع تکالیف فعل خارجی مکلف نیست و تعلق بعث و زجر به فعل خارجی محال است زیرا تعلق احکام به افعال خارجی دو حالت دارد ۱) قبل از تحقق خارجی افعال؛ از آنجایی که احکام نیازمند به موضوع موجود بوده و افعال مزبور در خارج وجود ندارن تعلق تکلیف به آن محال است. ۲) بعد از تحقق خارجی؛ لازمه اش تحصیل حاصل و طلب موجود بوده که محال است.

۱۱: مساله اقتضاء نهی برای فساد در دو مقام بحث می شود ۱) عبادات. ۲) معاملات.

۱۲: مراد از عبادت در مساله اقتضاء نهی برای فساد، خصوص تعبدیات بوده که بدون قصد قربت امر آن ساقط نمی گردد.

۱۳: مراد از صحت در عبادت «مطابقت ماتی به با ماموربه» و یا «سقوط اعاده و قضاء» می باشد.

۱۴: مراد از نهی در مساله اقتضاء نهی برای فساد، شامل هر یک از نهی تحریمی، تنزیهی، نفسی، غیری، مولوی و ارشادی می گردد.

۱۵: نهی از عبادت اقتضاء بطلان دارد زیرا در فرض نهی هیچ یک از امر و ملاک آن که عامل صحت عبادت است تحقق ندارد.

۱۶: مراد از معاملات در مساله اقتضاء نهی برای فساد، چیزی است که نیازمند قصد قربت نباشد نظیر عقود و ایقاعات.

۱۷: مراد از صحت معامله، ترتب اثر مقصود می باشد.

۱۸: نهی از معامله بر دو قسم است: ۱) نهی ارشادی؛ که به جهت ارشاد به معامله بوده و اقتضاء فساد دارد، ۲) نهی مولوی یا تنزیهی؛ اقتضاء فساد ندارد زیرا اجتماع امر و نهی در معاملات جایز است بنابراین معاملات مزبور صحیح بوده و حرام می باشند.

۱۹: مساله اجتماع امر و نهی با مساله اقتضاء نهی برای فساد، از دو جهت فرق دارد: ۱) اختلاف در موضوع و محمول؛ زیرا بحث اجتماع در این است که تعلق امر و نهی به دو چیزی که در مقام تعلق حکم مختلف بوده ولی از وجود خارجی واحدی برخوردارند جایز است یا خیر؟ در حالی که بحث اقتضاء نهی برای فساد، در آن است که آیا بین نهی از عمل و فساد آن ملازمه ای وجود دارد؟ ۲) مساله اجتماع امر و نهی مبتنی بر وجود هر یک از امر و نهی است در حالی که مساله اقتضاء نهی برای فساد، تنها مبتنی بر وجود نهی بوده و اثبات وجود امر لازم نیست.

مقصد سوم: مفاهیم

امر اول: تعریف مفهوم و منطوق

۱: هر یک از مفهوم و منطوق را تعریف کنید؟

إ: **منطوق**؛ معنایی که لفظ در محل نطق بر آن دلالت دارد و یا به عبارت دیگر لفظ ذاتا بر آن دلالت دارد به گونه ای که لفظ حامل و قالب برای معنی مورد نظر است.

ب: **مفهوم**؛ معنایی که لفظ در غیر محل نطق بر آن دلالت دارد و یا به عبارت دیگر لفظ ذاتا بر آن دلالت نداشته و حامل و قالب برای معنی مورد نظر نبوده بلکه از طریق نوعی اعتبار دال بر معنی است.

۲: هر یک از مفهوم و منطوق را در قالب مثال توضیح دهید؟ مدلولی که عرف آن را از نطق کلام متکلم به دست آورده و می گوید متکلم بدان نطق کرده است منطوق نام داشته و مفادی که عرف آن را از نطق کلام متکلم به دست آورده ولی نمی گوید متکلم بدان نطق کرده است مفهوم نامیده می شود مثلا در «اذا جاءک زید فاکرمه» دو مدلول وجود دارد

إ: وجوب اکرام زید هنگام مجییٔ؛ متکلم در کلام خود به آن نطق نموده و منطوق کلام اوست از این رو قابل انکار نیست.

ب: عدم وجوب اکرام هنگام عدم مجییٔ؛ از کلام متکلم فهمیده شده و مفهوم کلام اوست از این رو متکلم می تواند آن را انکار کند.

امر دوم: تقسیم مدلول منطوقی به صریح و غیر صریح

۱: اقسام مدلول منطوقی را بیان کنید؟ (اقسام منطوق را بیان کنید؟)

إ: صریح؛ همان مدلول مطابقی کلام است یعنی معنایی که کلام از طریق دلالت مطابقی بر آن دلالت دارد.

ب: غیر صریح؛ معنایی که کلام از طریق دلالت التزامی و یا تضمنی بر آن دلالت می نماید.

۲: اقسام مدلول التزامی را بیان کنید؟

إ: معنایی که از طریق دلالت اقتضائیه فهمیده می شود؛ معنایی که صدق یا صحت کلام از نظر عقل و یا شرع متوقف بر آن است نظیر «و اسئل القریة التي کنّا فیها»[۳۱] که اگر واژه «اهل» در تقدیر گرفته نشود کلام فوق دروغ بوده و از وادیه نمی توان پرسید.

ب: معنایی که از طریق دلالت تنبیه فهمیده می شود و هیچ یک از صحت و صدق کلام متوقف بر آن نبوده ولی مقترن به علتی است که ایجاد ربط بین جملتین نموده و فقدان آن موجب بعد اقتران و فقدان ربط بین جملتین می گردد نظیر آن که در جواب کسی که گفته «ماهی دریا را فروخته ام»، گفته شود «بیع مزبور باطل است» که اشتراط قدرت بر تسلیم مبیع از آن فهمیده شده که علت بطلان بیع بوده و موجب ایجاد ربط بین دو جمله مزبور است.

ج: معنایی که از طریق اشاره فهمیده شده و لازمه کلام متکلم اشت هرچند متکلم قصد آن معنی را نداشته باشد

نظیر انضمام «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً»[۳۲] به «وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ»[۳۳] که ۶ ماه بودن اقل زمان حمل را می رساند هرچند مقصود آیه اول، بیان آلام و مشقاتی است که مادر در زمان حمل می بینند و مراد آیه دوم نیز بیان اکثر زمان شیردهی است ولی لازمه دو مدلول فوق، معنی سومی (۶ ماه بودن اقل زمان حمل) می باشد.

---

[۳۱] . یوسف، ۸۲.
[۳۲] . احقاف، ۱۵.
[۳۳] . بقره، ۲۳۳.

امر سوم: صغروی بودن نزاع در باب مفاهیم

۱: آیا نزاع در مفاهیم صغروی است؟ توضیح دهید؟ از آنجایی که نزاع در مفاهیم پیرامون اصل ثبوت مفهوم است نه آن که ثبوت مفهوم را پذیرفته و درباره حجیت آن اختلاف داشته باشیم از این رو نزاع فوق صغروی است.

امر چهارم: مفهوم موافق و مخالف

۱: هر یک از مفهوم موافق و مخالف را تعریف کنید؟

إ: **مفهوم موافق**؛ مفهوم جمله ای که با سنخ حکم موجود در منطوق از نظر ایجاب و سلب موافقت دارد نظیر مفهوم جمله «فلاتقل لهما اف»[۳۴] که «فلا تشتمهما و لا تضربهما» بوده و در نفی مطابق با منطوق می باشد.

ب: **مفهوم مخالف**؛ مفهومی که از نظر سلب و ایجاب مخالف با منطوق باشد نظیر مفهوم جمله « اذا سلم اکرمه» که « اذا لم تسلم فلا تکرمه» بوده و از نظر ایجاب و سلب با یکدیگر فرق دارند.

امر پنجم: اقسام مفهوم

مفهوم شرط

۱: تصویر نزاع در مفهوم شرط را توضیح دهید؟ نزاع در مفهوم شرط تنها در جایی است که قید امری زاد بر موضوع شمرده شده و جمله شرطیه مشتمل بر سه امر «موضوع، محمول و شرط» باشد تا نزاع مفهوم در آن راه داشته و بحث نماییم که آیا لازمه انتفاء شرط، انتفاء محمول از موضوع می باشد یا نه؟ مثلا جمله «اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیئ» از سه امر موضوع (ماء)، محمول (عاصمیت و عدم تنجیس) و شرط (کریت) برخوردار است بنابراین آیا هنگام انتفاء شرط کریت، موضوع (ماء) به حال خود باقی است یا نه؟ به خلاف قضایایی که شرط، محقق موضوع بوده و تفکیک بین شرط و موضوع در آن ممکن نیست بلکه لازمه

---

[۳۴] . اسراء، ۲۳.

ارتفاع شرط، ارتفاع موضوع می باشد نظیر «ان رزقت ولدا فاختنه» که رزق امری زائد بر خود فرزند نبوده و قضایای فوق یقینا مفهوم ندارند.

۲: شرایط ثبوت مفهوم برای جمله شرطیه را بیان کنید؟

إ: **وجود ملازمه بین شرط و جزا**؛ به این بیان که قضیه شرطیه مورد نظر شرطیه اتفاقیه نباشد نظیر «کلما کان الانسان ناطقا فالحمار ناهق» که بین نطق انسان و نهق حمار ارتباط و ملازمه ای نیست.

ب: **ملازمه بین شرط و جزا از باب ترتب بوده و شرط، علت ثبوت جزا باشد.**

ج: **ترتب موجود بین شرط و جزا به نحو علت منحصره بوده و برای جزای مزبور، علت دیگری وجود نداشته باشد.**

۳: آیا جمله شرطیه دلالت بر مفهوم دارد؟ دلالت جمله شرطیه بر مفهوم (انتفاءجزا هنگام انتفاء شرط) از یکی از طرق زیر باید اثبات شود

إ: **وضع**؛ به این بیان که هیات شرط برای افاده معنی ملازم با ملازمه، ترتب، و علیت منحصره وضع شده باشد؛ چنین وضعی ثابت نیست زیرا هرچند جمله شرطیه بر ملازمه و ترتب دلالت وضعیه داشته و متبادر از جمله شرطیه آن است که لازمه وجود شرط، وجود جزا می باشد ولی در عین حال علیت منحصره بودن شرط برای وجود جزا را نمی توان از طریق دلالت وضعیه اثبات نمود زیرا تقسیم علت به منحصره و غیر منحصره از مباحث عقلی فلسفی است و اذهان عامه مردم با آن سر و کاری ندارد از این رو بعید است واضع تقسیم فلسفی فوق را در نظر گرفته و هیات شرطیه را برای قسم خاصی از آن (علیت منحصره) وضع کرده باشد.

ب: **انصراف**؛ به این بیان که جمله شرطیه در اذهان مخاطبین انصراف به خصوص علیت منحصره دارد؛ ادعاءچنین انصرافی بعید است زیرا عامل انصراف چیست؟

۱: کثرت استعمال جمله شرطیه در علت منحصره؛ صحیح نیست زیرا جمله شرطیه اکثرا در علیت غیر منحصره استعمال می گردد.

۲: علیت منحصره اکمل افراد علت بوده و نسبت به غیر منحصره ترجیح دارد؛ صحیح نیست زیرا اکملیت مزبور اثبات شده نیست.

ج: **اطلاق؛** از آنجایی که متکلم در مقام بیان علل بوده و تنها یک علت ذکر نموده، انحصار علت مذکور فهمیده می شود و گرنه اگر جزای موجود در کلام، شرط و علت دیگری داشت بیان آن بر متکلم لازم بود؛ دو وجه دارد

۱: متکلم تنها در مقام بیان خصوصیات سبب موجود در کلام بوده و توجهی به وجود و یا عدم وجود سبب دیگر نداشته و در مقام بیان آن نبود؛ از آنجایی که متکلم در مقام بیان وجود شرط دیگر برای جزا نبود نمی توان گفت علت مزبور در کلام علت منحصره بوده و جزا از علت دیگری برخوردار نیست بلکه اطلاق کلام در مقام تمام الموضوع بودن و جزء و شرط نداشتن شرط مزبور در کلام بوده بنابراین هرگاه در مورد ترکیب و عدم ترکیب شرط موجود شک کنیم با تکیه بر اطلاق فوق می توان وجود هر شرط و یا جزئی را از شرط مزبور نفی نمود.

۲: متکلم در مقام بیان علت وجودی جزا بوده و علت موثر در جزا را بیان نموده و در عین حال به یک علت اکتفا نموده و شرط دیگری ذکر نکرد؛ چنین اطلاقی بیانگر عدم وجود شرط و سبب دیگر می باشد، بنابراین در مواردی که احراز گردد متکلم در مقام تحدید اسباب بوده و به ذکر یک سبب اکتفا نمود، چنین اطلاقی بیانگر عدم وجود شرط و سبب دیگر می باشد ولی چنانچه اطلاق کلام متکلم در مقام بیان تحدید اسباب اثبات نگردد نمی توان شرط موجود در کلام را علت منحصره برای ثبوت جزا دانسته و قائل به مفهوم جمله شرطیه شد و چون راهی برای اثبات امر فوق وجود ندارد نمی توان مفهوم جمله شرطیه را اثبات نمود.

حکم تعدد شرط و وحدت جزا

۱: حکم تعدد شرط و وحدت جزا را بیان کنید؟

ا: در صورت قول به ثبوت مفهوم برای جمله شرطیه مواردی که شرط متعدد بوده و جزا واحد باشد نظیر «اذا خفی الاذان فقصر و اذا خفی الجدران فقصر» تعارض بین مفهوم یک جمله شرطیه با منطوق جمله شرطیه دیگر لازم می آید زیرا مثلا بر اساس مفهوم «اذا خفی الاذان فقصر» در صورتی که انسان صدای اذان را شنیده ولی دیوار شهر را نبیند لازم است نماز خود را کامل بخواند در حالی که بر اساس منطوق «اذا خفی الجدران فقصر»، قصر نماز در صورت فوق لازم است.

ب: برای رفع تعارض باید ملتزم به یکی از دو امر زیر شویم

ا: **شرط را علت ناقصه جزا بدانیم؛** از این رو خفاء اذان و یا دیوار به تنهایی موجب وجوب قصر نشده بلکه مجموع امرین

ب: **شرط، علت منحصره وجود جزا نبوده بلکه جزا در فرض وجود علت دیگری نیز می تواند تحقق**

(خفاء اذان و خفاء دیوار) علت وجوب قصر خواهد بود.

یابد؛ بنابراین هر یک از خفاء اذان و خفاء دیوار به تنهایی علت وجوب قصر است ولی چنین نیست که وجوب قصر تنها در فرض خفاء دیوار باشد بلکه اگر دیوار مشخص بوده ولی اذان مخفی باشد نیز شکسته خواندن نماز واجب است.

ج: تصرف در منحصره بودن شرط، بر علت تامه بودن آن ترجیح دارد زیرا غیر منحصره بودن علت قطعی بوده زیرا در فرض رفع ید از علت تامه (قول به این که خفاء اذان علت تامه وجوب قصر نبوده بلکه علت تامه امری مرکب از خفاء اذان و خفاء دیوار می باشد) نیز ما دو علت (خفاء اذان و خفاء دیوار) داشته از این رو هیچ یک از دو امر فوق، علت منحصره نخواهند بود، ولی علت تامه بودن مشکوک است.

تداخل اسباب و مسببات

۱: مراد از تداخل اسباب و مسببات را بیان کنید؟ در فرض تعدد شرط و وحدت جزا نظیر «اذا بلت فتوضا و اذا نمت فتوضا» دو بحث مطرح می شود

إ: تداخل اسباب؛ به این بیان که اسباب در تاثیر تداخل کرده و مثلا مجموع بول و نوم آیا وجوب واحدی را برای وضو به دنبال دارد و یا آن که هر یک از بول و نوم مقتضی وضویی مستقل و جداگانه است؟

ب: تداخل مسببات؛ به این بیان که یکبار انجام دادن طبیعت (مثلا یکبار وضو گرفتن در مورد امتثال امر اذا بلت فتوضا و اذا نمت فتوضا) موجب امتثال دو وجوب وضوی ناشی از بول و نوم می گردد یا آن که باید دوبار طبیعت اتیان گردد و دوبار وضو گرفت.

۲: شرط جریان بحث تداخل چیست؟ بحث تداخل تنها در موردی جاری است که جزا قابلیت تکرار داشته باشد و گرنه یقینا تداخلی برای اسباب و مسببات وجود ندارد نظیر «ان کان زید مرتدا فاقتله و ان کان محاربا فاقتله» زیرا اگر زید هم مرتد و هم محارب باشد نمی توان دوبار او را به قتل رساند.

۳: حکم تداخل اسباب را بیان کنید؟ متبادر عرفی از قضایای شرطیه ای نظیر «اذا بلت فتوضا و اذا نمت فتوضا» عدم تداخل بوده و هر شرطی علت برای ثبوت جزا می باشد از این رو تعدد شرط به معنی لزوم تعدد جزاست.

۴: حکم تداخل مسببات را بیان کنید؟

إ: دلیل خاصی داریم که مسببات متعدد با اتیان یک فرد از آن ساقط می گردند؛ تابع آن دلیل بوده و قائل به تداخل مسببات می شویم.

ب: دلیلی خاصی در مورد سقوط مسببات متعدد با اتیان یک فرد از آن نداریم؛ جمله شرطیه ظهوری در تداخل و یا عدم تداخل مسببات نداشته و در این باره باید به اصول عملیه رجوع شود و از آنجایی که اشتغال یقینی مقتضی برائت یقینیه بوده، قائل به عدم تداخل شده و تعدد جزا را لازم می دانیم زیرا یقینا می دانیم در مورد امر «اذا بلت فتوضا و اذا نمت فتوضا» تکلیف به وضو بر ما لازم شده ولی نمی دانیم یکبار وضو گرفتن موجب سقوط آن می باشد یا نه؟ بنابراین احتیاط نموده و بار دیگر وضو می گیریم.

مفهوم وصف

۱: مراد از وصف در عنوان «مفهوم وصف» چیست؟ مراد، خصوص وصف نحوی نبوده بلکه هر چیزی است که بتواند قید برای حکم و تکلیف و یا موضوع آن قرار گیرد نظیر «فی الغنم السائمة زکاة» که قید «سائمه» قید برای موضوع حکم (غنمی که موضوع حکم وجوب زکات قرار گرفته) می باشد.

۲: آیا نزاع مفهوم وصف در چه اوصافی جاری است؟

إ: در مورد اوصافی که اخص از موصوف بوده و در صورت انتفاء وصف، موصوف بحال خود باقی می ماند نظیر «انسان عادل»؛ یقینا نزاع مفهوم وصف جاری است.

ب: در اوصافی که عام مطلق (انسان ماشی) و یا مساوی (انسان ضاحک) با موصوف می باشند؛ نزاع مفهوم وصف جاری نیست زیرا با انتفاء وصف، موصوف از بین رفته لذا بحث مفهوم وصف فائده ای ندارد.

ج: در مورد اوصافی که عام من وجه از موصوف می باشند نظیر «فی الغنم السائمة زکاة»؛ سه حالت دارد

۱: افتراق از جانب وصف بوده و لازمه زوال وصف، از بین رفتن موصوف نیست (غنم معلوفه، که وصف سائمه بودن در آن از بین رفته ولی موصوف غنم به حالت خود باقی است)؛ ظاهرا بحث مفهوم وصف جاری است.

۲: هر یک از وصف و موصوف از بین می روند نظیر ابل معلوفه که نه قید سائمه بودن را دارد و نه از موضوع غنم بهره مند است؛ نزاع مفهوم وصف جاری نیست.

۳: **افتراق از جانب موصوف بوده و موصوف از بین رفته و وصف بحال خود باقی است نظیر «ابل سائمه» که هرچند موضوع (غنم) از بین رفته ولی وصف سائمیت تحقق دارد؛** نزاع مفهوم وصف جاری نیست.

۳: آیا نزاع مفهوم وصف با اصل احترازیه بودن قیود منافات دارد؟ خیر، زیرا معنی احترازی بودن قیود، ثبوت حکم در مورد قید می باشد یعنی معنی «اکرم الرجال طوال القامه» که احتراز از مردان کوتاه قد است آن می باشد که حکم وجوب اکرام تنها در صورت وجود دو شرط مرد بودن و بلند قد بودن ثابت بوده و انتفاء هر یک از قیود فوق، موجب انتفاء حکم وجوب اکرام می شود ولی در عین حال نفی وجوب اکرام از مردان قد کوتاه لازمه احترازی بودن قید نیست بلکه بنا بر قول به احترازی بودن قیود، در مورد ثبوت و یا انتفاء حکم از غیر موضوع، حکم به توقف می شود به خلاف قول به مفهوم که لازمه اش نفی حکم از غیر مورد وصف است بنابراین لازمه احترازی بودن قیود آن است که در مورد ثبوت حکم در غیر مورد وصف حکم به توقف می شود ولی لازمه قول به مفهوم، حکم به عدم حکم در غیر مورد وصف است و مثلا مفهوم «فی الغنم السائمهٔ زکاهٔ» آن است که در هر موردی که وصف سائمه بودن تحقق نداشت، پرداخت زکات واجب نیست از این رو مساله مفهوم وصف کاملا به احترازی بودن قیود فرق داشته و ارتباطی با یکدیگر ندارند تا نزاع مفهوم وصف با اصل احترازیه بودن قیود منافات داشته باشد.

۴:آیا وصف، مفهوم دارد؟

إ: در عقود، ایقاعات، اقرارها و وصایای متعارف بین مردم؛ جمله وصفیه مفهوم دارد و مثلا مفهوم «داری هذه وقف للسادة الفقراء» آن است که سادات اغنیاء از خطاب فوق خارج می باشند.

ب: غیر عقود، ایقاعات، اقرارها و وصایای متعارف بین مردم؛ دو حالت دارد

۱: قرینه ای برای ثبوت مفهوم در جمله وصفیه وجود

۲: قرینه ای برای ثبوت مفهوم در جمله وصفیه

دارد نظیر «لَيُّ الْوَاجِدِ يُحِلُّ عُقُوبَتَهُ وَ عِرْضَه»[۳۵] که اباعبیده از کلام نبوی(ص) مزبور چنین مفهومی را استنباط نموده که «لی غیر الواجد لایحل عقوبته و عرضه».

وجود ندارد؛ چنین جمل وصفیه ای مفهوم ندارند زیرا نهایت دلالت جمل فوق بر احترازیه بودن قیود است نه امری بیش از آن و انتفاء حکم هنگام انتفاء وصف.

مفهوم غایت

۱: مراد از مفهوم غایت چیست؟ اگر تقیید به غایت در کلامی وارد شود نظیر «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ»[۳۶] که غایت شستن دست در آیه فوق، مرافق بیان شده اند در مورد آن دو بحث است

إ: آیا غایت داخل در مغیی بوده و مثلا در آیه مزبور شستن مرافق نظیر قبل از مرفق ها واجب است یا نه؟

ب: مفهوم غایت و این که وجود غایت در کلام به معنی انتفاء سنخ حکم از ما بعد غایت است یا از مجموع غایت و پس از آن؟

۲: اقوال مختلف پیرامون دخول و یا خروج غایت از مغیی را بیان کنید؟

إ: نظریه آخوند خراسانی و امام خمینی(ره) و مصنف(مدظله العالی)؛ غایت مطلقا خارج از مغیی است.

ب: نظریه دوم؛ غایت مطلقا داخل در مغیی می باشد.

ج: نظریه سوم؛ در صورتی که ما قبل و ما بعد غایت از جنس واحدی برخوردار باشند نظیر «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ»[۳۷]، غایت داخل در مغیی خواهد بود و چنانچه جنسشان با یکدیگر فرق داشته باشد نظیر «ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ»[۳۸] زیرا غایت با مغیی فرق می کند و جنس روز، نور بوده در حالی که جنس شب، ظلمت است، غایت خارج از مغیی است.

---

[۳۵]. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية / ج۴ / ۷۲ / الجملة الثانية في الأحاديث المتعلقة بالعلم و أهله و حامليه ..... ص : ۵۹.

[۳۶]. مائده، ۶.

[۳۷]. مائده، ۶.

[۳۸]. بقره، ۱۷۸

د: **نظریه چهارم؛** غایت بر هیچ یک از دخول و یا خروج از مغیی دلالت نداشته و در این مورد تابع قرائن موجوده خواهیم بود.

۳: تصویر نزاع در بحث دخول غایت در مغیی را در قالب مثال توضیح دهید؟ نزاع تنها در موردی است که قدر مشترکی وجود داشته که به دو گونه داخل در حکم مغیی و داخل در حکم ما بعد غایت (خارج از حکم مغیی) بتوان آن را تصور نمود نظیر مرفق در آیه «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ»[۳۹] که می تواند محکوم به حکم هر یک از مغیی (دستان) و ما بعد غایت (بازو) در نظر گرفته شود نه در مواردی که دو تصویر فوق در مورد آن راه ندارد نظیر «اضربه الی خمس ضربات» که در این صورت ضربه ششم مابعد الغایت بوده و حد مشترکی که بتواند از حکم مغیی برخوردار باشد، ندارد.

۴: اگر «حتی» جزو ادات غایت باشد در چه صورتی نزاع مفهوم غایت جاری می گردد؟ حتی بر دو قسم است

إ: **خافضه و جزو حروف جر نظیر «اکلت السمکهٔ حتی راسها»؛** نزاع مفهوم غایت در مورد آن جاری است.

ب: **عاطفه نظیر «مات الناس حتی الانبیا»؛** نزاع مفهوم غایت در مورد آن جاری نمی باشد زیرا یقینا غایت داخل در حکم مغیی می باشد و معنی عبارت «مات الناس حتی الانبیا» آن است که انبیا نیز مانند انسان های دیگر از دنیا رفته اند و غرض از ذکر غایت تنها آن است که وقتی برترین انسان ها از دنیا رفته اند حکم بقیه معلوم است.

۵: دلیل مصنف(مدظله العالی) **برای اثبات نظریه عدم دخول غایت در حکم مغیی را بیان کنید؟** تبادر بهترین دلیل برای اثبات نظریه عدم دخول غایت در حکم مغیی می باشد زیرا متبادر از کلماتی نظیر «تنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»[۴۰] آن است که نزول و سلام تا طلوع فجر استمرار داشته ولی در هیچ یک از وقت طلوع فجر و پس از آن، چنین چیزی وجود ندارد بنابراین اگر دلیل تبادر برای اثبات نظریه عدم دخول غایت در مغیی صحیح باشد قائل به نظریه فوق می گردیم و گرنه نظریه

---
[۳۹]. مائده، ۶.
[۴۰]. قدر، ۵-۴.

چهارم (غایت بر هیچ یک از دخول و یا خروج از مغیی دلالت نداشته و در این مورد تابع قرائن موجوده خواهیم بود) صحیح خواهد بود زیرا تقیید به غایت هیچ گونه دلالتی بر دخول و یا خروج غایت از مغیی ندارد.

۶: حکم مفهوم غایت را بیان کنید؟ ظاهر آن است که جمله غائیه بر هر یک از ارتفاع حکم از غایت و ما بعد آن دلالت دارد به دلیل فهم عرف زیرا عرف از کلماتی نظیر «وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»[۴۱] آن است که حکم خوردن و آشامیدن تا هنگام تبین فجر اول ادامه داشته ولی هنگام طلوع فجر اول و پس از آن ادامه ندارد.

مفهوم حصر

۱: ادوات حصر را بیان کنید؟

إ: الا استثنائیه

ب: انما

ج: بل اضرابیه

د: توسط ضمیر فصل بین مبتدا و خبر

هـ: تعریف مسند الیه توسط «ال»

و: تقدیم ماحقه التاخیر

۲: آیا الا استثنائیه دلالت بر حصر می کند؟ بله، الا استثنائیه بر حصر (حصر خروج در مستثنی و عدم خروج فرد دیگری از مستثنی منه) دلالت دارد به دلیل تبادر. .

۳: دلیل افاده حصر توسط «انما» را بیان کنید؟

إ: تبادر

ب: تصریح اهل لغت نظیر ازهری و ...

۴: آیا بل اضرابیه دلالت بر حصر دارد؟ بل اضرابیه به چند وجه استعمال می گردد

---

۴۱. بقره، ۱۸۷.

إ: مضرب عنه از روی غفلت و یا سبق لسان ذکر شده و بل اضرابیه برای بیان مقصود واقعی ذکر می گردد نظیر «(جائنی زید بل عمرو»)؛ دلالت بر حصر ندارد.

ب: بل اضرابیه به جهت تاکید ذکر شده و مضرب عنه تنها مقدمه ای است برای ذکر مضرب الیه نظیر « قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيا »[42]، دلالتی بر حصر ندارد.

ج: بل اضرابیه به جهت رد و ابطال حرف اول ذکر می شود نظیر «وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ »[43]، یقینا مفید حصر است.

مفهوم عدد

۱: مراد از مفهوم عدد و حکم آن را بیان کنید؟ هر عددی که در قضیه قید موضوع قرار داده می شود چهار حالت دارد

إ: لابشرط در هر یک از جانب زیاده و نقیصه اخذ گردد نظیر «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ- إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً- فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»[44]؛ به این معنی است که هرگز خدای متعال گناهکاران مذکور در آیه را نمی بخشد چه پیامبر(ص) برای آنان هفتاد بار و یا کمتر و بیشتر از عدد مزبور استغفار کند.

ب: بشرط لا در هر یک از جانب زیاده و نقصان نظیر عدد فرائض، زیرا مثلا نماز ظهر چهار رکعت بوده و هر یک از سه رکعت و یا پنج رکعت خواندن نماز ظهر، موجب بطلان آن می گردد.

ج: بشرط لا در طرف زیاده نه نقیصه، نظیر آب کر که لازم است سه وجب و نیم در سه وجب و نیم در سه وجب و نیم از حیث طول، عرض و عمق باشد و کمتر بودن آن موجب زوال کریت شده ولی زیاده ضرری وارد نمی کند.

د: بشرط لا در جانب زیاده است نه نقیصه؛ نظیر فاصله بین نمازگزاران در نماز جماعت که به مقدار یک گام جایز بوده و بیش از آن مضر به جماعت می باشد.

---

[42] . اعلی، ۱۶ـ ۱۴.
[43] . انبیاء، ۲۶.
[44] . توبه، ۸۰.

ظهور و انصراف جمله دارای عدد می رساند که عدد دارای مفهوم بوده و در صدد تحدید از حیث قلت و کثرت است از این رو مادامی که قرینه بر عدم تحدید وجود نداشته باشد باید قائل به ثبوت مفهوم برای عدد شویم و به عدد مزبور در کلام اکتفا کنیم.

۲: اقسام قرائن موجود بر خلاف مفهوم عدد را بیان فرمایید؟

۱: در مقام تحدید در جانب نقیصه بوده و کاری به زیاده ندارد نظیر «اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ»[۴۵] که می رساند اقل شهود در محکمه باید دو مرد عادل باشد ولی نسبت به زیاده آن ساکت می باشد.

۲: در مقام تحدید در جانب زیاده بوده و کاری به نقیصه ندارد نظیر«ده روز بودن بیشترین وقتی که برای عادت ماهیانه زن قرار داده می شود».

مفهوم لقب

۱: مراد از مفهوم لقب را بیان کنید؟

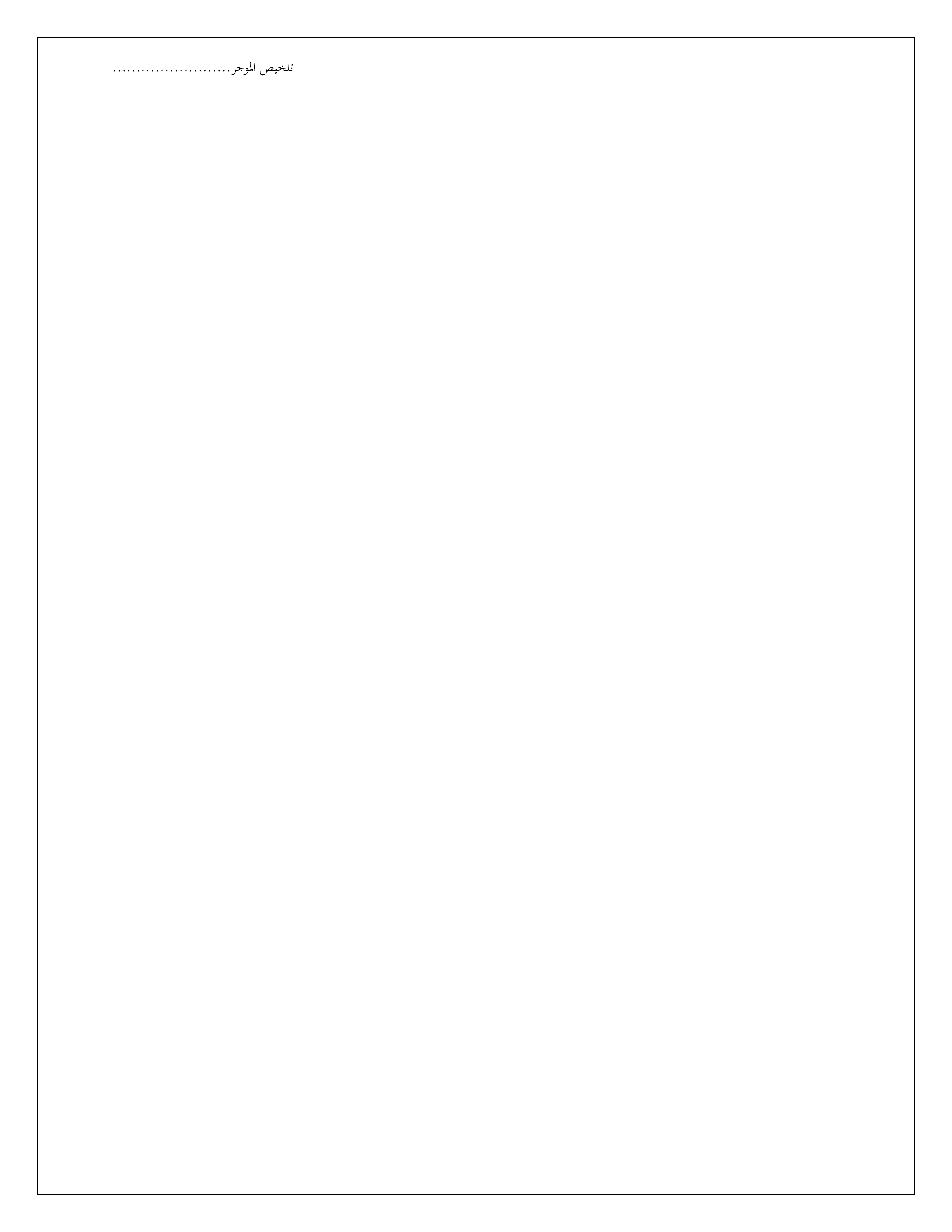
إ: لقب هر اسمی است که موضوع برای حکم در نظر گرفته شود چه آن که مشتق بوده و یا جامد باشد نظیر فقیر در «اطعم الفقیر» و سارق و سارقه در «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما»[۴۶].

ب: مراد از مفهوم لقب نیز نفی حکم از چیزی است که عموم اسم شامل آن نمی گردد نظیر نفی حکم قطع دست از افرادی که اسم سارق و سارقه بر آنان صدق ندارد.

۲: آیا لقب، مفهوم دارد؟ خیر، زیرا نهایت دلالت جمله مشتمل بر لقب عدم دلالت بر ثبوت حکم در مواردی که لقب بر آن صدق ندارد می باشد نه دلالت بر عدم ثبوت حکم مثلا جمله «ان محمدا رسول الله» تنها اثبات رسالت برای آن حضرت نموده و هیچ گونه دلالتی بر نفی یا ثبوت رسالت برای افراد دیگر ندارد.

---

[۴۵] . بقره، ۲۸۲.
[۴۶] . مائده، ۳۸.



تلخيص الموجز.........................

چکیده مطالب مقصد سوم

۱: معنایی که لفظ ذاتا بر آن دلالت دارد «منطوق» نامیده شده و معنایی که از طریق نوعی اعتبار به دست می آید «مفهوم» است.

۲: منطوق بر دو قسم است ۱) صریح؛ معنایی که کلام از طریق دلالت مطابقی بر آن دلالت دارد، ۲) غیر صریح؛ معنایی که از راه دلالت التزامی و یا تضمنی فهمیده می شود.

۳: مدلول التزامی چند قسم دارد ۱) معنایی که از طریق دلالت اقتضاییه فهمیده می شود و صدق و صحت کلام از نظر عقل و شرع متوقف بر آن است ۲) معنایی که از راه دلالت تنبیه فهمیده شده و هیچ یک از صدق و صحت کلام از نظر عقل و شرع متوقف بر آن نیست ولی مقترن به علت رابط بین جملتین می باشد ۳) معنایی که از طریق اشاره فهمیده می شود و لازمه کلام متکلم است هرچند مقصود وی نباشد.

۴: از آنجایی که نزاع در مفاهیم پیرامون اصل ثبوت مفهوم است نه حجیت آن، نزاع مزبور صغروی است.

۵: در تقسیمی مفهوم بر دو قسم است ۱) مفهوم موافق؛ مفهومی که با سنخ حکم موجود در منطوق از نظر ایجاب و سلب موافقت دارد ۲) مفهوم مخالف؛ مفهومی که با سنخ حکم موجود در منطوق از نظر ایجاب و سلب مخالفت دارد.

۶: اقسام مفهوم ۱) مفهوم شرط ۲) مفهوم وصف ۳) مفهوم غایت ۴) مفهوم حصر ۵) مفهوم عدد ۶) مفهوم لقب.

۷: نزاع در مفهوم شرط تنها در جایی است که قید امری زائد بر موضوع بوده و جمله شرطیه مشتمل بر سه امر «موضوع، محمول و شرط» باشد بنابراین قضایایی که شرط محقق موضوع است نظیر «ان رزقت ولدا فاختنه» شامل نزاع مفهوم شرط نمی باشد زیرا در فرض فقدان شرط، موضوع از بین می رود و نمی توان بحث نمود آیا هنگام انتفاء شرط، مشروط و موضوع منتفی است یا خیر؟

۸: ثبوت مفهوم برای جمله شرطیه سه شرط دارد ۱) وجود ملازمه بین شرط و جزا، ۲) شرط علت ثبوت جزا باشد و ملازمه بین شرط و جزا از نوع ترتب باشد، ۳) ترتب موجود بین شرط و جزا از نوع علت منحصره باشد.

۹: جمله شرطیه مفهوم ندارد زیرا ثبوت مفهوم از یکی از سه راه است ۱) وضع؛ از آنجایی که بحث ترتب و علیت منحصره مربوط به فلسفه و علوم قلی بوده و عامه مردم به آن پی نمی برند لذا جمله شرطیه برای افاده هیچ یک از آن وضع نشد ۲) انصراف؛ انصراف معلوم کثرت استعمال و یا اکملیت افراد بوده که نه استعمال جمله شرطیه در علیت منحصره بیش از غیر آن است و نه علیت منحصره اکمل افراد علت می باشد ۳) اطلاق؛ به این بیان که مولی در مقام بیان علل بوده و تنها یک لت ذکر نموده که دلیل بر انحصار آن است؛ اثبات امر فوق ممکن نیست زیرا می توان گفت مولی در مقام بیان انحصار و یا عدم انحصار علت نبوده و در مقام اهمال آن می باشد.

۱۰: در صورت قول به ثبوت مفهوم برای جمله شرطیه در صورتی که شرط متعدد بوده و جزا واحد باشد نظیر «اذا خفی الاذان فقصر و اذا خفی الجدران فقصر» بین منطوق یک جمله شرطیه با مفهوم دیگری تعارض برقرار می شود که برای رفع آن یکی از دو راه تصرف در انحصار شرط و یا علیت تامه بودن آن وجود داشته و تصرف در منحصره بودن شرطف ترجیح دارد زیرا غیر منحصره بودن علت قطعی است و در فرض رفع ید از علت تامه بودن نیز، ما دو علت ناقصه خواهیم داشت ولی علت تامه بودن آن مشکوک است.

۱۱: در بحث تعدد شرط و وحدت جزا نظیر «اذا خفی الاذان فقصر و اذا خفی الجدران فقصر» دو بحث مطرح می شود ۱) تداخل اسباب؛ اسباب در یکدیگر تداخل نموده و مثلا مجموع خفاء اذان و دیوار علت وجوب قصر است که بر خلاف تبادر عرفی است زیرا عرف هر شرطی را علت مستقل برای ثبوت جزا می داند، ۲) تداخل مسببات؛ یکبار انجام دادت طبیعت کافی بوده و موجب امتثال امر است؛ در این باره باید گفت دو فرض وجود دارد: إ) دلیل خاصی داریم که مسببات متعدد با اتیان یک فرد از آن ساقط می گردند؛ تابع آن بوده و قائل به تداخل مسببات می شویم، ب) دلیلی در مورد سقوط مسببات متعدد با اتیان یک فرد از آن نداریم؛ جمله شرطیه هیچ گونه ظهوری در تداخل یا عدم تداخل مسببات نداشته و به اصول عملیه ای نظیر اشتغال رجوع نموده، قائل به عدم تداخل می گردیم.

۱۲: مراد از وصف در عنوان «مفهوم وصف» خصوص صفت نحوی نبوده و هر چیزی است که بتواند قید برای حکم یا موضوع آن قرار گیرد.

۱۳: نزاع مفهوم وصف در اوصافی است که ۱) اخص از موصوف بوده و در صورن انتفاء وصف، موصوف به حال خود باقی بماند، ۲) عام مطلق و یا مساوی با موصوف باشند، ۳) عام من وجه از موصوف بوده و افتراق از جانب وصف باشند و لازمه زوال وصف، از بین رفتن موصوف نباشد.

۱۴: نزاع مفهوم وصف منافاتی با اصل احترازیه بودن قیود ندارد زیرا احترازی بودن قیود به معنی ثبوت حکم در مورد قید قید است و افاده انتفاء حکم هنگام انتفاء قید نکرده و در مورد آن توقف می شود در حالی که معنی مفهوم وصف، نفی حکم از غیر مورد وصف می باشد.

۱۵: در مورد عقود، ایقاعات، اقرارها و وصایای متعارف بین مردم، وصف مفهوم دارد ولی در غیر آن دو حالت است ۱) قرینه ای بر ثبوت مفهوم وجود دارد؛ تابع آن می باشیم ۲) قرینه وجود ندارد؛ چنین جمل وصفیه ای مفهوم ندارند زیرا نهایت دلالت جمل فوق بر احترازیه بودن قیود است نه امری بیش از آن و انتفاء حکم هنگام انتفاء وصف.

۱۶: اگر تقیید به غایت در کلامی وارد شود نظیر «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» دو بحث در مورد آن مطرح است ۱) آیا غایت داخل در مغیی می باشد؟ ۲) آیا غایت مفهوم داشته و وجود غایت در کلام به معنی انتفاء سنخ حکم از مابعد غایت می باشد؟

۱۷: به نظر مصنف (مدظله العالی) غایت مطلقا خارج از مغیی است به دلیل تبادر و متفاهم عرفی.

۱۸: نزاع در مورد دخول غایت در مغیی در جایی است که قدر مشترکی وجود داشته که بتوان آن را به دو گونه داخل و خارج از مغیی فرض نمود نظیر مرفق در آیه«فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» که می تواند محکوم به حکم هر یک از مغیی (دستان) و ما بعد غایت (بازو) لحاظ گردد.

۱۹: نزاع مفهوم وصف در مورد «حتی حرف جر» جاری است نه حتی عاطفه» زیرا در چنین فرضی یقینا غایت داخل در مغیی می باشد.

۲۰: ادوات حصر عبارتند از ۱) الا استثناییه ۲) انما ۳) بل اضرابیه ۴) توسط ضمیر فصل بین مبتدا و خبر ۵) تعریف مسند الیه به «ال» ۶) تقدیم ما حقه التاخیر.

۲۱: دلیل افاده حصر توسط الا استثناییه، تبادر است.

۲۲: انما به دلیل تبادر و تصریح اهل لغت مفید حصر است.

۲۳: بل اضرابیه بر چند قسم است ۱) مضرب عنه از روی غفلت و یا سبق لسان ذکر شده و بل اضرابیه برای بیان مقصود واقعی است؛ مفید حصر نمی باشد، ۲) به جهت تاکید ذکر شده و مضرب عنه مقدمه ای است برای ذکر مضرب الیه؛ دلالتی بر حصر ندارد، ۳) به جهت رد و ابطال حرف اول ذکر شده؛ افاده حصر می کند.

۲۴: مراد از مفهوم عدد هر عددی است که در قضیه، قید موضوع قرار گیرد که چهار حالت دارد ۱) لابشرط در هر یک از جانب زیاده و نقیصه، ۲) بشرط لا در هر یک از جانب زیاده و نقیصه، ۳) بشرط لا در جانب زیاده، ۴) بشرط لا در جانب نقیصه.

۲۵: جمله دارای عدد به دلیل ظهور و انصراف، مفهوم دارد.

۲۶: در برخی از موارد قرائنی در کلام وجود داشته که مانع مفهوم داشتن جمله مشتمل بر عدد می گردد، قرائن مزبور بر دو قسم اند ۱) در مقام تحدید در جانب نقیصه بوده و کاری به زیاده ندارد، ۲) در مقام تحدید در جانب زیاده بوده و کاری به نقیصه ندارد.

۲۷: مراد از لقب هر اسمی است که موضوع برای حکم در نظر گرفته شود چه آن که مشتق و یا جامد بوده باشد نظیر «فقیر» در «اطعم الفقیر».

۲۸: مفهوم لقب به معنی نفی حکم از چیزی است که عموم اسم شامل آن نمی گردد نظیر غیر فقیر در مثال «اطعم الفقیر».

۲۹: نهایت دلالت جمله مشتمل بر لقب، عدم دلالت بر ثبوت حکم در مواردی که لقب در آن صدق ندارد بوده از این رو لقب، مفهوم ندارد.

مقصد چهارم: عموم و خصوص

۱: هر یک از عام و خاص را تعریف کنید؟

إ:عام؛ شمول حکم برای تمامی افراد مدخول

ب:خاص؛ شمول حکم برای افرادی خاص.

۲: اقسام عام را بیان کنید؟

إ: عام استغراقی؛ تعلق حکم به افراد عام بگونه ای باشد که هر کدام از آن افراد موضوع جداگانه ای برای حکم به شمار روند نظیر «اکرم کل عالم» در صورتی که هر فردی از عام، موضوع جداگانه ای به شمار رود، در این صورت اگر برخی از افراد عام را امتثال نموده و برخی دیگر را امتثال نکند هم مطیع است (زیرا امتثال بعض کرده است) و هم عاصی (زیرا برخی را انجام نداده است)، لفظ «کل» برای افاده عموم استغراقی استعمال می گردد.

ب: عام مجموعی؛ تعلق حکم به افراد عام بگونه ای باشد که مجموع افراد موضوع واحدی برای تعلق حکم به شمار رود نظیر «اکرم مجموع العلماء» در صورتی که همه فقهاء را موضوع واحد برای حکم وجوب اکرام در نظر گیریم، در این صورت اگر برخی از افراد عام را امتثال نموده و برخی دیگر را امتثال نکند فقط عاصی است زیرا امتثال مجموع من حیث المجموع امر واحدی بوده که مکلف انجام نداده است، لفظ مجموع برای افاده عموم مجموعی به کار می رود.

ج: عام بدلی؛ تعلق حکم به افراد عام بگونه ای باشد که هر یک از افراد عام موضوع علی البدل برای تعلق حکم باشد نظیر «اطعم ای فقیر شئت »، در این صورت اگر مکلف فقط یک فرد از عام را امتثال کند مطیع بوده و عاصی نیست زیرا هدف در این قسم از عام آن بود که یک فرد علی البدل امتثال شود، واژه «ای» برای افاده عام بدلی کارآیی دارد.

۳: تقسیم عام به بدلی، مجموعی و استغراقی به چه اعتباری است؟ تقسیم فوق به لحاظ نحوه تعلق حکم است زیرا

در عام استغراقی، حکم شامل تمام افراد شده و هر فردی از افراد عام، موضوع جداگانه ای برای آن به شمار می رود.

در عام مجموعی حکم برای مجموع من حیث المجموع ثابت بوده و جمیع افراد عام، موضوع واحدی برای آن به شمار می روند ا

در عام بدلی،حکم برای یکی از افراد عام بگونه علی البدل ثابت می باشد و یک فرد از افراد عام به گونه علی البدل موضوع حکم است.

فصل اول: الفاظ عموم

۱: الفاظ دال بر عموم را بیان کنید؟

إ: الفاظی که برای دلالت بر عموم وضع شده اند و بر دو دسته اند

۱: الفاظی که بر عموم افرادی دلالت دارند نظیر کل، جمیع، تمام و ای.

۲: الفاظی که بر عموم ازمانی دلالت دارند نظیر دائما و ابدا.

ب: الفاظی که از طریق اطلاق و مقدمات حکمت دلالت بر عموم دارند نظیر

ا: وقوع نکره در سیاق نفی؛ نظیر «لارجل فی الدار»؛ زیرا «لا» نافیه برای افاده نفی جنس بوده که تنها از طریق انعدام جمیع افراد خود منعدم می گردد.

۲: جمع محلی به «ال» نظیر «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»[۴۷].

۳: مفرد محلی به «ال» نظیر «وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا»[۴۸].

فصل دوم: حکم عام پس از تخصیص

۱: عام مخصص حقیقت در افراد باقیمانده است یا مجاز؟

إ: نظریه شیخ طوسی، محقق حلی، علامه حلی(ره) در احد قولیه؛ عام مخصص مطلقا مجاز در افراد باقیمانده است.

---

۴۷ . مائده،

۴۸ . عصر، ۳-۱.

ب: نظریه دوم علامه حلی(ره) در تهذیب؛ در صورتی که مخصصص متصل (مخصص متصل به کلام بوده و جزء آن است) باشد نظیر شرط، صفت، استثناء و غایت، عام حقیقت در افراد باقیمانده بوده و در صورتی که مخصص منفصل باشد عام مخصص مطلقا مجاز در افراد باقیمانده است.

ج: نظریه آخوند خراسانی (ره) **و مصنف** (مدظله العالی)؛ عام مخصص مطلقا حقیقت در افراد باقیمانده است زیرا

۱: در صورتی که مخصص، متصل به عام باشد نظیر«اکرم کل عالم عادل» که صفت «عادل» مخصص عام «اکرم کل عالم» می باشد؛اصلا تخصیصی وجود نداشته و عام از همان اول در معنی تمام الباقی به کار رفته است و ادوات تخصیص بیانگر این مطلب می باشند زیرا ظهور کلام متکلم تنها پس از اتمام آن بوده و وقتی متکلم در کلام خود عامی ذکر نموده و آن را مقید به خصوصیتی نماید گفتارش ظهور در عام مقید به خصوصیت موجوده داشته که همان خاص می باشد.

۲: در صورتی که مخصص، منفصل باشد نظیر آن که گوینده ای «اکرم العلماء» گفته و سپس در کلام دیگری بگوید «لاتکرم العالم الفاسق»؛ لازمه تخصیص، مجازیت در عام نیست زیرا هر متکلمی دو نوع اراده دارد

ا: اراده استعمالیه؛ اطلاق لفظ و اراده معنی آن که در اراده چنین معنایی تمامی متکلمین واجد شعور و اراده مشترک بوده و فرق بین هازل، ممتحن و جاد نمی باشد.

ب: اراده جدیه؛ که در بسیاری از موارد با اراده استعمالیه فرق دارد نظیر اراده هازل و متعلق آن بر چند قسم می تواند بوده باشد نظیر

۱: متعلق اراده جدی همان متعلق اراده استعمالیه است

۲:: متعلق اراده جدی کاملا با متعلق اراده استعمالی فرق دارد نظیر اراده هازل.

۳: اراده جدی به بعض متعلق اراده استعمالی تعلق گیرد نظیر عام مخصص در مواردی که ابتدا متکلم عامی (اکرم العلماء) بیان نموده و سپس از طریق دلیل مستقل دیگری (لاتکرم العالم الفاسق) مراد خود را بیان نموده و تنها اکرام برخی از علما را واجب بداند.

بنابراین از آنجایی که در بسیاری از موارد متعلق اراده جدیه می تواند با متعلق اراده استعمالی فرق داشته باشدعام مخصص، حقیقت در افراد باقیمانده بوده و حجت است.

فصل سوم: حجیت عام مخصص در باقی

۱: مراد از حجیت عام مخصص در باقی چیست؟ اگر تخصیصی به عام وارد شده و ما در مورد ورود تخصیص دیگر به عام شک داشته باشیم آیا در این صورت، عام مزبور حجت در تمام افراد باقیمانده خواهد بود؟ مثلا عامی وارد شده مبنی بر حرمت ربا (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً)[۴۹] و بعد از آن خاصی مبنی بر عدم حرمت ربا بین پدر و فرزند و زن و شوهر، در مورد خروج رباء بین برادر و خواهر از تحت عموم حرمت ربا شک نمودیم، آیا در این صورت عموم حرمت ربا در مورد ربا بین برادر و خواهر حجت است؟

۲: آیا عام مخصص حجت در افراد باقیمانده می باشد؟ مصنف (مدظله العالی) قائل به حجیت عام مخصص در باقی است به این دلیل که به سبب اراده استعمالیه عام مخصص در معنی حقیقی خود استعمال شده و تخصیصی هم اگر تحقق داشته باشد نسبت به اراده جدی خواهد بود ولی مادامی که یقین به ورود تخصیص نداشته باشیم اصل عقلائی تطابق اراده استعمالیه با اراده جدیه جاری شده و از طریق آن حجیت عام مخصص در باقی استنباط می گردد.

فصل چهارم: تمسک به عام قبل فحص از مخصص

۱: آیا تمسک به عام قبل فحص از مخصص جایز است؟

إ: در محاورات عرفی؛ از آنجایی که روش عقلا اتیان تمامی امور دخیل در مقاصد و کلام است در صورتی که در ظاهر کلام متکلم، مخصصی وجود نداشته باشد به چنین ظاهری اخذ می شود.

ب: در خطابات شرعی و قانونی که با جعل قانون تناسب دارد؛ در بسیاری از موارد قانونگذار عام را در کلامی و

---

[۴۹] . آل عمران، ۱۳۰.

خاص را در عبارت دیگر بیان می نماید از این رو عقلا تمسک به عام قبل فحص از مخصص را جایز نمی دانند.

فصل پنجم: تخصیص عام به سبب مفهوم

۱: علت مطرح شدن بحث تخصیص عام به سبب مفهوم چیست؟ هرچند علما مخصص را بر عام مقدم می دارند ولی از آنجایی که دلالت مفهومی (هرچند ناشی از خاص باشد) ضعیف تر از دلالت منطوقی (هرچند ناشی از عام باشد) است فقها متعرض بحث تخصیص عام به سبب مفهوم شده اند تا بحث کنند که آیا مفهوم خاصی که دلالتش ضعیف تر از مدلول عام است آیا می تواند بر آن مقدم گردد؟

۲: آیا تخصیص عام توسط مفهوم جایز است؟

إ: تخصیص عام توسط مفهوم موافق؛ نظیر آن که مولی در کلامی «اضرب من فی الدار» و در عبارت دیگری «لا تقل للوالدین اف» گوید آیا مفهوم گفتار دوم (حرمت ضرب والدین) موجب تخصیص جمله اول (اضرب من فی الدار) می گردد؟ علما در مورد جواز تخصیص عام توسط مفهوم موافق اجماع نموده اند.

ب: تخصیص عام توسط مفهوم مخالف؛ نظیر تخصیص «الما کله طاهر» توسط «اذا کان الما قدر کر لم ینجسه شیئ»؛ هرچند نظریات مختلفی در این باره مطرح شده ولی ظاهر آن است که اگر از نظر عرف احد الدلیلین (عام و خاص) قوی تر از دیگری نباشد، کلام مجمل است ولی چنانچه احد الدلیلین، اقوی باشد بر دیگری مقدم می گردد.

فصل ششم: تخصیص کتاب توسط خبر واحد

۱: اقسام تخصیص قرآن را بنویسید؟

إ: تخصیص قرآن به واسطه قرآن

ب: تخصیص قرآن به واسطه خبر متواتر

ج: تخصیص قرآن به واسطه خبر محفوف با قرینه

د: تخصیص قرآن به واسطه خبر واحد معتبر بالخصوص که دلیل خاصی بر حجیت آن دلالت دارد.

۲: اقوال در مورد تخصیص کتاب (قرآن) با خبر واحد را بیان کنید؟

إ: **نظریه متاخرین؛** تخصیص کتاب (قرآن) با خبر واحد مطلقا جایز است.

ب: **نظریه سید مرتضی، شیخ طوسی و محقق حلی(ره)؛** تخصیص کتاب (قرآن) با خبر واحد مطلقا جایز نمی باشد.

ج: **نظریه تفصیلی؛** چنانچه قبل از خبر واحد، مخصص قطعی دیگری عامل تخصیص قرآن شود می توان قرآن را توسط خبر واحد تخصیص زد و گرنه تخصیص کتاب (قرآن) با خبر واحد جایز نمی باشد.

۳: ادله متاخرین مبنی بر جواز تخصیص قرآن با خبر واحد را بیان کنید؟

إ: **دلیل اول؛** سیره اصحاب امامیه از زمان وجود ائمه(ع) بر عمل به اخبار آحاد در مقابل عمومات کتاب.

ب: **دلیل دوم؛** از آنجایی که خبر واحدی که در مقابلش عمومات قرآنی وجود نداشته باشد نادر است، لازمه عدم تخصیص قرآن با خبر واحد الغاء خبر واحد می باشد

جواب: دلیل دوم صحیح نبوده و نوعی اغراق به شمار می رود زیرا بسیاری از آیات پیرامون نماز، زکات، روزه و ... در مقام اصل تشریع بوده و کیفیت عبادات فوق را بیان نمی کنند از این رو نیازمند به تفسیر و تبیین داشته که خبر واحد می تواند مفسر و مبین آن قرار گیرد نه معارض و مخالف با آن تا موجب تخصیص قرآن شود.

نکته؛ ممکن است گفته شود سیره اصحاب امامیه از زمان وجود ائمه(ع) بر عمل به اخبار آحاد در مقابل عمومات کتاب دلیل بر جواز تخصیص قرآن با خبر واحد نیست زیرا چنین سیره ای به خاطر وجود قرینه بوده لذا امامیه بدون وجود قرینه به خبر واحد مخالف با قرآن عمل نمی کنند تا آن را مخصص کتاب بدانند ولی حقیقت آن است که از آنجایی که موارد عمل به خبر واحد فراوان است لذا اگر قرینه ای وجود داشت به ما می رسید در حالی که ما قرینه ای نمی یابیم.

۴: آیا لازمه قول به جواز تخصیص قرآن با خبر واحد، جواز نسخ قرآن با خبر واحد می باشد؟ از آنجایی که قرآن قطعی الصدور بوده ولی خبر واحد ظنی الصدور است یقینا نسخ قرآن با خبر واحد جایز نیست حتی اگر قائل به جواز تخصیص قرآن با خبر واحد بوده باشیم.

فصل هفتم: استثناء متعقب عقیب جمل متعدده

۱: حکم استثناء متعقب عقیب جمل متعدده را بیان کنید؟ در مورد استثناء متعقب پس از جمل متعدده نظیر «اکرم العلماء و اضف الصلحاء و صاحب الشعراء و اطعم الفقراء الا الفساق» چند احتمال است

۱: نظریه شافعیه و شیخ طوسی(ره)؛ رجوع استثناء فوق به تمامی جمل مذکور، زیرا تخصیص خصوص جمله اخیره توسط استثنا نیازمند به دلیل است که تحقق ندارد

۲: نظریه ابوحنیفه؛ رجوع استثناء فوق به خصوص جمله آخر، زیرا جمله فوق اقرب به استثنا می باشد.

۳: نظریه سید مرتضی علم الهدی و آخوند خراسانی(ره) و مصنف (مدظله العالی)؛ استثناء در مورد رجوع به جمله اخیره یا تمامی جمل مذکور، هیچ گونه ظهوری نداشته و تابع قرینه خواهیم بود زیرا

۱: در مورد رجوع استثناء به جمله اخیره هیچ گونه اشکال و اختلافی نیست زیرا چنین امری طریقه اهل محاوره است.

۲: در مورد رجوع استثناء به کل جمل مذکوره هیچ گونه اشکال و اختلافی وجود ندارد زیرا هیچ یک از وحدت یا تعدد مستثنی و مستثنی منه موجب اختلاف معنوی در ناحیه ادوات استثنا نمی گردد زیرا ادوات استثنا دائما در معنی خود (اخراج) استعمال می گردند و وحدت و تعدد مخرج و مخرج عنه تاثیری در معنی فوق ندارد از این رو اگر موضوع له حروف «ادوات استثنا» خاص و جزئی نیز باشد تعدد مستثنی و مستثنی منه مضر به اخراج شخصی نیست زیرا هرچند نسبت اخراج جزی است ولی جزئیت نسبت با انحلال آن به حسب تعدد اطراف به نسب ضمنیه منافاتی ندارد بنابراین هرچند ادوات استثنا، حرف بوده و معنی جزئی دارند ولی جزئیت آن به حسب تعدد اطراف، به نسب مختلف تقسیم گشته و ادوات استثنا هیچ ظهوری در رجوع به جمیع یا خصوص جمله آخر نداشته و در این باره باید به اصول عملیه مراجعه نمود.

فصل هشتم: نسخ و تخصیص

۱: **نسخ را تعریف کنید؟** نسخ در لغت به معنی «ازاله» بوده و اصطلاحا به «رفع حکم شرعی از راه دلیل شرعی متاخر به گونه ای که اگر دلیل دوم نبود دلیل اول استمرار داشت» گفته می شود از این رو حقیقت نسخ، تخصیص در زمان بوده و نسخ مانع استمرار حکم دلیل منسوخ می گردد.

۲: **مراد از نسخ در احکام شرعیه چیست؟** هرچند نسخ در قوانین عرفیه ملازم با بداء بوده و به معنی «ظهور مصالح و مفاسد مخفی بر عباد» است ولی از آنجایی که علم خدا نامحدود بوده و خدا مبدا و منتهی تمامی احکام را می داند ولی بر اساس وجود مصالحی به گونه موقت حکمی را جعل نموده و سپس آن را رفع نموده، حکم دیگری به جای آن انشاء می نماید، نسخ در احکام شرعی به معنی دفع حکم و بیان مدت زمان آن می باشد .

۳: **فرق نسخ با تخصیص را بیان فرمایید؟**

إ:نسخ در احکام شرعی، تخصیص زمانی بوده و بیانگر مدت زمان ثبوت حکم است در حالی که تخصیص، تخصیص افرادی بوده و به این معنی است که بر اساس اراده جدیه،فرد یا عنوانی از همان ابتدای امر محکوم به حکم عام نیستند هرچند اراده استعمالیه به آن تعلق گرفته باشد.

ب: تخصیص حتما باید قبل از حضور وقت عمل به عام وارد گردد و در صورتی که ابتداءا عامی وارد شده و پس از عمل به آن، تخصیصش مطرح شود تاخیر بیان از وقت نیاز (وقت عمل به خطاب شرعی) لازم آمده که امری محال است در حالی که نسخ حتما پس از وقت عمل به عام مطرح می شود.

چکیده مطالب مقصد چهارم

۱: عام به معنی شمول حکم برای تمامی افراد مدخول بوده در حالی که خاص، شمول حکم برای افرادی خاص می باشد.

۲: عام بر چند قسم است که حکم هر یک از آن مختلف می باشد ۱) عام استغراقی؛ تعلق حکم به افراد به گونه ای باشد که هر یک از آن، موضوع جداگانه ای به شمار آیند نظیر «اکرم کل عالم»؛ در این صورت چنانچه برخی را امتثال کند هم مطیع است و هم عاصی. ۲) عام مجموعی؛ تعلق حکم به افراد به گونه ای باشد که مجموع، موضوع واحدی به شمار رود نظیر «اکرم مجموع العلماء»؛ در این صورت چنانچه برخی از افراد را امتثال نکند فقط عاصی بوده و مطیع نیست. ۳) عام بدلی؛ تعلق حکم به افراد به گونه ای باشد که هر یک از آن به گونه علی البدل موضوع برای حکم به شمار روند نظیر «اطعم ای فقیر شئت»؛ چنانچه فقط یک فرد امتثال شود فقط مطیع بوده و عاصی نیست.

۳: الفاظ دال بر عموم بر دو دسته اند ۱) الفاظی که برای دلالت بر عموم وضع شده اند که بر دو قسم اند إ) الفاظ دال بر عموم افرادی نظیر کل، جمیع، تمام و ای، ب) الفاظ دال بر عموم ازمانی نظیر دائما و ابدا. ۲) الفاظی که از طریق اطلاق و مقدمات حکمت بر عموم دلالت دارند نظیر وقوع نکره در سیاق نفی، جمع محلی به «ال»، مفرد محلی به «ال».

۴: به نظر آخوند خراسانی(ره) و مصنف (مدظله العالی) عام مخصص مطلقا حقیقت در افراد باقیمانده است زیرا ۱)در صورتی که مخصص متصل باشد؛ از آنجایی که مجموع کلام امری واحد به شمار می رود وجود تخصیص بدان معنی است که از همان اول امر عام تنها در معنی تمام الباقی استعمال شده نه در افاده عموم. ۲) در صورتی که مخصص، منفصل باشد از آنجایی که در بسیاری از موارد متعلق اراده جدی می تواند با متعلق اراده استعمالی فرق داشته باشدف عام مخصص حقیقت در افراد باقیمانده بوده و حجت است.

۵: مراد از حجیت عام مخصص در باقی آن است که اگر تخصیصی به عام وارد شده و ما در مورد ورود تخصیص دیگر شک داشته باشیم و احتمال ورود آن دهیم آیا چنین احتمالی موجب آن می گردد که دست از عموم عام برداریم یا خیر؟

۶: عام مخصص حجت در افراد باقیمانده است زیرا به سبب اراده استعمالیه، عام مخصص در معنی حقیقی خود استعمال شده و تخصیصی هم اگر تحقق داشته باشد تنها نسبت به اراده جدی خواهد بود ولی مادامی که یقین به ورود تخصیص نداشته باشیم، اصل عقلایی تطابق اراده استعمالی با اراده جدی جاری شده و مفیدحجیت عام مخصص در باقی خواهد بود.

۷: تمسک به عام قبل فحص از مخصص دو حالت دارد ۱) در محاورات عرفی؛ از آنجایی که روش عقلا اتیان تمامی امور دخیل در مقصود و مراد است چنانچه در ظاهر کلام متکلم مخصصی وجود نداشته باشد به ظاهرش اخذ می گردد، ۲) در خطابات شرعی و قانونی؛ در بسیاری موارد قانونگذار عام را در کلامی و خاص را در کلام دیگر ذکر می کند بنابراین تمسک به عام قبل فحص از مخصص جایز نیست.

۸: بحث تخصیص عام توسط مفهوم بدان جهت است که دلالت عام منطوقی بوده و اقوی از مفهوم است بنابراین آیا می توان اضعف دلالتا را بر منطوق

عام مقدم نمود.

۹: تخصیص عام توسط مفهوم دو حالت دارد ۱) مفهوم موافق؛ اجماع بر جواز آن دلالت دارد ۲) مفهوم مخالف؛ ظاهر آن است که چنانچه از نظر عرف احد الدلیلین قوی تر از دیگری نباشد کلام مجمل می گردد ولی چنانچه احد الدلیلین اقوی باشد بر دیگری مقدم می گردد.

۱۰: اقسام تخصیص قرآن عبارت است: از۱) به سبب قرآن ۲) به واسطه خبر متواتر ۳) از طریق خبر محفوف به قرینه ۴) خبر واحدی که دلیل خاصی بر حجیت آن دلالت دارد.

۱۱: در مورد تخصیص قرآن به واسطه خبر واحد اختلاف نظر بوده و متاخرین دو دلیل بر جواز آن اقامه نموده اند ۱) سیره اصحاب امامیه ۲) از آنجایی که خبر واحدی که در مقابلش عمومات قرآنی وجود نداشته باشد نادر است لازمه عدم تخصیص قرآن با خبر واحد، الغاء خبر واحد می باشد ولی مصنف (مدظله العالی) دلیل دوم را قبول نداشته و می فرمایند بسیاری از اخبار آحاد مفسر و مبین قرآن بوده و مخالفتی با آن ندارند لذا لازمه عدم تخصیص قرآن با خبر واحد، الغاء خبر واحد نمی باشد.

۱۲: لازمه قول به جواز تخصیص قرآن به واسطه خبر واحد، قول به جواز نسخ قرآن به واسطه خبر مزبور نیست زیرا قرآن قطعی الصدور بوده در حالی که خبر واحد ظنی الصدور است.

۱۳: به نظر سید مرتضی علی الهدی، آخوند خراسانی (ره) و مصنف (مدظله العالی) استثناء متعقب پس از جمل متعدد نظیر «اکرم العلماء و اضف الشعراء و اطعم الفقراء الا الفساق» در مورد رجوع استثناء به تمامی جمل مزبور یا خصوص جمله آخر هیچ گونه ظهوری وجود نداشته و تابع قرینه خواهیم بود زیرا ۱) در مورد رجوع استثناء به جمله اخیره اشکال و خلافی نیست و چنین امری طریق اهل محاوره است ۲) در مورد رجوع استثناء به تمامی جمل اشکال و خلافی نیست زیرا ادوات استثناء در معنی استثناء خود به کار رفته و وحدت یا تعدد مستثنی و مستثنی منه ضربه ای به آن وارد نمی کند و نسبت جزئی مستفاد از ادات استثناء به حسب تعدد اطراف به نسب مختلف تقسیم می گردد.

۱۴: نسخ در لغت به معنی «ازاله» بوده و اصطلاحا به رف حکم شرعی از راه دلیل متاخر به گونه ای که اگر دلیل دوم نبود، دلیل اول استمرار داشت گفته می شود از این رو حقیقت نسخ، تخصیص در زمان است و مانع استمرار حکم منسوخ می گردد.

۱۵: از آنجایی که علم خدا نامحدود بوده و خدا مبدا و منتهی تمام احکام را می داند ولی بر اساس مصالحی حکمی را موقتا جعل نموده و آنگاه رف می کند بنابراین نسخ در احکام شرعی به معنی دفع حکم و بیان مدت زمان آن است.

۱۶: فرق نسخ با تخصیص در آن جهت است که ۱) نسخ در احکام شرعی، تخصیص زمانی بوده و بیانگر مدت زمان حکم است در حالی که تخصیص، افرادی بوده و به این معنی است که بر اساس اراده جدی، فرد یا عنوانی از همان اول محکوم به حکم عام نبود هرچند اراده استعمالیه مولی بدان تعلق گرفته باشد، ۲) تخصیص حتما باید قبل از حضور وقت عمل به عام وارد گردد و گرنه تاخیر بیان از وقت حاجت لازم آمده که قبیح است به خلاف نسخ که لزوما پس از وقت عمل به منسوخ وارد می گردد.

مقصد پنجم: مطلق و مقید، مجمل و مبین

فصل اول: تعریف مطلق و مقید

۱: هر یک از مطلق و مقید را تعریف کنید؟

إ: مطلق لفظی است که بر افراد شائع از جنس خود دلالت دارد و به عبارت دیگر لفظ با معنی خود و بدون در نظر گرفتن حیثیت و جهت دیگری تمام موضوع برای حکم باشد که از آن جهت که لفظ در مقام موضوعیت برای حکم، مرسل و بدون قید می باشد (نظیر «اعتق رقبهٔ» که هیچ قیدی نظیر ایمان و ... در آن معتبر نبوده)، مطلق و تمام الموضوع برای حکم می باشد

ب: مقید لفظی که بر تمام افراد جنس خود دلالت کند نظیر اعتق رقبهٔ مومنهٔ که تنها بر عبد مومن دلالت دارد.

۲: نسبت بین اطلاق و تقیید را بیان کنید؟ اطلاق و تقیید جزو صفات اضافی بوده از این رو یک شیئ می تواند از جهتی مطلق و از جهت دیگر مقید باشد نظیر «اطعم انسانا فی المسجد» که از آن جهت که موضوع حکم فوق «مطلق انسان است نه انسان عالم» مطلق بوده و از حیث تقید مکانش به مسجد، مقید است.

۳: خصوصیات مطلق را بیان کنید؟

إ: اطلاق مدلول لفظی کلام نبوده بلکه مدلول عقلی است و از دلالت عقلیه فهمیده می شود زیرا اگر متکلم حکیم، کلام خود را به گونه مطلق الغاء نموده و قیدی برای موضوع حکم قرار ندهد عقل استفاده اطلاق از کلامش می نماید.

ب: مطلق می تواند امری شائع در جنس خود نبوده بلکه جزئی دارای احوال باشد که در این صورت اگر جزئی مزبور، بدون هیچ گونه قیدی موضوع حکم قرار گیرد، مطلق بوده و گرنه مقید است نظیر اگر حاجی در مورد در مورد جواز طواف خانه کعبه در حالتی که بیت الله ستری ندارد، داشته باشد می تواند با تمسک به اطلاق «وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ»[۵۰] در حال بی پرده بودن خانه کعبه نیز به طواف پرداخته و بگوید اگر وجود پرده، شرط صحت طواف بود بیان آن لازم بود.

---

[۵۰] . حج، ۲۹.

ج: مطلق می تواند مفهومی کلی نبوده و جزیی حقیقی و مرسل از تقیید به حالت خاص باشد نظیر «اکرم زیدا» که تمام الموضوع برای حکم وجوب اکرام و مرسل از قید بوده بنابراین مطلق است به خلاف «اکرم زیدا اذا سلم» که مقید به حالت «اذا سلم و سلام نمودن» بوده و مقید است.

فصل دوم: الفاظ مطلق

۱: الفاظ دال بر اطلاق را بیان کنید؟

إ: اسم جنس؛ اصولیین قبل از سلطان العلما(ره)، موضوع له اسم جنس را ماهیت به قید اطلاق و سریان و شیوع می دانستند به گونه ای که شیوع بین افراد و حالات را جزو مدالیل الفاظ قرار می دادند نظیر رقبه در «اعتق رقبة» را به معنی مطلق رقبه دانسته و اطلاق را قید آن می دانستند ولی پس از سلطان العلما(ره) معنی مطلق را ماهیت مجرد از هر قیدی دانسته و حتی اطلاق را به عنوان قید آن نپذیرفته اند.

ب: علم جنس؛ علم جنس مرادف با اسم جنس بوده ولی معرفه است نه آن که نظیر اسم جنس، نکره باشد.

ج: اسم معرفه به «ال» جنس نظیر «التمرة خیر من جرادة».

د: نکره؛ از آنجایی که نکره همان اسم جنس دارای تنوین بوده و اسم جنس، دلالت بر طبیعت نموده و تنوین نیز دال بر وحدت است، نکره برای افاده معنی طبیعت مقید به وحدت وضع شده است و قول به آن که معنی نکره «مفرد مردد بین افراد مختلفه است» صحیح نمی باشد زیرا فرد مردد تشخص نداشته و مبهم است از این رو لازمه نظریه فوق آن است که اوامری مشتمل بر نکره نظیر «جئنی بانسان» قابل امتثال نباشد.

فصل سوم: حکم مطلق پس از تقیید

۱: آیا تقیید مطلق موجب مجازیت آن می شود؟

إ: نظریه اول (نظریه مشهور قبل از سلطان العلما)؛ تقیید مطلق مطلقا موجب مجازیت آن می شود چه آن که تقیید آن به سبب دلیل متصل باشد یا منفصل، زیرا مقوم اطلاق، شیوع و سریان آن بوده که به سبب تقیید از بین می رود.

ب: نظریه سلطان العلما و مصنف (مدظله العالی)؛ تقیید مطلق مطلقا موجب مجازیت آن نمی شود چه آن که تقیید آن به سبب دلیل متصل باشد یا منفصل، زیرا

۱: دلیل اول؛ موضوع له مطلق، ماهیت مجرد از هر قیدی است از این رو تقیید مطلق موجب تصرف در آن نمی گردد.

۲: دلیل دوم؛ تقیید مطلق نسبت به اراده جدیه بوده و در عین حال مطلق پس از تقیید از نظر اراده استعمالیه در معنی حقیقی خود استعمال شده است.

فصل چهارم: مقدمات حکمت

۱: **مراد از مقدمات حکمت چیست؟** مقدمات حکمت به اجتماع سه شرط زیر گفته می شود

إ: متکلم در مقام بیان تمام مراد بوده و در مقام اهمال و اجمال نباشد؛ زیرا متکلم دو حالت دارد

ا: در مقام بیان اصل حکم بوده و توجهی به خصوصیات و شرایط ندارد نظیر «الغنم حلال» **که بیانگر اصل حکم حلیت بوده و توجهی به شرایط و قیود موجود در آن ندارند؛** در چنین فرضی اگر در مورد جزئیت و شرطیت چیزی در حکم شک نماییم نمی توان به اطلاق حکم به حلیت تمسک نمود زیرا اطلاق فوق در مقام اشتراط و یا عدم اشتراط جزئیت و شرطیت مشکوک نبوده و آن را اهمال گذاشته است.

۲: در مقام بیان تمامی شرایط و قیود معتبر در حکم بوده و در عین حال نسبت به بیان جزئیت و یا شرطیت چیزی سکوت نموده است نظیر «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ- وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ»[51] **که در مقام حلیت صید کلب معلم بوده و جز تسمیه امر دیگری را شرط ندانسته است؛** در چنین مواردی هنگام شک در جزئیت و شرطیت، می توان به اطلاق امر تمسک نموده و از راه آن رفع جزء و شرط مشکوک نمود.

ب: انتفاء امری که موجب تقیید کلام متکلم گردد که به عنوان «عدم نصب قرینه بر قید» مطرح است؛ به این بیان که هیچ یک از قرینه متصله و یا منفصله بر تقیید وجود نداشته باشد زیرا در صورت وجود قرینه متصله، کلام تنها ظهور در مقید پیدا نموده و در صورت وجود قرینه منفصله نیز هرچند کلام متکلم ظهور در اطلاق داشته ولی قرینه مزبور، مانع حجیت مطلق در اطلاق خویش می گردد.

---

[51] . همان، ۴.

ج: انتفاء قدر متیقن در مقام تخاطب و محاوره؛ زیرا وجود قدر متیقن نظیر قرینه حالیه متصله بوده و مانع از ظهور کلام در اطلاق می گردد.

۲: حکم شک در مقام بیان تمام مراد بودن متکلم چیست؟ از آنجایی که اصل اولی در موردکلام هر متکلمی، در مقام بیان بودن است در مورد شک در مقام بیان تمام مراد بودن متکلم، اصل فوق جاری گشته و می گوییم متکلم در مقام بیان می باشد ولی در عین حال باید توجه داشت که در مقام بیان بودن گاهی از تمام جهات نبوده بلکه متکلم می تواند از جهتی در مقام بیان بوده و نسبت به جهت دیگر، کلامش را اهمال گذارد نظیر «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ- وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ»[52] که از حیث افاده حلیت صید کلب معلم، در مقام بیان بوده ولی از جهت طهارت محل دندان سگ، اهمال و اجمال دارد.

۳: علت نیاز به مقدمات حکمت چیست؟ احتیاج به اطلاق تنها در صورت تمامیت مقدمات حکمت است تا از طریق آن بیان شود که مطلوب تمام الموضوع برای حکم می باشد یا نه؟

فصل پنجم: مطلق و مقید متنافی

۱: حکم مطلق و مقید متنافی را بیان کنید؟ اگر مطلق و مقید متنافی در کلامی ذکر شود نظیر «اذا استیقظت من النوم اشرب لبنا» و «اذا استیقظت من النوم اشرب لبنا حلوا» که جمله اول بر کفایت شرب مطلق لبن دلالت داشته ولی جمله دوم شیر را مقید به «حلو» بودن می داند

إ: تنافی موجود بین آن به واسطه یکی از دو امر زیر رفع می شود

۱: تصرف در مطلق و حمل آن بر مقید نظیر حمل «اذا استیقظت من النوم اشرب لبنا» بر آن که مراد مولی، خصوص «لبن حلو» است نه هر شیری.

۲: تصرف در مقید به سبب حمل آن بر استحباب؛ از این رو می توان گفت در مثال فوق شرب هر شیری موجب سقوط امر مولی می گردد ولی شرب لبن حلو استحباب دارد.

ب: مرسوم آن است که در مورد رفع تنافی موجود بین مطلق و مقید در خطابات شرعیه، حمل مطلق بر مقید می نمایند نه حمل مقید بر استحباب زیرا احکام الهی به تدریجا نازل شده اند از این رو در بسیاری از موارد، مطلق نازل شده و بعد از مدت زمانی مقید آن نزول پیدا می نمود.

---

[52] . همان، ۴.

۲: راه احراز تنافی بین مطلق و مقید را بیان کنید؟ تنافی موجود بین مطلق و مقید تنها از طریق احراز وحدت حکم به دست می آید از این رو اگر سبب حکمین اختلاف داشته باشند نظیر «اذا استیقظت من النوم اشرب لبنا حلوا» و «اذا اکلت فاشرب لبنا» تنافی نیست زیرا علت حکمی، بیدار شدن از خواب بوده در حالی که سبب حکم دیگر، اکل می باشد.

فصل ششم: مجمل و مبین

۱: هر یک از مجمل و مبین را تعریف کنید؟ مجمل امری است که دلالت آن بر معنی معین نباشد به خلاف مبین که معنایش واضح است، مقصود از مجمل

إ: لفظی که مراد متکلم آن مشخص نباشد.

ب: فعلی که مراد فاعلش معین نباشد.

۲: عوامل مجمل بودن کلام را بیان کنید؟

إ: اجمال مفردات کلام نظیر اجمال ید در آیه «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً» و «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ»؛ زیرا واژه «ید» بر هر یک از کف دست، انگشتان دست، کف دست تا مچ، کف دست تا مرافق و کف دست تا شانه اطلاق می گردد.

ب: اجمال در متعلق حکم محذوف نظیر موارد تعلق حکم به اعیان خارجیه همچون «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ- وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ ... »[٥٣]؛ زیرا مشخص نیست که حکم به کدامیک از خوردن، بیع و یا انتفاع امور مزبور تعلق گرفته است؟

ج: تردد کلام بین ادعاء و حقیقت نظیر «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»[٥٤] و «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ»[٥٥]؛ که مشخص نیست مراد کدام یک از نفی حقیقت ، نفی صحت و یا نفی کمال نماز می باشد .

۳: نسبت بین مجمل و مبین را بیان کنید؟ از آنجایی که لفظ و یا فعل خاصی می تواند نزد فقیهی مجمل بوده و نزد فقیه دیگر، مبین باشد مجمل و مبین، اوصاف اضافی اند.

---

[٥٣] . مائده، ۳.

[٥٤] . نهج الحق و کشف الصدق، ص۴۲۴.

[٥٥] . محاسن برقی، ج۱، ص۷۸.

چکیده مطالب مقصد پنجم

۱: مطلق، لفظی است که بر افراد شائع جنس خود دلالت داشته و به عبارت دیگر لفظ با معنی خود و بدون در نظر گرفتن هر حیثیت و جهت دیگری تمام موضوع برای حکم است به خلاف مقید که لفظی که بر تمام افراد جنس خود دلالت دارد.

۲: اطلاق و تقیید جزو صفات اضافی اند زیرا چیزی می تواند نسبت به امری مطلق بوده و نسبت به امر دیگر مقید باشد چنان که «اطعم انسانا فی المسجد» از آن جهت که موضوعش مطلق انسان است نه خصوص انسان عالم، مطلق بوده ولی از حیث تقید مکانش به مسجد، مقید می باشد.

۳: خصوصیات مطلق عبارتند از ۱) اطلاق، مدلول عقلی کلام بوده و از دلالت عقلیه فهمیده می شود نه مدلول لفظی آن. ۲) مطلق می تواند جزئی دارای احوال باشد نه شائع در جنس خود، ۳) مطلق می تواند مفهومی کلی نبوده و جزیی حقیقی و مرسل از تقیید به حالت خاص باشد.

۴: الفاظ دال بر مطلق عبارتند از ۱) اسم جنس، ۲) علم جنس، ۳) اسم معرفه به «ال»، ۴) نکره.

۵: به نظر مصنف (مدظله العالی) تقیید مطلق موجب مجازیت آن نمی گردد چه آن که تقیید به واسطه دلیل متصل و یا منفصل باشد زیرا ۱) موضوع له مطلق، ماهیت مجرد از قید بوده از این رو تقیید مطلق، موجب تصرف در آن نیست ۲) تقیید مطلق نسبت به اراده جدی است فلذا مطلق پس از تقیید از حیث اراده استعمالی در معنی حقیقی خود استعمال می گردد.

۶: مقدمات حکمت به اجتماع سه شرط گفته می شود ۱) متکلم در مقام بیان تمام مراد بوده و در مقام اهمال و اجمال نباشد ۲) امری که موجب تقیید کلام متکلم می گردد وجود نداشته باشد ۳) قدر متیقنی در مقام تخاطب و محاوره تحقق نداشته باشد.

۷: علت نیاز به مقدمات حکمت آن است که احتیاج به اطلاق تنها در صورت تمامیت مقدمات حکمت است تا از طریق آن بیان شود که مطلوب، تمام الموضوع بوده یا خیر؟

۸: از آنجایی که اصل اولی در کلام هر متکلمی، در مقام بیان بودن است چنانچه در مورد در مقام بیان تمام مراد بودن کلام متکلم، شک داشته باشیم اصل فوق جاری می گردد ولی در عین حال باید توجه داشت که در مقام بیان بودن گاهی از تمام جهات نبوده بلکه متکلم می تواند از جهتی در مقام بیان بوده و از جهت دیگر در مقام اهمال و اجمال باشد چنان که آیه «فکلوا مما امسکن علیکم» از حیث افاده حلیت صید کلب معلم، در مقام بیان بوده ولی از جهت طهارت محل دندان، اجمال دارد.

۹: چنانچه مطلق و مقیدی متنافی با یکدیگر در کلام الهی ذکر گردد نظیر «اذا استیقظت من النوم اشرب لبنا» و «اذا استیقظت من النوم اشرب لبنا حلوا» مرسوم آن است که در مورد رفع تنافی مزبور، مطلق را بر مقید حمل می نمایند نه حمل مطلق بر استحباب، زیرا احکام به تدریج نازل شده اند از این رو در بسیاری موارد، مطلق نازل شده و بعد از مدت زمانی مقید آن نازل می گردد.

۱۰: تنافی بین مطلق و مقید تنها از طریق احراز وحدت حکم به دست می آید از این رو چنانچه سبب حکم مختلف باشد تنافی برقرار نیست نظیر«اذا استیقظت من النوم اشرب لبنا حلوا» و «اذا اکلت فاشرب لبنا».

۱۱: مجمل امری است که دلالتش بر معنی مشخص نباشد به خلاف مبین که دلالت واضح بر معنی دارد.

۱۲: مجمل می تواند یکی از دو چیز باشد ۱) لفظی که مراد متکلم آن مشخص نیست ۲) فعلی که مراد فاعلش معلوم نیست.

۱۳: عوامل اجمال کلام عبارتند از ۱) اجمال مفردات کلام ۲) اجمال در متعلق حکم محذوف ۳) تردد کلام بین ادعاء و حقیقت.

۱۴: از آنجایی که لفظ یا فعل خاصی می تواند نزد فقیهی مجمل بوده و نزد فقیه دیگر مبین باشد مجمل و مبین جزو اوصاف اضافی می باشند.

۱۵: قطع طریقی بدان معنی است که حکم شرعی مترتب بر واقع بوده و قطع تنها راه رسیدن به آن باشد به خلاف قطع موضوعی که در موضوع حکم شرعی دخیل است نظیر «مقطوع الخمرية حرام».

۱۶: در قطع طریقی جایی برای تصرف شارع نبوده و چنین قطعی ذاتا حجت است به خلاف قطع موضوعی که شارع می تواند در آن تصرف نموده و بر اساس وجود مصالحی مطلق قطع و یا قسم خاصی از آن را موضوع حکم قرار دهد.

۱۷: مراد قطاع از مبحث حجیت قطع قطاع کسی است از طرق اسباب عادی که برای اکثر مردم مفید قطع نیست به اموری قطع حاصل نماید.

۱۸: قطع طریقی برای قطاع حجت بوده و نهی از آن مستلزم وجود حکمین متناقضین می گردد مثلا اگر کسی قطع به نجاست خون حاصل کند نمی توان او را از آن نهی نمود زیرا لازمه اش آن است که خون هم برایش نجس (زیرا قطعش به آن تعلق گرفته) و هم پاک (زیرا نسبت به نجاست آن نهی شده) باشد.

۱۹: از آنجایی که ظن ذاتا حجت نبوده و به جعل شار است می توان سلب اعتبار ظن را تصور نموده و گفت شارع حجیتی برای هر یک از ظن طریقی یا موضوعی قائل نیست.

۲۰: شک شکاک حجیتی ندارد چه در موردی باشد که شک عادی قابلیت توجه دارد یا در غیر آن.

۲۱: علت تفصیلی بدان معنی است که شناخت کاملی نسبت به چیزی حاصل گردد به خلاف علم اجمالی که به معنی شناخت اجمالی انسان است.

۲۲: علم اجمالی منجز بوده و موجب خروج مکلف از عهده تکلیف می گردد زیرا انسان در موارد علم اجمالی، یقین به وجود تکلیف داشته و اشتغال یقینی اقتضاء برائت یقینی دارد که تنها از طریق موافقت قطعیه و اجتناب از تمامی اطراف علم اجمالی ممکن است.

۲۳: امتثال علم اجمالی در هر یک از توصلیات، تعبدیاتی که مستلزم تکرار عمل باشد یا خیر، کفایت از امتثال علم تفصیلی می نماید زیرا حقیقت عبادت، انبعاث از امر مولی و انجام عمل به قصد اطاعت الهی بوده که در مورد علم اجمالی تحقق دارد.

۲۴: ادراک عقلی بر دو قسم است ۱) ادراک نظری؛ ادراک علومی که سزاوار دانستن می باشند ۲) ادراک عملی؛ ادراک علومی که سزاوار عمل نمودن می باشند.

۲۵: دلیل بر چند قسم است ۱) استقراء، بر دو قسم است إ) استقراء تام؛ دلیل نبوده و تنها علوم جزئی تفصیلی است که در قالب قضیه ای کلی ریخته شده است، ب) استقراء ناقص؛ مفید ظن بوده ولی دلیلی بر حجیت آن نداریم ۲) تمثیل؛ همان قیاس اصولی بوده که از راه مقایسه بین دو امر و سرایت حکم یکی به دیگری به دست آمده که حجیتی ندارد ۳) قیاس منطقی؛ حجت بوده و اقسامی دارد إ) مستقلات عقلیه و یا حسن و قبح عقلی؛ هر یک از صغری و کبری استدلال عقلی است ب) دلیل شرعی، هر یک از صغری و کبری شرعی است ج) غیر مستقلات عقلیه؛ صغری شرعی و کبری استدلال عقلی است.

۲۶: دلیل عقلی حکمی است که مقدمه استنباط حکم شری قرار گیرد نظیر حکم عقلی لزوم تقدم اهم بر مهم که مقدمه استنباط حکم شرعی وجوب انقاذ غریق به سبب تصرف در ملک غصبی می گردد.

۲۷: حجیت شرعی عقل در دو مقام بحث می شود ۱) در موارد استکشاف حکم شرع هنگام استقلال عقل به حکم با توجه به ذات موضوع و بدون توجه به مصالح و مفاسد موجوده؛ از باب وجود ملازمه بین حکم عقل و شرع و درک هر یک از آن برای حکم کلی، در چنین مواردی عقل از حجیت شرعی برخوردار است ۲) حکم شرعی هنگامی که عقل به توجه به مصالح و مفاسد موجود در موضوع، حکم به امری می نماید؛ در مواردی که ادراک مزبور برای شخص خاصی اتفاق افتد از حجیت شرعی برخوردار نیست زیرا عقل شخصی از دستیابی به مصالح و مفاسد واقع عاجز است به خلاف مواردی که ادراک مزبور برای نوع انسان ها اتفاق افتد که حجت بوده و دلیل بر وجود مصلحت و مفسده است.

۲۸: ملازمه بین حکم عقل و شرع بدین معنی است که عقل در هر یک از مشتقلات و غیر مستقلات عقلیه، حکم کلی مطلق و غیر مقید را درک کرده از این رو با حکم شرعی برابر است زیرا حکم شرعی نیز کلی، مطلق و غیر مقید می باشد.

۲۹: از آنجایی که عقل شخصی از دستیابی به مصالح و مفاسد واقعی عاجز است حجیتی ندارد مدرکات شخصی فقیه دلیل اثبات حکم شرعی قرار نمی گیرند.

۳۰: حجیت حکم عقل ثمرات مختلفی دارد نظیر ۱) وجوب مقدمه بنا بر نظریه وجود ملازمه بین وجوب مقدمه و ذی المقدمه، ۲) حرمت ضد بنا بر وجود ملازمه بین امر به شیئ و نهی از ضد، ۳) بطلان عبادت بنا بر نظریه امتناع اجتماع امر و نهی و لزوم ترجیح جانب نهی و صحت عبادت بنا بر ترجیح جانب امر و یا قول به جواز اجتماع امر و نهی، ۴) فساد عبادت در صورت تعلق نهی به نفس، اجزا و شرایط و اوصاف آن، ۵) مجزی بودن اتیان ماموربه نسبت به قضا و اعاده به جهت قبح بقاء امر پس از آن، ۶) وجوب تقدیم اهم بر مهم در موارد دوران امر بین اهم و مهم.

۳۱: عرف همان عادات مرسوم بین انسان هاست که در موارد فراوانی حجت است نظیر ۱) استکشاف حکم شرعی، ۲) تبیین معانی و مفاهیم، ۳) تشخیص موضوع، ۴) تشخیص مصادیق، ۶) اراف خاصه جهت حمل مجملات موجود در اقوال و کردار.

۳۲: حجیت شیره دو شرط دارد ۱) نص شرعی بر خلاف آن موجود نباشد ۲) متصل به صر معصوم (ع) باشد.

۳۳: مراد از واژه «امکان» در عنوان «امکان تعبد به ظن» خصوص امکان وقوعی است به این بیان که مفسده ای بر تعبد به ظن مترتب نگردد.

۳۴: تعبد به ظن امکان داشته و کمترین دلیل آن، وقوع چنین تعبدی در دین می باشد.

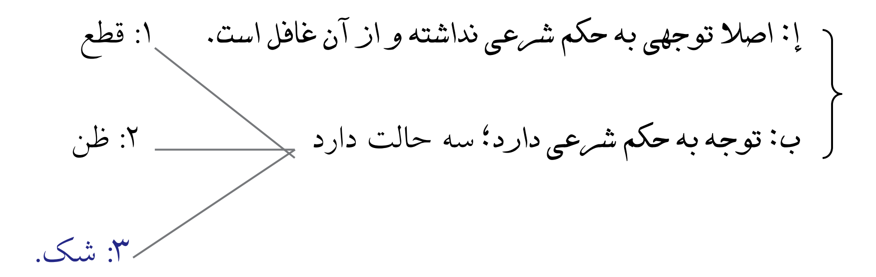
۳۵: قاعده اولیه حرمت عمل به ظن است الا ماخرج بالدلیل، زیرا عمل به ظن به معنی صحت استناد مفاد آن به شرع بوده که تنها در فرض یقین صحیح بوده و گرنه مستلزم تشریع حرام خواهد بود.

۳۶: ظنون معتبره به ظنونی گفته می شوند که از اصل حرمت عمل به ظن خارج می باشند نظیر ۱) ظواهر کتاب ۲) شهرت فتوائیه ۳) خبر واحد ۴) اجماع منقول به خبر واحد ۵) قول لغوی.

مقصد ششم: حجج و امارات

۱: اقسام حجج و امارات را بیان کنید؟ بحث حجج و امارات با عنوان «مصادر و ادله فقه» نیز مطرح بوده که بر چهار قسم کتاب، سنت، اجماع و عقل قابل تقسیم است.

۲: حالات مکلف نسبت به حکم شرعی را بیان کنید؟



۳: حکم ظن به حکم شرعی را بیان کنید؟

إ: دلیل قطعی بر حجیت ظن فوق دلالت دارد نظیر خبر واحد؛ طریق به حکم شرعی بوده و عمل بر طبق آن لازم است.

ب: دلیل قطعی بر حجیت ظن فوق دلالت ندارد؛ نظیر شاک بوده و باید به اصول عملیه رجوع کند.

مقام اول: قطع و احکام آن

فصل اول: حجیت قطع

۱: قطع را تعریف نموده و حکم آن را بیان کنید؟

إ: تعریف قطع؛ چیزی که از طریق آن مولی می تواند بر عبدش احتجاج ورزد و یا به عبارت دیگر «چیزی که در فرض اصابت، از بین منجز و در فرق خطا نیز معذریت دارد».

ب: حکم قطع؛ از آنجایی که قطع، طریق به واقع می باشد، از حجیت عقلی برخوردار بوده و عمل نمودن مطابق آن لازم است.

۲: حجیت قطع از چه بابی است؟ قطع، ذاتا حجت بوده و هیچ امری دیگری به آن افاده حجیت نمی کند زیرا اگر حجیت قطع از امر خارجی حاصل گردد دو احتمال دارد

إ: حجیت قطع از طریق دلیل قطعی حاصل می شود؛ نقل کلام به دلیل فوق نموده و پیرامون حجیت آن می پرسیم که در این صورت جعل حجیت سر از تسلسل در آورده و باطل است.

ب: حجیت قطع از طریق دلیل ظنی حاصل می شود؛ لازمه اش آن است که قطع بدتر از ظن بوده و برای اثبات حجیت خود نیازمند به آن شود.

۳: ویژگی های قطع را بیان کنید؟

إ: کاشفیت از واقع.

ب: منجزیت هنگام اصابت با حکم واقعی، از این رو در فرض اطاعت، موجب ثواب شده و در فرض معصیت، عقاب به دنبال دارد.

ج: معذریت هنگام عدم اصابت با حکم واقعی.

۴: مراد از حجیت قطع چیست؟ واژه «حجت» در مبحث حجیت قطع به معنی حجت اصولی (چیزی که عقل قدرت احتجاج بر آن نداشته و شارع و یا موالی عرفیه به خاطر وجود مصالحی برای آن جعل حجیت می نمایند) نیست زیرا حجیت قطع ذاتی بوده و عقل، قطع را ذاتا حجت می داند نه آن که از طریق امری خارج از قطع، برای آن جعل حجیت شود.

فصل دوم: تجری

۱: هر یک از تجری و انقیاد را تعریف کنید؟

إ: تجری در لغت به معنی «اظهار جرأت» بوده و در اصطلاح به «اقدام بر خلاف قطع و دلیل معتبر که مخالف با حکم واقعی است» گفته می شود.

ب: انقیاد به معنی «اقدام بر خلاف قطع و دلیل معتبر که مخالفت با حکم واقعی نبوده بلکه قطع انسان در حقیقت جهل مرکب باشد» گفته می شود.

۲: حکم تجری را بیان کنید؟

إ: نظریه اول؛ استحقاق عقاب

ب: نظریه دوم؛ نظریه صاحب فصول(ره)؛ اگر انسان معتقد به حرام بودن واجب غیر تعبدی (حرام بودن عمل توصلی) پیدا نموده و بر خلاف آن عمل کند، عدم استحقاق عقاب بعید نبوده و در غیر چنین صورتی یقینا تجری موجب عقاب است.

ج: نظریه مصنف(ره)؛ مطلقا تجری عقاب ندارد هرچند استحقاق ملامت و مذمت را در پی دارد.

۳: موضوع بحث تجری را بیان کنید؟ بحث فوق تنها در مورد مخالفت حجت عقلی است که به خاطر هوی و هوس باشد و گرنه اگر شخصی از سر هتک حرمت مولی، با قطع خود مخالفت ورزیده و دچار تجری گردد یقینا استحقاق عقاب دارد.

۴: حکم فعل متجری به را بیان کنید؟ در مورد فعلی که تجری به سبب آن انجام می شود دو بحث وجود دارد

إ: قبح و عدم قبح فعل مزبور؛ یقینا چنین امری وجود ندارد زیرا حسن و قبح به جهت ملاک واقعی بر فعل عارض می گردند در حالی که فعل متجری به نظیر شرب آبی که انسان شراب و حرامش پنداشته بود، فاقد ملاک قبح و حرمت واقعیه است.

ب: حرمت شرعی؛ دلیلی بر حرمت فعل مزبور نداریم زیرا در فرض شرب آب، حرام واقعی «شراب» بوده نه آب و شخص نیز آب نوشیده است.

۵: آیا تجری از قبح فاعلی برخوردار است؟ بله، زیرا کار وی کاشف از سوء سریره اوست.

فصل سوم: قطع طریقی و موضوعی

۱: هر یک از قطع طریقی و موضوعی را تعریف کنید؟

إ: قطع طریقی؛ حکم شرعی مترتب بر واقع بوده و علم و قطع دخالتی در آن نداشته باشد بلکه تنها راه رسیدن به واقع باشندنظیر حرمت شراب و قمار.

ب: قطع موضوعی؛ قطع در موضوع حکم شرعی دخیل بوده و واقع به قید قطع موضوع حکم باشد نظیر «مقطوع الخمریة حرام».

۲: آیا شارع مقدس می تواند در قطع تصرف کند؟ در قطع طریقی جایی برای تصرف شارع نبوده بنابراین چنین قطعی مطلقا حجت است ولی شارع می تواند در قطع موضوعی تصرف نموده و بر اساس وجود مصالح گاهی مطلق قطع نظیر «مقطوع الخمریة حرام»و زمانی نیز قسم خاصی از آن (نظیر قطع حاصل از اسباب عادی و یا قطع حاصل از رمل و جفر) را موضوع حکم قرار دهد.

فصل چهارم: قطع قطاع

۱: مراد از قطاع کیست؟

إ: کسی که از طرقی که دیگران قدرت دستیابی به آن نداشته به اموری قطع پیدا می کند ولی در عین حال اگر دیگران به طرق مزبور اطلاع داشته باشند نیز قطع خواهند نمود.

ب: کسی که از طرق اسباب عادی که برای اکثر مردم مفید قطع نیست به اموری قطع پیدا می کند، محل بحث قطع قطاع خصوص این معنی است.

۲: آیا قطع قطاع حجت است؟

إ: قطع طریقی برای قطاع حجت است و نهی قطاع از چنین قطعی مستلزم وجود حکمین متناقضین شده و ممکن نیست مثلا اگر قطاع یقین نمود که خون نجس است دیگر نمی توان او را نهی از عمل به قطعش نمود زیرا لازمه اش آن است که خون هم برایش نجس و حرام باشد و هم پاک، ولی در عین حال می توان گفت

قطع مزبور موجب حکم به صحت عمل نشده و اگر عملش مخالف با واقع بود باطل است نظیر انسانی که قطع به دخول وقت نماز حاصل نموده و نماز خواند و پس از آن، مشخص شد که هنوز وقت نماز نرسیده است، در این صورت حکم به بطلان عملش وجه دارد.

ب: قطع موضوعی نیز از آنجایی که دخیل در موضوع بوده و جزء آن به شمار می رود، مقنن می تواند در قطع موضوعی تصرف نموده و بر اساس وجود مصالح گاهی مطلق قطع نظیر «مقطوع الخمریة حرام»و زمانی نیز قسم خاصی از آن (نظیر قطع حاصل از اسباب عادی و یا قطع حاصل از رمل و جفر) را موضوع حکم قرار دهد.

۳: **حکم ظن ظنان را بیان کنید؟** از آنجایی که ظن، حجیت ذاتی نداشته و به جعل شارع است می توان سلب اعتبار ظن را تصور نموده و گفت شارع هیچ گونه حجیتی برای ظن قائل نیست چه این که ظن مزبور، طریقی و یا موضوعی باشد.

۴: **حکم شک شکاک را بیان کنید؟** هیچ شکی از شکاک حجیت ندارد چه در موردی باشد که شک عادی قابلیت توجه ندارد و چه در مواردی که شک های عادی مورد توجه قرار می گیرند نظبیر شک های صحیح نماز.

فصل پنجم: حکم معلوم بالاجمال

۱: هر یک از علم اجمالی و تفصیلی را تعریف کنید؟

إ: **علم تفصیلی؛** انسان به گونه تفصیل و شناخت کامل، نسبت به چیزی آگاهی داشته باشد

ب:**علم اجمالی؛** انسان به گونه اجمال به چیزی اطلاع دارد نظیر علم به وقوع نجاست در یکی از دو ظرف.

۲: **آیا علم اجمالی منجزیت دارد؟** تنجیز به معنی وجوب خروج از عهده تکلیف بوده و علم اجمالی منجز واقع است زیرا انسان در موارد علم اجمالی یقین به وجود تکلیف و اشتغال ذمه دارد بنابراین از آنجایی که اشتغال یقینی اقتضاء برائت یقینیه داشته که تنها از طریق اجتناب از جمیع اطراف علم اجمالی ممکن است،

بر انسان لازم است از جمیع اطراف علم اجمالی اجتناب ورزد، از این رو در موارد علم اجمالی، موافقت قطعیه واجب بوده و مخالفت قطعیه حرام است.

۳: آیا امتثال علم اجمالی از امتثال علم تفصیلی کفایت می نماید؟ امتثال علم اجمالی چند صورت دارد

إ: کفایت امتثال اجمالی در توصلیات نظیر تردد در وقوع انشاء با لفظ نکاح یا زواج از این رو عقد ازدواج را با هر یک از «انکحت و زوجت» جاری نمود.

ب: کفایت امتثال اجمالی درتعبدیات، در مواردی که مستلزم تکرار عمل نمی باشد نظیر تردد بین غسل جنابت و غسل مس میت و احتیاطا هر دو غسل را انجام داده و در عین حال می توانست تفحص نموده و علم یا ظن تفصیلی به تکلیف واقعی حاصل کند؛ نظر صحیح جواز بوده بنابراین تفحص از واجب واقعی لازم نیست و عمل مزبور نیز صحیح بوده و کفایت از واقع می نماید زیرا صحت در عبادات به معنی اتیان فعل برای دستور الهی بوده و مکلف نیز چنین کاری انجام داده است.

ج: کفایت امتثال اجمالی درتعبدیات، در مواردی که مستلزم تکرار عمل می باشد نظیر تردد قبله بین دو جهت، با آن که انسان می توانست از روی اجتهاد یا تقلید جهت واقعی قبله را به دست آورد ولی از طریق تکرار عمل، قبله واقعی را اتیان کرده است.

در هر سه فرض فوق امتثال علم اجمالی کافی است زیرا حقیقت عبادت، انبعاث از امر مولی است به گونه ای که داعی و محرک انسان به انجام عمل، دستور خداست و چون در علم اجمالی انسان به قصد انجام فرمان الهی، اطراف آن را امتثال می ورزد، اطاعت صدق داشته و کافی است هرچند بطور دقیق معلوم نباشد متعلق امر الهی کدام یک از اطراف علم اجمالی می باشد از این رو احتیاط نمودن و امتثال جمیع اطراف علم اجمالی در عرض اجتهاد و تقلید بوده و نظیر آن دو موجب امتثال واقع است، به همین جهت مکلف بر سه قسم مجتهد، مقلد و محتاط قابل تقسیم می باشد.

۴: اقسام علم به تکلیف را بیان نموده و بگویید بحث منجزیت علم اجمالی در کدام یک از اقسام آن می باشد؟

إ: علم به تکلیف بر دو قسم است

۱: علم وجدانی به تکلیف نظیر علم به محقون الدم بودن شخص معینی و عدم محقونیت دم دیگری.

۲: علم به تکلیف ناشی از قیام حجت شرعی بر تکلیف نظیر علمی که از طریق قیام اماره بر حرمت عصیر عنبی پس از غلیان و قبل از ذهاب ثلثین برای انسان حاصل می گردد.

ب: بحث منجزیت علم اجمالی در مورد علم وجدانی به تکلیف است و منجزیت علم اجمالی در فرض علم ناشی از دلیل شرعی، در مبحث احتیاط و اصول عملیه مطرح می شود.

فصل ششم: حجیت عقل

۱: اقسام ادراک عقلی را بیان کنید؟

إ: ادراک نظری؛ ادراک علومی که سزاوار دانستن می باشند نظیر ادراک وجود خدا، صفات و افعال الهی

ب: ادراک عملی؛ ادراک علومی که سزاوار عمل نمودن می باشند نظیر ادراک حسن عدل، قبح ظلم، وجوب رد امانت و ...

۲: اقسام دلیل را بیان کنید؟

إ: استقراء؛ دو قسم دارد

۱: **استقراء ناقص؛** مفید ظن بوده و دلیلی بر حجیت آن وجود ندارد از این رو حجت نیست.

۲: **استقراء تام؛** دلیل نیست زیرا علوم جزئیه تفصیلی است که در قالب قضیه کلیه ای ریخته شده اند نه آن که انسان از طریق معلومی به مجهول سیر نموده و جهل خویش را برطرف کرده باشد.

ب: تمثیل؛ همان قیاس اصولی بوده (انسان از طریق مقایسه بین دو امر و سرایت حکم یک فرد به فرد دیگر، پی به حکم آن ببرد) که حجیتی ندارد.

ج: قیاس منطقی؛ حجت بوده و سه قسم دارد

۱: دلیل شرعی؛ هر یک از صغری و کبری شرعی می باشند.

۲: مستقلات عقلیه و یا حسن و قبح عقلی؛ هر یک از صغری و کبری عقلی باشند نظیر ادراک حسن عدل (صغری عقلی) و حکم به وجود ملازمه بین حسن عقل و وجوب شرعی آن (کبری عقلی).

۳: غیر مستقلات عقلیه؛ صغری شرعی و کبری، عقلی باشد نظیر آن که «الوضو مما یتوقف علیه الصلاة» که حکمی شرعی است صغری شود برای کبری عقلی «کل ما یتوقف علیه الواجب فهو واجب: ملازمه بین وجوب شیئ و وجوب مقدمه آن» و نتیجتا وضو از وجوب عقلی برخوردار گردد.

۳: دلیل عقلی را تعریف کنید؟ دلیل عقلی حکمی است که مقدمه استنباط حکم شرعی قرار گیرد نظیر حکم عقلی لزوم تقدیم اهم بر مهم در موارد تعارض که مقدمه استنباط حکم شرعی وجوب انقاذ غریق به سبب تصرف در ملک غصبی قرار می گیرد.

۴: آیا عقل از حجیت شرعی برخوردار است؟

ا: در موارد استکشاف حکم شرع هنگام استقلال عقل به حکم با توجه به ذات موضوع و بدون توجه به مصالح و مفاسد موجوده؛ از آنجایی که بین حکم عقل و شرع ملازمه وجود دارد و عقل، حکم عام غیر مقید را درک می کند، حکم شرعی نیز همان حکم عقل بوده و عقل از حجیت شرعیه برخوردار می باشد.

ب: حکم شرع هنگامی که عقل با توجه به مصالح و مفاسد موجود در موضوع(نه در نگاه به ذات موضوع)، حکم به امری می نماید؛ دو قسم دارد

۱: ادراک مصلحت و مفسده توسط عقل، ادراک شخصی بوده و تنها برای شخص خاصی اتفاق می افتد؛ حکم عقلی در موارد فوق حجیتی ندارد زیرا می توان گفت عقل شخصی از دستیابی به مصالح و مفاسد واقعیه عاجز است.

۲: ادراک مصلحت و مفسده توسط عقل، ادراک نوعی بوده و برای تمام انسان ها اتفاق می افتد نظیر لزوم اجتناب از سم و ضرورت تشکیل حکومت؛ حکم عقلی در موارد فوق حجت بوده و دلیل بر وجود مصلحت و یا مفسده است و شرع نیز مطابق آن حکم می نماید.

۵: وجود ملازمه بین حکم عقل و شرع به چه معنی است؟ عقل در هر یک از مستقلات و غیر مستقلات عقلیه، حکم کلی غیر مقید (حکم کلی مطلق) را درک می کند نظیر آن که عقل «حسن عدل» را درک

نموده و آن را «حسن مطلق» بداند و بگوید هیچ یک از خصوصیات فاعل، مقرونیت و عدم مقرونیت به مصلحت و ... در حسن آن دخالتی ندارد و درک عقل برای وجود ملازمه بین وجوب شیئ و وجوب مقدمه آن، وجود ملازمه بین وجوب شیئ و حرمت ضد و ... از این رو حکم صادق در تمام زمان ها و احوال را درک کرده و کاشف از حکم عقل است و شامل حکم شرعی نیز می گردد بنابراین بین حکم عقل و شرع ملازمه وجود دارد.

۶: آیا فقیه می تواند مصالح و مفاسدی را که با عقل شخصی خود درک نمود دلیل اثبات حکم شرعی قرار دهد؟ از آنجایی که عقل شخصی از دستیابی به مصالح و مفاسد واقعیه عاجز است و هیچ گونه حجیتی ندارد مدرکات شرعی فقیه (مصالح و مفاسدی که با عقل شخصی خود درک می کند) دلیل اثبات حکم شرعی قرار نمی گیرند.

۷: ثمرات حجیت حکم عقل را بیان کنید؟

إ: وجوب مقدمه بنا بر نظریه وجود ملازمه بین وجوب مقدمه و ذی المقدمه.

ب: حرمت ضد بنا بر نظریه وجود ملازمه بین امر به شیئ و نهی از ضد آن.

ج: بطلان عبادت بنا بر نظریه امتناع اجتماع امر و نهی در شیئ واحد و لزوم تقدیم جانب نهی و صحت عبادت بنا بر نظریه امتناع اجتماع امر و نهی در شیئ واحد و لزوم تقدیم جانب امر و یا بنا بر قول به جواز اجتماع امر و نهی در شیئ واحد.

د: فساد عبادت در صورت تعلق نهی به نفس، اجزا و شرایط و اوصاف آن.

هـ: مجزی بودن اتیان ماموربه نسبت به قضا و اعاده به جهت قبح بقاء امر پس از امتثال آن.

و: وجوب تقدیم اهم بر مهم در موارد دوران امر بین اهم و مهم.

فصل هفتم: عرف و سیره

۱: مراد از عرف چیست؟ عرف، همان عادات مرسوم بین انسان هاست چه این که گفتار باشد یا کردار، که اگر منع شرعی نسبت به آن وجود نداشته باشد دارای حجیت است.

۲: مرجعیت عرف در چه مواردی است؟

إ: استکشاف حکم شرعی

ب: تبیین مفاهیم در موارد شک نظیر تبیین معنی بیع هنگام شک در جزئیت و یا شرطیت امری.

ج: تشخیص موضوعاتی نظیر غبن، عیب، غنا و ...

د: تشخیص مصادیق نظیر شک در آن که مصداق وطن، صعید، معدن، ارض موات و ... چیست؟

هـ : اعراف خاصه جهت حل مجملات موجود در اقوال و کردار نظیر مواردی که انسان گوشتی خریداری نموده و مجمل بود که مراد آن گوشت سفید است یا گوشت قرمز؟

۳: به چه شرطی می توان از طریق سیره و عرف حکم شرعی را به دست آورد؟

إ: نص شرعی بر خلاف سیره وجود نداشته باشد.

ب: سیره متصل به عصر معصوم(ع) باشد، زیرا اگر سیره مردم در زمان معصوم(ع) به امری تحقق یافته و مصوم (ع) از آن اطلاع داشته و ردع نکند، سکوت معصوم (ع) بیانگر حجیت و امضاء سیره است.

۴:برخی از سیره هایی که حجیت شرعی ندارند را بیان کنید؟ سیره هایی که پس از زمان معصومان(ع) بین مسلمانان حادث شود از حجیت شرعی برخوردار نیست نظیر

إ: عقد تامین، عقدی است که بین عقلا رایج بوده و تامین کننده زندگی روزمره است.

ب: عقد حق الامتیاز و فروش امتیازاتی نظیر امتیاز برق، تلفن، آب و ... جهت نصب کنتور آن در کنار دریافت مبلغ قبض.

ج: عقد بیع سرقفلی؛ وقتی مستاجر مکانی را اجاره نموده و مدتی در آن بماند از «حق اولویت» برخوردار شده و در مقابل تخلیه مکان و دادن آن به غیر، مبلغی در مقابل حق خویش دریافت می کند که به نام «سرقفلی» معروف است.

مقام دوم: احکام ظن معتبر

موضع اول: امکان تعبد به ظن

۱: مراد از واژه«امکان» در عنوان «امکان تعبد به ظن» چیست؟ مراد امکان وقوعی است به این بیان که هیچ گونه مفسده ای بر تعبد به ظن مترتب نگردد.

۲: آیا تعبد به ظن امکان دارد؟ بله، زیرا کمترین دلیل امکان، وقوع آن بوده و در دین اسلام نیز تعبد به ظن واقع شده است.

موضع دوم: وقوع تعبد به ظن

۱: اصل اولیه در مورد عمل به ظن را بیان کنید؟ قاعده اولیه، حرمت عمل به ظن است الا ما خرج بالدلیل زیرا عمل به ظن به معنی صحت استناد مؤدای ظن به شارع در مقام عمل بوده که چنین استنادی تنها در فرض یقین داشتن به آن که مفاد ظن، حکم شارع است ممکن بوده و گرنه مستلزم تشریع (اسناد ما لم یعلم انه من الدین الی الدین) بوده و ادله اربعه بر حرمت آن دلالت دارد.

۲: ظنون معتبره به چه معنی است؟ اقسام آن را نام ببرید؟ ظنون معتبره به ظنونی گفته می شود که از اصل حرمت عمل به ظن خارج اند و بر چند قسم می باشند

إ: ظواهر کتاب
ب: شهرت فتوائیه
ج: خبر واحد
د: اجماع منقول به خبر واحد
هـ: قول لغوی.

فصل اول: حجیت ظواهر کتاب

۱: آیا ظواهر قرآن حجت است؟ ظواهر قرآن نظیر ظواهر کلام هر متکلم دیگری حجت بوده و کاشف از مراد اوست به دلیل اتفاق عقلا.

۲: شرایط احتجاج به کلام متکلم چیست؟

إ: یقین به صدور کلام از متکلم؛ در مورد قرآن از طریق تواتر حاصل می گردد.

ب: ثبوت جهت صدور و جدی بودن آن؛ در مورد قرآن ضرورت بر جدی بودن وجود دارد زیرا خدای متعال هرگز شوخی ندارد.

ج: ثبوت ظهور مفردات و جمل کلام؛ از طریق تبادر، اطراد و صحت حمل و سلب در مورد قرآن ثابت می گردد.

د: حجیت ظهور کلام؛ از آنجایی که قرآن کتاب هدایت و سعادت جوامع بشری است ظواهر آن حجت می باشد.

۳: نظریه اخباریون در مورد حجیت ظواهر کتاب چیست؟ اخباریین ظواهر کلام هر متکلمی را حجت دانسته ولی ظواهر قرآن را حجت نمی دانند.

۴: آیا حجیت ظواهر قرآن به آن معنی است که بدون مراجعه به حکم عقل به ظواهر قرآن عمل کنیم؟ خیر، بلکه با در نظر گرفتن حکم عقل، آیات دیگر قرآن، روایات اهل بیت عصمت و طهارت(ع) و جمع بین آن، به ظواهر قرآن عمل می کنیم زیرا قرآن نیز در آیاتی نظیر «انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون»[56] در کنار آن که پیامبر(ص) را مبین و مفسر قرآن معرفی نمود، انسان ها را به تفکر دعوت نموده از این رو عقل نیز نظیر رسول گرامی اسلام (ص) در افهام قرآن نقش موثری بر عهده دارد.

۵: آیا ظواهر کتاب و سنت ظنی الدلاله اند؟ هرچند اصولیین مطلق ظواهر را جزو ظنون قرار داده و قائل به حجیت آن شده اند ولی نظر صحیح آن است که ظواهر نسبت به مراد استعمالی قطعی الدلاله بوده و از راه اصل عقلائی تطابق اراده استعمالی با اراده جدی معنی حقیقی آن به دست می آید زیرا محاورات عرفیه، اماره قطعی بر مراد استعمالی است و تمامی انسان ها به ظاهر کلام یکدیگر استدلال می نمایند و ظواهر قرآن و سنت نیز نظیر ظواهر کلمات دیگر است.

۶: استدلال قالین به ظنی الدلاله بودن ظواهر قرآن را بیان کرده و نقد فرمایید؟ چون در ظواهر مزبور چندین احتمال نظیر هازلیت، توریه، تقیه، تفاوت بین مراد استعمالی با مراد جدی از حیث سعه و

---

[56] . نحل، ۴۴.

ضیق می توان مطرح نمود از این رو ظواهر مزبور ظنی الدلاله خواهند بود.

جواب
۱: احتمالات مزبور در ظواهر قرآن در مورد ظواهر سنت نیز مطرح است پس چرا شما ظواهر قرآن را ظنی الدلاله دانسته ولی ظواهر روایات را قطعی الدلاله می دانید؟

۲: اصل در کلام هر متکلمی حتی خداوند متعال آن است که جاد بوده و احتمالات مزبور در مورد آن تحقق نداشته باشد و ما از طریق اصل فوق، چنین احتمالاتی را از ظاهر قرآن نفی نموده و قائل به حجیت آن می شویم.

۷: **فرق بین نص و ظاهر را بیان کنید؟** ظاهر بر اساس وجود قرینه قابلیت تاویل دارد به خلاف نص که قابل تاویل نبوده و لازمه تاویل آن، تناقض خواهد بود.

فصل دوم: شهرت فتوائیه

۱: **شهرت فتوائیه را تعریف کنید؟** شهرت فتوی در مساله ای که روایت معتبره ای در مورد آن نداریم نظیر اتفاق قدما، فقها بر حکمی که نص خاصی از ائمه(ع) در مورد آن نداریم.

۲: **آیا شهرت فتوائیه حجت است؟** بله، زیرا چنین شهرتی کاشف از وجود روایت معتبری است که قدما به آن دسترسی داشتند و به ما نرسیده است زیرا بعید است ارکان فقه بدون داشتن مستند و دلیل معتبر شرعی، فتوی به حکمی دهند.

فصل سوم: حجیت سنت محکی به خبر واحد

۱: **مراد از سنت چیست؟** اهل سنت خصوص قول، فعل و تقریر پیامبر (ص) را سنت و حجت می دانند ولی شیعیان، دوازده امام (ع) را نظیر پیامبر (ص) معصوم و مبلغ احکام دین دانسته و قول، فعل و تقریر آنان را نظیر قول، فعل و تقریر پیامبر (ص) را سنت و حجت می دانند.

۲: **اقسام خبر حاکی از سنت را بیان کنید؟**

إ: خبر متواتر؛ روایتی که به حد تواتر رسیده و مفید یقین است.

ب: خبر واحد

۱: خبر مستفیض؛ روایتی که از طرق مختلفی نقل شده ولی به حد تواتر نرسیده باشد.

۲: خبر غیر مستفیض؛ روایتی که طرق مختلف نداشته و راوی واحدی دارد.

۳: اقوال مطرح در مورد حجیت خبر واحد را بیان کنید؟

ا: نظریه شیخ مفید، سید مرتضی، قاضی ابن براج، طبرسی، ابن ادریس و ...(ره)؛ خبر واحد حجت نیست.

ب: شیخ طوسی و اکثر متاخرین(ره)؛ قول به حجیت خبر واحد.

۴: ادله قائلین به حجیت خبر واحد را توضیح داده و نقد فرمایید؟

ا: دلیل اول؛ آیه نبأ «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا- إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا- أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ- فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ»[۵۷]؛

نحوه استدلال به آیه مزبور؛

۱: الفاظ موجود در آیه عبارتند از

ا: تبین که فعل لازم آن به معنی ظهور بوده و متعدی نیز به معنی طلب تثبت و تحقیق است.

ب: أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ که علت وجوب تثبت بوده و مقصود آن، ترس از وقوع در جهالت و یا بر حذر بودن به جهال رسیدن می باشد.

ج: بِجَهالَةٍ که ماخوذ از ماده «جهل» بوده و به کاری که بدون حکمت و تعقل شکل گیرد گفته می شود.

۲: آیه فوق به دو گونه بر حجیت خبر واحد دلالت دارد

ا: استدلال به مفهوم شرط «إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا»؛ در آن «ان» شرطیه، فعل شرط «مجییئ فاسق» و جزای شرط «وجوب تبین» ذکر شده بنابراین معنایش آن است که «خبر فاسق اگر وارد شود تبین کنید» و مفهومش «اگر خبر فاسق نیامد تبین واجب نمی باشد» می باشد و عدم مجییئ فاسق دو مصداق دارد

۱: اصلا هیچ خبری نیامد چه از مخبر عادل یا فاسق از این رو عدم

۲: خبر آورنده عادل بوده و فاسق نیست از این رو عدم وجوب

[۵۷]. حجرات، ۶.

وجوب تنبین، سالبه به انتفاء موضوع بوده و به جهت آن است که خبری نیامد تا تفحص از آن واجب باشد.	تبین، سالبه به انتفاء محمول بوده و خبر آمده ولی تبین و تفحص از آن واجب نمی باشد.

جواب: مفهوم به معنی سلب حکم از موضوع مذکور در قضیه است نه موضوعی که در قضیه ذکر نشده باشد بنابراین از آنجایی که موضوع در منطوق قضیه «خبر فاسق است»؛ در صورت ورود چنین خبری، تبین واجب بوده و در فرض عدم ورود آن، تفحص لازم نیست ولی در عین حال مفهوم شرط هیچ تعرضی نسبت به خبر عادل ندارد از این رو مفهوم شرط منحصر در مصداق اول (: اصلا هیچ خبری نیامد چه از مخبر عادل یا فاسق از این رو عدم وجوب تنبین، سالبه به انتفاء موضوع بوده و به جهت آن است که خبری نیامد تا تفحص از آن واجب باشد) بوده و از قبیل سالبه به انتفاء موضوع می باشد.

ب: استدلال به مفهوم وصف؛ در آیه مزبور وجوب تبین بر فاسقیت مخبر معلق شده بنابراین در صورتی که آورنده خبر، عادل بوده و فاسق نباشد تبین واجب نمی باشد، عدم وجوب تبین نیز دو حالت دارد

۱: قبول خبر عادل واجب است.

۲: وجوب رد خبر عادل؛ لازمه اش آن است که خبر عادل بدتر از خبر فاسق باشد زیرا خبر فاسق تبین شده و در صورت ظهور صحت عمل می شود در حالی که خبر عادل مطلقا رد می شود.

جواب: از آنجایی که مفهوم وصف حجت نبوده و جمله وصفیه، دلالت بر مفهوم ندارد استدلال فوق باطل است.

ب: دلیل دوم؛ آیه نفر «وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»[۵۸]؛ خداوند متعال در آیه فوق حذر عملی و ترتیب اثر بر قول منذر را واجب دانسته است و انذار منذر نیز به هر یک از صور تواتر و خبر واحد (انذار بعضی انسان ها برای بعض دیگر) ممکن است و چون در آیه و در آیه شریفه اشاره ای به اشتراط حصول علم و تواتر برای پذیرش انذار نشده است چنین نتیجه ای به دست می آید که پذیرش خبر منذر واحد نیز واجب بوده بنابراین آیه فوق بر حجیت خبر واحد دلالت دارد.

---

[۵۸] . توبه، ۱۲۲.

جواب: از آنجایی که آیه شریفه فوق تنها بیانگر اصل وجود مهاجرت برای علم آموزی بوده و کیفیت انذار (گروهی و یا فردی بودن آن) را بیان نمی کند لذا اطلاقی از جهت کیفیت انذار ندارد تا با تمسک به آن، حجیت خبر واحد اثبات گردد، دلیل آن نیز آن است که آیه مزبور حتی شرط وثاقت و عدالت که یقینا در پذیرش خبر وجود دارد را بیان نکرد.

ج: دلیل سوم؛ آیه کتمان «إِنَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الْهُدى‏ مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتابِ أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»[59]؛ از آنجایی که وجوب اظهار و حرمت کتمان مستلزم وجوب قبول بوده و گرنه اظهار، لغو است و از طرفی نیز آیه فوق در مورد اظهار کننده فرد یا گروهی بودن را معتبر ندانسته لذا آیه فوق بر حجیت خبر واحد دلالت دارد.

جواب: آیه تنها بیان را بر علماءاهل کتاب واجب دانسته و قبول داریم وجوب بیان مستلزم وجوب قبول است و گرنه بیان، لغو می گردد ولی در عین حال آیه متعرض آن نشد که قبول مشروط به تعدد بیان کننده است یا حصول اطمینان و علم قطعی و یا آن که هیچ یک از آن در مورد وجوب قبول شرط نمی باشد بنابراین آیه متعرض جهت فوق نشده است تا اطلاق آیه در چنین جهتی را دلیل بر حجیت خبر واحد بدانیم.

د: دلیل چهارم؛ آیه سئوال«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»[60] از آنجایی که وجوب سئوال نمودن مستلزم وجوب قبول بوده و گرنه سئوال، لغو است و آیه مزبور در مورد مسئول عنه نیز فرد یا گروه بودن را معتبر ندانسته ، لذا آیه فوق بر حجیت خبر واحد دلالت دارد.

جواب: لغویت سئوال تنها در صورتی است که مطلقا قول مسئول عنه پذیرفته نشود و در صورتی که بگوییم قول سئوال شوندگان تنها در صورت حصول علم و تعدد پذیرفته می شود، لغویتی لازم نمی آید و آیه نیز بیانگر آن نشد که قبول مشروط به تعدد بیان کننده است یا حصول اطمینان و علم قطعی و یا آن که هیچ یک از آن در مورد وجوب قبول شرط نمی باشد بنابراین آیه متعرض جهت فوق نشده است تا اطلاق آیه در چنین جهتی را دلیل بر حجیت خبر واحد بدانیم.

---

[59]. بقره، ۱۵۹.
[60]. نحل، ۴۳.

هـ: دلیل پنجم؛ وجود برخی روایات؛ روایاتی که برخی از راویان واحد را حجت دانسته و پذیرش سخنشان را واجب می داند نظیر عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَهُ فِي حَدِيثٍ أَمَّا مَا رَوَاهُ زُرَارَةُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع- فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَرُدَّهُ[61].

روایات فوق می رساند خبر واحد ثقه حجت است ولی از آنجایی که راوی ثقه تنها طریق به معصوم (ع) است باید گفت در کنار ثقه بودن، ضبط بودن و خطا نداشتن راوی نیز شرط پذیرش خبر اوست زیرا اگر راوی دچار خطا باشد ممکن است در روایت نیز خطا داشته و روایات غیر معصوم (ع) را نقل نموده باشد.

و: دلیل ششم؛ نقل اجماع بر حجیت خبر واحد توسط شیخ طوسی(ره)؛ زیرا ایشان فرموده اند علماء امامیه در مورد حجیت خبر واحد ثقه و عمل کردن بر طبق آن اجماع دارند.

اشکال: اگر در مورد حجیت خبر واحد اجماع بین علما وجود دارد چطور سید مرتضی(ره) گفته اند بر اساس اجماع امامیه، خبر واحد حجت نیست.

جواب: همانگونه که شیخ طوسی(ره) گفته اند مورد اجماع سید مرتضی(ره)، خبر واحدی است که مخالفین (اهل سنت) در مورد امور اعتقادی ذکر کرده و راوی شیعه ندارد نه خبر واحدی که شیعه راوی آن باشد.

ز: دلیل هفتم؛ سیره عقلائیه؛ عقلا نسبت به عمل به خبر واحد ثقه در تمامی زمان ها و دوران اتفاق نظر دارند زیرا

۱:تحصیل علم قطعی از طریق خبر متواتر یا خبر واحد محفوف به قرائن در اکثر موضوعات بسیار مشکل است.

۲: عرف به خبر واحد ثقه عمل نموده و آن را اطمینان بخش می داند.

۳: از آنجایی که سیره فوق نوعی الهام از معصومین(ع) بوده و ائمه معصوم(ع) آن را ردع نکرده اند از حجت شرعی برخوردار است و می تواند به عنوان بهترین دلیل بر حجیت خبر واحد به شمار آید.

---

[61] . وسائل الشيعة / ج۲۷ / ۱۴۳ / ۱۱ - باب وجوب الرجوع في القضاء و الفتوى إلى رواة الحديث من الشيعة فيما رووه عن الأئمة ع من أحكام الشريعة لا فيما يقولونه برأيهم ..... ص : ۱۳۶، ح۱۸.

اشکال: سیره عقلائیه بر حجیت خبر واحد از ردع شرعی برخوردار بوده و حجت نیست زیرا در آیات فراوانی نظیر «انْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا یَخْرُصُونَ»[٦٢]، از سیره فوق نهی شده است.

جواب:مراد از ظن در آیات فوق، ترجیح احد الطرفین از روی گمان است به دلیل

۱: وجود جمله «إِنْ هُمْ إِلَّا یَخْرُصُونَ» در برخی از آیات که به معنی گمان است.

۲: مورد برخی از آیات، زن دانستن جنس ملائکه است که تنها ناشی از گمان های بی جهت و غیر مستند به مبانی علمی بوده از این رو از آن نهی شده است بنابراین آیات فوق ربطی به خبر واحد ثقه ای که مفید علم و اطمینان باشد نداشته و آن را باطل نمی داند.

فصل چهارم: اجماع

۱: اجماع را تعریف کنید؟ اجماع در لغت به معنی «اتفاق» بوده و در اصطلاح به «اتفاق فقهاء عصر واحد بر حکم شرعی» گفته می شود.

۲: اقسام اجماع را بیان کنید؟

إ: **اجماع محصل**؛ خود مجتهد با تفحص در اقوال فقها پیرامون مساله ای به آن دست یابد.

ب: **اجماع منقول**؛ مجتهد با تفحص در اقوال فقها پیرامون مساله ای به آن دست یابد و آن را برای دیگران نقل کند که در این صورت اجماع منقول نسبت به افراد دیگر (غیر مجتهد تحصیل کننده اجماع)، اجماع منقول خواهد بود.

۳: آیا اجماع محصل حجت است؟ اهل سنت مطلق اجماع را حجت ذاتی دانسته و از مصادر دین قرار می دهند ولی شیعه دلیل شرعی را منحصر در قرآن، روایات و عقل دانسته و اجماع را بر دو قسم می دانند

إ: **مدرک و مستند آن مشخص است**؛ اجماع مدرکی بوده و حجت نیست.

ب: **مستند آن معین نیست**؛ از باب کشف از قول معصوم(ع) و یا دلیل معتبر شرعی حجت بوده و حجیت ذاتی ندارد زیرا اگر اجماع مزبور در زمان

---

[٦٢]. انعام، ۱۱۶.

حضور اهل بیت (ع) باشد کاشف از قول معصوم(ع) و اتفاق آن با اجماع کنندگان است و چنانچه در زمان غیبت باشد از آنجایی که اتفاق فقها بر حکمی بدون داشتن دلیل شرعی معتبر بعید است، کاشف از وجود دلیل معتبری است که اجماع کنندگان بر آن اطلاع داشته اند و به دست ما نرسید.

۴: آیا اجماع منقول به خبر واحد حجت است؟ در مورد حجیت اجماعی که یک نفر از فقها آن را نقل کرده باشد (نظیر اجماعی که تنها شیخ طوسی(ره) آن را نقل کرده است) اختلاف نظر است

إ: نظریه اول؛ اجماع مزبور مطلقا حجت است زیرا ناقل اجماع (شخص واحد ثقه) حجت بوده و حجت (اتفاق ملازم با وجود دلیل معتبر) را نقل می نماید از این رو ادله حجیت خبر واحد، دلیل حجیت اجماع منقول به خبر واحد نیز می گردد.

ب: نظریه دوم؛ اجماع مزبور مطلقا حجت نیست زیرا خبر واحدی که ناشی از حس بوده و یا مقدمات قریب آن حسی باشد حجت است نه خبر واحد حدسی محض در حالی که ناقل اجماع اقوال فقها را نقل می کند که هیچ یک از حکم شرعی و موضوع دارای اثر شرعی نیست ولی حجت و رای معصوم را از طریق حدس و گمان مطابقت نظریه اجماع کنندگان با نظر معصوم(ع) نقل می نماید بنابراین چنین اجماعی به حدس منتهی شده و چون خبر واحد ناشی از حدس حجت نیست، اجماع مزبور نیز حجیتی ندارد.

جواب: از آنجایی که ما اجماع را کاشف از نظر معصوم(ع) می دانیم بنابراین نقل حسی اجماع دلیل بر وجود نظر معصوم(ع) است و از حجیت برخوردار می باشد حتی اگر ناقل اجماع شخص واحدی باشد زیرا بین اجماع منقول و نظر معصوم(ع) ملازمه است از این رو خبر واحد مزبور، حدسی محض نیست تا حجت نباشد بلکه حدسی مستند به وجود ملازمه بین اجماع منقول و نظر معصوم(ع) بوده و برگشت به استدلال به سبب امر حسی (ملازمه مزبور) داشته از این رو حجت است.

ج: نظریه سوم؛ اگر ناقل اجماع شخص معروف به تتبع و تفحص بوده به گونه ای که بدانیم اطلاع بر نظریات فقهاء قدیم و متاخرین دارد و آراء تتبع شده اش عادتا ملازم با دلیل معتبر و یا قول معصوم(ع) می باشد، اجماعش حجت است، در غیر این صورت هیچ گونه حجیتی برای اجماع ثابت نیست.

فصل پنجم: حجیت قول لغوی

۱: آیا قول لغوی حجت است؟

إ: نظریه اول؛ قول لغوی حجت است زیرا رجوع به قول لغوی نظیر رجوع به اهل خبره بوده و حجت است.

ب: نظریه دوم؛ قول لغوی حجت نمی باشد زیرا هرچند قول اهل خبره حجت است ولی لغویین اهل خبره در فهم لغات نبوده بلکه صرفا الفاظی که استعمالشان در معنایی شیوع داشته را ضبط نموده اند بدون توجه به حقیقی و یا مجازی بودن معنی مزبور برای لفظ.

جواب: نظریه مزبور صحیح نیست زیرا

اولا هرچند اکثر کتب لغت جهت ضبط الفاظ شایع در معانی نوشته شده اند ولی برخی از آن برای شناخت معنی حقیقی از مجازی نگاشته شده و از حجیت برخوردارند نظیر کتاب مقایس اللغة محمد بن فارس،اساس البلاغه زمخشری.

ثانیا سیره مسلمین بر رجوع به اهل خبره از لغویین در معانی الفاظ و شناخت معانی حقیقی از مجازی توسط مراجعه مزبور بوده اند.

ثالثا با مراجعه به معاجم می توان قدرت تشخیص معنی حقیقی از مجازی پیدا نمود از این رو می توان گفت قول لغویینی که مفید قطع و یقین به معنی حقیقی است حجب بوده و غیر آن حجیتی ندارد.

چکیده مطالب مقصد ششم

۱: بحث حجج و امارات با عنوان «مصادر و ادله فقه» نیز مطرح بوده که بر چهار قسم است ۱) کتاب ۲) سنت ۳) اجماع ۴) عقل.

۲: حالات مکلف نسبت به حکم شرعی بر چند قسم است ۱) نسبت به حکم شرعی غافل است ۲) به حکم شرعی توجه دارد که بر سه حالت است إ) شک ب) ظن ج) قطع.

۳: چنانچه دلیل قطعی بر حجیت ظنی نظیر خبر واحد، دلالت کند از حجیت شرعی برخوردار بوده و گرنه اعتباری ندارد.

۴: قطع چیزی است که از طریق آن مولی می تواند بر عبدش احتجاج ورزد و یا به عبارت دیگر چیزی که در فرض اصابت، منجز و در فرض خطا معذر است.

۵: از آنجایی که قطع، طریق به واقع است از حجیت عقلی برخوردار می باشد.

۶: قطع ذاتا حجت است و هیچ امری دیگری مفید حجیت به آن نیست و گرنه ۱) حجیت قطع از راه دلیل قطعی است؛ باید پیرامون حجیت آن دلیل و هکذا بحث نمود که در نتیجه تسلسل لازم می آید ۲) حجیت قطع از راه دلیل ظنی است؛ لازمه اش آن است که قطع بدتر از ظن بوده و برای اثبات حجیت خود نیازمند به آن شود.

۷: قطع از ویژگی های متعدی برخوردار است نظیر ۱) کاشفیت از واقع ۲) منجزیت هنگام اصابت با حکم واقعی ۳) معذریت هنگام خطا.

۸: تجری در لغت به معنی «اظهار جرات» بوده و در اصطلاح به «اقدام بر خلاف قطع و دلیل معتبر که مخالف با حکم واقعی است» گفته می شود بر خلاف انقیاد که به معنی «اقدام بر خلاف قطع و دلیل معتبر که مخالف با حکم واقعی است» گفته می شود.

۹: تجری تنها در مورد مخالفت حجت عقلی است که به خاطر هوی و هوس باشد نه از سر هتک حرمت مولی، از این رو به نظر مصنف (مدظله العالی) تجری مطلقا عقاب ندارد هرچند استحقاق ملامت و مذمت دارد.

۱۰: در مورد فعل متجری به دو بحث است ۱) قبح و عدم قبح آن؛ یقینا چنین امری وجود ندارد زیرا حسن و قبح به جهت ملاک واقعی بر فعل ارض می گردند در حالی که فعل متجری به (نظیر شرب آبی که انسان گمان شراب بودن آن داشت) فاقد ملاک حرمت و قبح واقعیه است ۲) حرمت شرعی، دلیلی بر حرمت آن نداریم.

۱۱: تجری از قبح فاعلی برخوردار است زیرا کار وی کاشف از سوء سریره اوست.

۱۲: اخباریین ظواهر قرآن را حجت نمی دانند ولی اصولیین قائل به حجیت آن می باشند به دلیل ۱) اتفاق عقلا ۲) وجود شرایط احتجاج به کلام متکلم نظیر إ) یقین به صدور کلام از متکلم که از طریق تبادر در مورد قرآن ثابت است، ب) ثبوت جهت صدور و جدی بودن آن که بالضروره در مورد قرآن ثابت است، ج) ثبوت ظهور مفردات و جمل کلام که از راه تبادر، صحت حمل و سلب در مورد قرآن ثابت می گردد، د) حجیت ظهور کلام.

۱۳: حجیت ظواهر قرآن به این معنی نیست که بدون مراجعه به حکم عقل به ظواهر مزبور عمل کنیم بلکه با در نظر گرفتن حکم عقل، آیات دیگر، روایات اهل بیت (ع) و جمع بین آن به ظواهر قرآن عمل می کنیم.

۱۴: هرچند اصولیین مطلق ظواهر را جزو ظنون معتبر و حجت دانسته اند ولی نظریه صحیح آن است که ظواهر نسبت به مراد استعمالی، قطعی الدلاله بوده و از راه اصل عقلائی تطابق اراده استعمالی با اراده جدی، معنی حقیقی آن به دست می آید زیرا محاورات رفی، اماره قطعی بر مراد استعمالی بوده و استناد به ظواهر کلام هر متکلمی متعارف است.

۱۵: برخی ظواهر قرآن را ظنی الدلاله دانسته اند به این دلیل که احتمال هازلیت، توریه، تقیه و ... در مورد ظواهر مزبور می رود ولی مصنف (مدظله العالی) جواب داده اند که اولا احتمالات مزبور در مورد ظواهر روایات نیز وجود داشته در حالی که شما ظواهر روایات را قطعی الدلاله می دانید ثانیا اصل در کلام هر متکلمی جدیت است و ما از طریق اصل مزبور، احتمالات خلاف را از ظواهر قرآن نفی نموده و قائل به حجیت آن می گردیم.

۱۶: فرق بین نص و ظاهر در آن است که ظاهر بر اساس وجود قرینه، قابلیت تاویل دارد به خلاف نص که قابل تاویل نیست.

۱۷: شهرت فتوائیه به معنی شهرت فقهاء در مساله ای است که روایت معتبری در مورد آن نداریم.

۱۸: شهرت فتوائیه کاشف از وجود روایت معتبری است که قدما به آن دسترسی داشته و به ما نرسیده است از این رو از حجیت شرعی برخوردار است.

۱۹: اهل سنت خصوص قول، فعل و تقریر پیامبر (ص) را سنت و حجت می دانند به خلاف شیعیان که دوازده امام (ع) را نظیر پیامبر(ص) دانسته و قول، فعل و تقریر آنان را نیز حجت می دانند.

۲۰: خبر حاکی از سنت بر چند قسم است ۱) خبر متواتر؛ روایتی که به حد تواتر رسیده و مفید یقین است، ۲) خبر واحد که بر دو قسم است إ) مستفیض؛ روایتی که از طرق مختلفی نقل شده ولی به حد تواتر نرسیده، ب) غیر مستفیض؛ روایتی که از راوی واحدی برخوردار است.

۲۱: یکی از ادله قائلین به حجیت خبر واحد، آیه نبأ است که از دو راه بر حجیت خبر مزبور دلالت دارد ۱) مفهوم شرط؛ از آنجایی که وجوب تبین در آیه مزبور بر مجیئ فاسق متوقف شده به این معنی است که اگر عادلی خبر آورد آن را بدون تفحص بپذیرید و گرنه چنانچه مراد، رد خبر عادل باشد لازم می آید خبر عادل از فاسق بدتر باشد، ۲) مفهوم وصف؛ در آیه مزبور وجوب تبین بر فاسقیت مخبر معلق شده بنابراین در صورتی که مخبر، عادل باشد تبین واجب نبوده و قبول خبر لازم است و گرنه چنانچه مراد، رد خبر عادل باشد لازم می آید خبر عادل از فاسق بدتر باشد.

۲۲: مصنف(مدظله العالی) استدلال به آیه نبأ بر حجیت خبر واحد را قبول ندارند زیرا ۱) وصف، مفهوم ندارد ۲) در مورد مفهوم شرط نیز مفهوم به معنی سلب حکم از موضوع مذکور در قضیه است نه موضوعی که در قضیه ذکر نشده، بنابراین از آنجایی که موضوع در منطوق قضیه «خبر فاسق» است در صورت ورود خبر مزبور، تبین لازم بوده و گرنه تفحص لازم نیست ولی تعرضی نسبت به خبر عادل ندارد و دلیلی بر حجیت آن نخواهد بود.

۲۳: دومین دلیل حجیت خبر واحد، آیه نفر است که در آن حذر ملی و ترتیب اثر بر قول منذر را واجب دانسته و آن را مقید به صورت تعدد منذر نکرده، بنابراین حجیت خبر منذر واحد از آیه فوق استنباط می گردد ولی مصنف(مدظله العالی) جواب داده اند که آیه مزبور تنها بیانگر اصل وجوب مهاجرت برای علم آموزی بوده و کیفیت انذار را متعرض نمی گردد لذا اطلاقی از جهت کیفیت انذار ندارد تا استناد به آن مفید حجیت خبر واحد باشد.

۲۴: سومین آیه ای که برای حجیت خبر واحد بدان استناد شده، آیه کتمان بوده که وجوب اظهار و حرمت کتمان در آن مستلزم وجوب قبول بوده و چون آیه اظهار را مقید به تعدد نکرده، دال بر حجیت خبر واحد است ولی مصنف(مدظله العالی) جواب داده اند که آیه مزبور تنها بیان را بر علماء اهل کتاب واجب دانسته و از آنجایی که آیه مزبور متعرض آن نشده که قبول قول مشروط به تعدد بیان کننده است یا حصول اطمینان و علم قطعی، بنابراین اطلاقی ندارد تا استناد به آن مفید حجیت خبر واحد باشد.

۲۵: چهارمین آیه ای که برای حجیت خبر واحد بدان استناد شده، آیه سئوال است که سئوال نمودن را واجب دانسته که مستلزم وجوب قبول است و گرنه سئوال لغو خواهد بود و تعدد مسئول عنه در آن شرط نبوده از این رو بر حجیت خبر واحد دلالت دارد ولی مصنف(مدظله العالی) جواب داده اند که لغویت سئوال تنها در صورتی است که مطلقا قول مسئول عنه پذیرفته نشود نه بنا بر قول به قبول آن در صورت تعدد و حصول علم و آیه نیز از جهت مزبور در مقام بیان نبوده و اطلاقی ندارد تا استناد به آن مفید حجیت خبر واحد باشد.

۲۶: مصنف(مدظله العالی) سه دلیل بر حجیت خبر واحد اقامه کرده اند ۱) وجود برخی روایات ۲) ادعای اجماع بر حجیت خبر واحد توسط شیخ طوسی(ره) ۳) سیره عقلائیه.

۲۷: اجماع در لغت به معنی «اتفاق» بوده و در اصطلاح به اتفاق فقهاء عصر واحد بر حکم شرعی گفته می شود.

۲۸: اجماع بر دو قسم است ۱) محصل؛ مجتهد با تفحص در اقوال فقهاء آن را به دست آورد ۲) منقول؛ مجتهد با تفحص در اقوال فقهاء آن را به دست آورده و برای دیگران نقل کند که در این صورت اجماع مزبور نسبت به افراد دیگر (غیر مجتهد تحصیل کننده اجماع) منقول خواهد بود.

۲۹: اهل سنت مطلق اجماع را ذاتا حجت می دانند ولی شیعیان اجماع مدرکی را رد نموده و تنها قائل به اجماع غیر مدرکی (اجماعی که مستندش معلوم نیست) می باشند.

۳۰: به نظر مصنف(مدظله العالی) چنانچه ناقل اجماع منقول به خبر واحد شخص معروف به تتبع و تفحص بوده و بدانیم بر نظرات فقهاء قدیم و متاخرین مطلع است، اجماعش حجت بوده و گرنه حجیتی ندارد.

۳۱: به نظر مصنف(مدظله العالی) قول لغوی حجت است و رجوع به آن نظیر رجوع به اهل خبره می باشد زیرا ۱) بسیاری از کتب لغت برای شناخت معنی حقیقی از مجازی نوشته شده اند ۲) سیره سلمین بر رجوع به اهل خبره از لغویین می باشد ۳) با مراجعه به معاجم می توان قدرت تشخیص معنی حقیقی از مجازی حاصل نمود.

مقصد هفتم: اصول عملیه

۱: در چه صورتی می توان برای استنباط احکام شرعیه از اصول عملیه استفاده نمود؟
کارآیی اصول عملیه تنها در صورتی است که دلیل معتبر شرعی نظیر خبر متواتر، دلیل علمی، ظنون معتبره و ... برای استنباط احکام وجود نداشته باشد.

۲: هر یک از ادله اجتهادیه و ادله فقاهتی را تعریف کنید؟ ادله معتبر جهت استنباط احکام نظیر خبر متواتر، دلیل علمی، ظنون معتبره و ... دلیل اجتهادی نام داشته و اصول عملیه به عنوان «دلیل فقاهتی» معروف است.

۳: آیا در ادله استنباط احکام شرعیه رعایت ترتیب لازم است؟ ادله استنباط به ترتیب دلیل مفید یقین، دلیل اجتهادی و دلیل فقاهتی بوده که بر مجتهد لازم است در مورد استنباط احکام، ترتیب موجود بین آن را رعایت کند.

۴: اقسام اصول عملیه را بیان کنید؟

إ: اصول عملیه مختص به باب خاص نظیر
- ۱: اصل طهارت که تنها به باب طهارت اختصاص دارد
- ۲: اصالة الحلیه که مختص به شک در خصوص حلیت و حرمت است
- ۳: اصالة الصحه که به شک در صحت و فساد عمل اختصاص دارد.

ب: اصول عملیه ای که در تمام ابواب فقه جاری می گردد؛ بر چهار قسم است

۱: استصحاب؛ اگر مکلف در زمان سابق نسبت به حکم یا موضوع دارای اثر شرعی یقین داشته و در زمان لاحق نسبت به آن شک کند جایگاه استصحاب خواهد بود.

۲: برائت؛ موردی است که حالت سابقه لحاظ نشده و شک در مورد اصل تکلیف باشد نظیر شک در حرمت شرب تتن.

۳: احتیاط؛ موردی است که حالت سابقه لحاظ نشده و علم به اصل تکلیف وجود داشته و شک در متعلق تکلیف باشد و احتیاط ممکن باشد نظیر آن که انسان یقین به وجوب نمازی در ظهر جمعه داشته ولی در عین حال نسبت به آن که متعلق وجوب، ظهر است یا جمعه شک داشته باشد که در چنین فرضی از طریق جمع بین ظهر و جمعه می تواند احتیاط نماید.

٤: تخییر؛ موردی است که حالت سابقه لحاظ نشده و علم به اصل تکلیف وجود داشته و شک در متعلق تکلیف باشد و احتیاط ممکن نباشد نظیر شک در مورد دوران دفن کافر بین وجوب و حرمت.

فصل اول: اصالة البرائة

۱: اقسام شک در تکلیف را بیان کنید؟

إ: **شبهه حکمیه**؛ شک در اصل حکم، نظیر شک در حلیت و یا حرمت شرب تتن.

ب: **شبهه موضوعیه**؛ شک به موضوع دارای اثر شرعی تعلق گرفته است به این معنی که حکم مشخص بوده ولی شک در مورد مصادیق موضوع است نظیر آن که یقین داریم خون نجس و حرام بوده و نوشابه نیز پاک و حلال است ولی نمی دانیم مائع موجود در لیوان خون است یا نوشابه؟

۲: اقسام شبهه موضوعیه و حکمیه را بیان کنید؟

إ: **شبهه تحریمیه**؛ مواردی که می دانیم عملی واجب نیست ولی در مورد حرمت و عدم حرمت آن شک داشته باشیم نظیر شک در مورد حرمت و یا اباحه شرب تتن.

ب: **شبهه وجوبیه**؛ می دانیم عملی حرام نیست ولی در مورد وجوب و عدم وجوب آن شک داریم نظیر شک در واجب و یا مستحب بودن دعا هنگام رویت هلال ماه رمضان.

۲: اقسام شبهه تحریمیه را بیان کنید؟

إ: شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از فقدان نص.

ب: شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از اجمال نص.

ج: شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از تعارض نصین.

د: شبهه موضوعیه تحریمیه ناشی از اشتباه امور خارجیه.

۳: اقوال در مورد شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از فقدان نص را بیان کنید؟

اگربه خاطر فقدان دلیل معتبر در مورد حرمت چیزی نظیر شرب تتن شک داشته باشیم، در مورد حکم آن دو نظریه است

إ: **نظریه اصولیین**؛ برائت جاری می گردد.

ب: نظریه اخباریین؛ احتیاط جاری می شود.

۴: ادله اصولیین برای جریان برائت در شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از فقدان نص را بیان کنید؟

إ: آیه شریفه «وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»[٦٣]؛ از آنجایی که بعث رسل در آیه فوق کنایه از بیان واصل به مکلف بوده و در صورت بعث رسل بدون بیان تکلیف و یا بیان تکلیفی که به مکلف نرسد، عذاب و عقاب صحیح نبوده و از نظر عقل، قبیح است بنابراین از آنجایی که مجتهد تفحص نموده و به دلیل و بیان شرعی دست نیافت می تواند برائت جاری نماید.

ب: حدیث رفع «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطِّيَرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةٍ»[٦٤]؛ نحوه استدلال به روایت فوق آن است که

۱: مراد از «ما» موصول در «مالایعلمون» هر یک از حکم و موضوع بوده و روایت فوق در هر یک از شبهات حکمیه و موضوعیه جاری است زیرا در مورد هر یک از آن، جهل و فقدان علم وجود داشته و عنوان «مالایعلمون» صادق است.

۲: رفع بر دو قسم تکوینی و تشریعی (رفع آثار) قابل تقسیم بوده از این رو مرفوع در روایت، خود شک نبوده بلکه آثار آن است زیرا یقینا خود امور نه گانه خطا، نسیان و ... در امت اسلام ثابت است

۳: در مورد مراد از اثر مرفوع در روایت اختلاف بوده و رفع هر یک از جمیع آثار، خصوص مواخذه و یا اثر مناسب با هر یک از امور نه گانه مزبور (نظیر وجود ضرر در فال بد زدن، کفر در وسوسه و ...) ممکن است ولی در عین حال یقینا مواخذه و عقاب اخروی در «ما لا یعلمون» برداشته شده است و چون در موارد فقدان نص، عنوان «ما لا یعلمون» صادق است، مواخذه ای وجود نداشته و برائت جاری می گردد.

ج: مرسله صدوق «كُلُّ شَيْءٍ مُطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ»[٦٥]؛ روایت فوق می رساند مادامی که نسبت به چیزی نهی وارد نشده باشد، اصل اولی حلیت و اطلاق خواهد بود و چون در مورد فقدان نص، یقین به ورود نهی نداریم اصل اطلاق جاری شده و قائل به برائت می گردیم.

---

[٦٣]. اسراء، ۱۵.

[٦٤]. خصال صدوق، باب التسعة، ص۴۱۷، ح۹.

[٦٥]. من لا يحضره الفقيه / ج‏۱ / ۳۱۷ / باب وصف الصلاة من فاتحتها إلى خاتمتها ..... ص : ۳۰۰، ح۹۳۷.

د: دلیل عقلی

«قاعده قبح عقاب بلابیان»

۱: **مقدمه اول**؛ عقاب بر محتمل التکلیف (بعد الفحص و الیاس من الدلیل الشرعی)، عقابی بدون بیان است.

۲: **مقدمه دوم**؛ عقاب بلابیان قبیح بوده و صدور آن از مولی حکیم ممتنع است.

۳: **نتیجه**؛ عقاب بر محتمل التکلیف عقاب بلابیان و قبیح بوده و صدور آن از مولی حکیم ممتنع است.

۵: حدیث رفع رافع چه اثری است؟ از آنجایی که حدیث رفع نوعی امتنان بر جنس امت اسلام بوده و با رفع اثر از شخصی و توجه آن به شخص دیگر منافات دارد تنها رافع آثاری است که رفع آن امتنان بر امت به شمار رود نه فرد.

۶: اشکال استدلال به قاعده قبح عقاب بلابیان را توضیح داده و نقد فرمایید؟ اخباریین گفته اند قاعده «قبح عقاب بلابیان» با قاعده «وجوب دفع ضرر محتمل» معارض بوده و از حجیت ساقط می گردد زیرا

۱: در شبهات بدویه تحریمیه احتمال ضرر وجود داشته و از باب حکم عقلی وجوب دفع ضرر محتمل، ترک هر چیزی که احتمال ضرر در آن وجود دارد لازم است بنابراین احتیاط لازم بوده و انسان باید شبهات بدویه تحریمیه را ترک کند.

ب: در موارد فقدان نص نیز قاعده وجوب دفع ضرر محتمل جاری است زیرا احتمال این می رود که در شبهات تحریمیه، عملی که انسان مرتکب آن می گردد در واقع حرام باشد از این رو برائت جاری نشده و احتیاط بر انسان لازم است.

جواب: احتمال وجود ضرر در موارد فقدان نص صحیح نیست بنابراین عقاب صحیح نبوده و قاعده وجوب دفع ضرر محتمل جاری نمی شود زیرا احتمال وجود ضرر باید منشأ عقلایی داشته باشد که امور زیر را تشکیل داده و هیچ یک از آن در مانحن فیه تحقق ندارد

۱: صدور بیان از مولی و وصول آن به عبد.

ب: تمسک به برائت قبل از فحص.

ج: قبیح نبودن قاب بلابیان.

د: حکیم و یا عادل نبودن مولی.

۷: ادله اخباریین در مورد حکم به وجوب احتیاط در شبهات حکمیه تحریمیه را توضیح داده و نقد فرمایید؟

إ: دليل اول؛ آيات آمره به تقوى نظير «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَ تُقاتِهِ- وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»[٦٦]؛ از آنجايى كه اجتناب محتمل الحرمه نوعى تقوى به شمار رفته كه فعل امر «اتَّقُوا اللَّهَ» دال بر وجوب آن است بنابراين اجتناب از محتمل الحرمه واجب است.

جواب: چنين نيست كه هر تقوايى واجب باشد بلكه تقوى اقسامى دارد

ا: در مقابل فسق و فجور نظير «امْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»[٦٧]؛ تمام مراتب تقوى مزبور واجب است.

۲: هر نوع قيامى به امور واجب و مستحب «تَزَوَّدُوا فَإِنَ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى»[٦٨]؛ بعضى از مراتب تقوى مزبور واجب است نه جميع مراتب آن از اين رو فعل «تزودوا» نظير فعل «اتقوا» تنها دلالت بر استحباب مى كند ولى دال بر وجوب نيست.

ب: دليل دوم؛ روايات حرمت افتاء به غير علم و يا افتاء به سبب امرى بدون وجود دليل معتبر بر حجيت آن نظير افتاء با قياس و استحسان «عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا حَقُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ قَالَ حَقُّ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَقُولُوا بِمَا يَعْلَمُونَ وَ يَكُفُّوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ وَ اللَّهِ أَدَّوْا إِلَيْهِ حَقَّهُ»[٦٩].

جواب : مراد روايات فوق آن است كه مجتهد مثلا در موارد شبهه تحريميه فتوى به فقدان حرمت واقعيه دهد كه چنين امرى را اصوليين نيز قول بغير علم و حرام مى دانند نه آن كه بر اساس روايات فوق، قول به عدم حرمت ظاهرى، حرام بوده و قول به غير علم به شمار رود.

ج: دليل سوم؛ روايات وجوب احتياط قبل الفحص.

جواب: مورد روايت وجوب احتياط قبل از فحص و ياس از دليل است ولى بحث ما پيرامون حكم پس از فحص از دليل بوده بنابراين بحث ما ارتباطى با روايت مزبور ندارد.

د: دليل چهارم؛روايات داله بر وجوب توقف هنگام شبهه و بهتر بودن آن از وقوف در هلكات نظير «فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ»[٧٠] و روايت نبوى (ص): دع ما يريبك الى ما لا يريبك[٧١].

---

[٦٦] . آل عمران، ١٠٢.
[٦٧] . ص، ٢٨.
[٦٨] . بقره، ١٩٧.
[٦٩] . محاسن برقى، ج١، ص٢٠۴، ح۵٣.

جواب: وجود واژه «هلکه» در روایت اول دلیل بر آن است که مورد روایت فوق، شبهه محصوره ای است که علم به وجود حرام در آن داریم، روایت دوم نیز حمل بر استحباب می گردد.

هـ: دلیل پنجم؛ حدیث تثلیث «عن علی (ع) انَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيِّنٌ رُشْدُهُ فَيُتَّبَعُ، وَ أَمْرٌ بَيِّنٌ غَيُّهُ فَيُجْتَنَبُ، وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ»[72]، «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَلَالٌ بَيِّنٌ وَ حَرَامٌ بَيِّنٌ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ»[73]

جواب

۱: مورد تثلیث در کلام حضرت علی (ع) شبهات حکمیه بوده و می رساند مبتلابه مکلف سه حالت بین الرشد و وجوب تبعیت، بین الغی و لزوم اجتناب و امر مشکل و وجوب ارجاع حکم آن به خدا و پیامبر(ص) دارد بنابراین به این معنی است که حکم واقعی را بیان نکنیم نه این که نتوان در ظاهر، برائت جاری نمود.

۲: مورد تثلیث در کلام پیامبر(ص) شبهات محصوره موضوعیه ای است که یقین به وجود حرام در بین آن داریم زیرا ظاهر حدیث وجود سه موضوع حلال بین، حرام بین و مشتبه است از این رو ترک شبهات موجب نجات و ارتکاب آن موجب وقوع در هلاکت است و هلاکت در ارتکاب شبهه امری قطعی است نه شبهه بدویه که در مورد آن هیچ علمی به محرمات نداشته و هلاکتی محرز نیست

---

[70]. الكافي (ط – الإسلامية) / ج۱ / ۶۸ / باب اختلاف الحديث ..... ص : ۶۲.

[71]. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية / ج۴ / ۲۵۰ / «باب الدال» ..... ص : ۲۵۰.

[72]. كافي (ط – دار الحديث) / ج۱ / ۱۷۰ / ۲۱ – باب اختلاف الحديث ..... ص : ۱۵۷.

[73]. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج۶ / ۳۰۲ / ۹۲ باب من الزيادات في القضايا و الأحكام ..... ص : ۲۸۷.

و: **دلیل ششم: دلیل عقل**؛ قبل از مراجعه به ادله شرعیه، علم اجمالی به وجود محرمات فراوانی در دین داریم که قرآن و سنت آن را بیان نموده ولی در عین حال احتمال وجود محرمات دیگری که توسط شارع بیان شده و حکم آن به دست ما نرسیده باشد می دهیم بنابراین مقتضی منجزیت علم اجمالی، لزوم اجتناب از تمامی محتمل الحرمه است مگر آن که دلیل خاصی بر حلیت آن وجود داشته باشد تا آن که علم یقینی به خروج از عهده تکلیف قطعی حاصل شود و یقینا بدانیم هیچ حرامی را مرتکب نشده ایم.

جواب: از آنجایی که علم اجمالی به وجود تکالیف به علم تفصیلی نسبت به تکالیف معلومه و شک بدوی نسبت بمازاد منحل شده است، انحلال مزبور مانع تنجز علم اجمالی شده و آن را از حجیت ساقط می کند و در مانحن فیه نیز چون ما از طریق امارات و اصول، یقین به وجود تکالیفی پیدا نموده و نسبت بمازاد آن شک داریم، علم اجمالی به وجود تکالیف منحل شده و از حجیت خود ساقط گشته است.

مساله دوم: شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از اجمال نص

۱: حکم شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از اجمال نص را بیان کنید؟ شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از اجمال نص نظیر آن که روایتی در مورد حرمت غنا وارد شده ولی ما در مورد آن که غناء حرام آیا مطلق ترجیع و خصوص ترجیع یا ترجیع مطرب شک داشته و روایت نیز از این نظر اجمال دارد، همان حکم و اقوال در مورد شبهه حکمیه تحریمیه ناشی ازفقدان نص در مورد آن جاری می گردد.

مساله سوم: شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از تعارض نصین

۱: حکم شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از تعارض نصین را بیان کنید؟ شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از تعارض نصین نظیر آن که روایتی بر وجوب امری (دعا هنگام رؤیت هلال رمضان) و روایت دیگر بر اباحه آن و یا روایتی بر حرمت امری و روایت دیگر بر اباحه آن دلالت کند و هبیچ یک از حکمین مرجحی نداشته باشند هرچند بنا بر روایتی «رَوَى الْعَلَّامَةُ قُدِّسَتْ نَفْسُهُ مَرْفُوعاً إِلَى زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ الْبَاقِرَ ع .... فَقُلْتُ رُبَّمَا كَانَا مَعاً مُوَافِقَيْنِ لَهُمْ أَوِ مُخَالِفَيْنِ فَكَيْفَ أَصْنَعُ فَقَالَ إِذَنْ فَخُذْ بِمَا فِيهِ الْحَائِطَةُ لِدِينِكَ وَ اتْرُكْ مَا خَالَفَ الِاحْتِيَاطَ[۷۴]» احتیاط

---

[۷۴] . عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج۴ ؛ ص۱۳۳

لازم است ولی در عین حال سند روایت فوق ضعیف بوده و دلیلی برای وجوب اخذ به احتیاط نداشته، می توان قائل به برائت شد.

مساله چهارم: شبهه موضوعیه تحریمیه

۱: حکم شبهه موضوعیه تحریمیه را بیان کنید؟ شبهه موضوعیه تحریمیه نظیر آن که به خاطر اشتباه امور خارجیه امر بین حرمت و اباحه شیئ دائر باشد مثلا به خاطر تردد مائع خارجی بین خون و یا نوشابه بودن، شک در حرمت و یا اباحه آن داریم مقتضای اصل، برائت و قول به اباحه بوده و هیچ گونه خلافی در این باره وجود ندارد به دلیل

إ: روایاتی نظیر «کُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ مِنْ قِبَلِ نَفْسِكَ [۷۵].

ب: دلیل عقل؛ زیرا استدلال بر حرمت تنها در صورتی است که هر یک از کبری (ان الخمر حرام) و صغری (هذا المائع خمر) تام باشد و چون در مانحن فیه، صغری مسلم نبوده و ما نمی دانیم مائع موجود، خون است یا نوشابه؟ استدلال بر حرمت صحیح نبوده و نمی توان حکم به حرمت و وجوب احتیاط نمود.

[۷۵]. الكافي (ط – الإسلامية) / ج۵ / ۳۱۳ / باب النوادر ..... ص : ۳۰۴، ح ۴۰.

چکیده مطالب مقصد هفتم

۱: کارآیی اصول عملیه تنها در صورتی است که دلیل معتبر شری برای استنباط احکام موجود نباشد.

۲: ادله معتبر جهت استنباط احکام شرعی «دلیل اجتهادی» نام داشته و اصول عملیه به عنوان «دلیل فقاهتی» معروف است.

۳: ادله استنباط به ترتیب دلیل مفید یقین، دلیل اجتهادی و دلیل فقاهتی بوده و رعایت ترتیب بین آن لازم است.

۴: اصول عملیه بر دو قسم اند ۱) مختص به باب خاص نظیر اصالة الطهاره، اصالة الحلیه و اصالة الصحهف ۲) اصول عملیه ای که در تمام ابواب فقه جاری می گردد نظیر استصحاب، برائت، احتیاط و تخییر.

۵: شک در تکلیف بر و قسم است ۱) شبهه حکمیه؛ شک در اصل حکم شرعی است ۲) شبهه موضوعیه؛ شک به موضوع دارای اثر شرعی تعلق گرفته است.

۶: هر یک از شبهه موضوعیه و حکمیه بر دو قسم است ۱) شبهه وجوبیه؛ شک بین وجوب و یا عدم وجوب چیزی، ۲) شبهه تحریمیه؛ شک در حرمت و عدم حرمت چیزی.

۷: شبهه تحریمیه بر چند قسم است ۱) شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از فقدان نص، ۲) شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از اجمال نص، ۳) شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از تعارض نصین، ۴) شبهه موضوعیه تحریمیه ناشی از اشتباه امور خارجی.

۸: اصولیین قائل به جریان برائت در شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از فقدان نص بوده و برای اثبات نظریه خویش چند دلیل ذکر کرده اند: ۱) آیه «ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا»؛ از آنجایی که بعث رسل کنایه از بیان واصل بوده و آیه مزبور در مواردی که بیان شرعی موجود نباشد نفی ذاب می کند و از طرفی نیز مجتهد در مورد حکم مساله تفحص کرده و به دلیل حرمت آن دست نیافته آیه فوق اثبات برائت می نماید، ۲) حدیث رفع؛ روایت فوق رفع عقاب در موارد جهل و عدم علم نموده که در موارد فقدان نص، جهل ثابت است ۳) مرسله «کل شیئ مطلق حتی یرد فیه نهی»؛ روایت فوق می رساند مادامی که نسبت به چیزی نهی ثابت نباشد اصل اولی، اباحه و برائت بوده و از طرفی نیز نسبت به موارد فقدان نص، نهیی ثابت نیست، ۴) دلیل عقلی «قبح عقاب بلابیان» که در موارد فقدان نص، بیانی وجود نداشته لذا عقابی تحقق ندارد.

۹: حدیث رفع، نوعی امتناب بر جنس امت اسلام بوده لذا در مواردی که رفع اثر از شخصی مستلزم اثبات آن بر شخص دیگر گردد، جاری نیست.

۱۰: اخباریین به قاعده «قبح عقاب بلابیان» اشکال کرده اند که قاعده مزبور با قاعده «وجوب دفع ضرر محتمل تعارض دارد و از حجیت ساقط می گردد زیرا ۱) در شبهات بدویه تحریمیه؛ احتمال ضرر وجود داشته لذا قاعده «وجوب دفع ضرر محتمل» جاری می گردد بنابراین احتیاط لازم است، ۲) در موارد فقدان نص؛ قاعده «وجوب دفع ضرر محتمل» جاری می گردد زیرا احتمال می رود که در شبهات تحریمیه، عملی که انسان مرتکب آن می گردد، در واقع حرام باشد ولی مصنف (مدظله العالی) جواب داده اند که وجود ضرر در موارد فقدان نص صحیح نیست بنابراین عقابی در کار نبوده و قاعده «وجوب دفع ضرر محتمل» جاری نمی گردد و منشأ عقلایی برای آن وجود ندارد.

۱۱: اخباریین در مورد حکم به وجوب احتیاط در شبهات حکمیه تحریمیه ادله ای ذکر کرده اند نظیر۱) آیات آمره به تقوی؛ زیرا اجتناب محتمل الحرمه نوعی تقوی بوده و بر اساس آیات مزبور واجب است، مصنف (مدظله العالی) جواب داده اند که مراد از تقوی در آیات مزبور می تواند هر نوع قیام به واجبات و مستحبات بوده و واجب نباشد. ۲) روایات داله بر حرمت افتاء به غیر علم و دلیل معتبر، مصنف (مدظله العالی) جواب داده اند که مجتهد در موارد شبهه تحریمیه فتوی به فقدان حرمت واقعیه دهد در حالی که اصولیین چنین امری را حرام دانسته و تنها قائل به اباحه ظاهری می گردند. ۳) روایات داله بر وجوب احتیاط قبل الفحص، مصنف (مدظله العالی) جواب داده اند که مورد روایات فوق، قبل از فحص و یاس از ادله است ولی بحث ما پیرامون حکم پس از فحص می باشد. ۴) روایات داله بر وجوب توقف هنگام شبهه، مصنف (مدظله العالی) جواب داده اند که مورد چنین روایاتی شبهه محصوره ای است که علم به وجود حرام در آن داریم. ۵) حدیث تثلیث، مصنف (مدظله العالی) جواب داده اند که مورد وجوب ارجاع حکم به خدا و پیامبر (ص) و بیان نکردن حکم واقعی و یا شبهات محصوره ای است که علم به وجود حرام در آن داریم. ۶: دلیل عقل؛ زیرا اجمالا علم به وجود واجبات و محرماتی در شریعت داریم که حکم آن توسط شارع بیان شده و به دست ما نرسید از این رو علم اجمالی فوق منجز بوده و خواهان اجتناب در شبهات تحریمیه و انجام تمام اطراف شبهات وجوبیه خواهد بود، مصنف (مدظله العالی) جواب داده اند که از آنجایی که علم اجمالی مزبور به علم تفصیلی نسبت به تکالیف معلومه و شک بدوی در مازاد منحل شده، از حجیت ساقط گشته و مقدار تکالیف معلوم را امتثال نموده و نسبت به مازاد، برائت جاری می کنیم.

۱۲: در مورد شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از اجمال نص همان حکم و اقوال در مورد شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از فقدان نص جاری است.

۱۳: در مورد شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از تعارض نصین، چنانچه سند یا دلالت روایتی نسبت به روایت دیگر اقوی باشد، بدان اخذ شده و گرنه هرچند بر اساس روایت مرفوعه علامه(ره) احتیاط لازم بوده ولی سند آن ضعیف است و دلیلی برای وجوب اخذ به احتیاط نداشته، قائل به برائت می گردیم.

۱۴: مقتضای اصل در شبهه موضوعیه تحریمیه، برائت و قول به اباحه است به دلیل ۱) روایاتی نظیر «کل شیئ لک حلال حتی تعلم انه حرام بعینه» ۲) دلیل عقل.

مقام دوم: شبهه وجوبیه

۱: اقسام شک در شبهات وجوبیه را به همراه حکم آن بیان کنید؟

إ: شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از فقدان نص؛ نظیر شک در وجوب دعا هنگام رویت هلال ماه رمضان.

ب: شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از اجمال نص نظیر اشتراک لفظ امر بین وجوب و استحباب.

ج: شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از تعارض نصین نظیر آن که دو روایت وجود داشته و یکی بر وجوب دعا هنگام رویت هلال رمضان و دیگری بر استحباب آن دلالت داشته و بین دو روایت مزبور تعارض برقرار باشد.

د: شبهه موضوعیه وجوبیه به خاطر اشتباه در بعض امور خارجیه نظیر تردد نماز قضا بین یک یا دو نماز.

در تمام موارد فوق به دلیل اجماع اصل برائت جاری شده و احتیاط واجب نمی باشد.

فصل دوم: اصالۀ التخییر

اصالۀ التخییر در موارد دوران امر بین وجوب و حرمت شیئ جاری شده و چهار مساله بحث در آن وجود دارد.

مساله اول: دوران امر بین محذورین ناشی از فقدان نص

۱: حکم دوران امر بین محذورین ناشی از فقدان نص را بیان کنید؟ مساله فوق نظیر آن که حکم دفن کافر مردد بین وجوب و حرمت بوده و دلیل معتبری بر آن نداشته باشیم از این رو

إ: **تکوینا حکم به تخییر می شود**؛زیرا شخص نمی تواند بین فعل و ترک جمع نموده و هر دوی آن را اتیان کرده و یا ترک نماید بلکه یا کافر را دفن می نماید و یا فقط دفن آن را ترک می کند از این رو قدرت بر هیچ یک از مخالفت و موافقت قطعیه نداشته و بین فعل و ترک دفن مزبور مخیر است.

ب: **تشریعا حکم به برائت می شود**؛ زیرا

۱: برائت عقلی جاری است زیرا موضوع برائت عقلی، عدم بیان وافی بوده و چون حکم مردد بین وجوب و حرمت، بیان وافی به شمار نرفته و از نظر عقلا سکوت بر

۲: برائت شرعی جاری است زیرا موضوع برائت شرعی، جهل به حکم واقعی بوده که در مانحن فیه وجود دارد ،علم به الزام جامع بین وجوب و حرمت موجب علم به حکم واقعی نمی شود زیرا

آن صحیح نیست لذا از مصادیق قبح عقاب بلا بیان بوده و جریان قاعده مزبور، دلیل بر جریان برائت عقلیه در مورد دوران امر بین محذورین ناشی از فقدان نص خواهد بود.

نمی شود در واقع واقعیه ای از هر یک از وجوب و حرمت برخوردار باشد بلکه اشیا در واقع و لوح محفوظ یا فقط واجبند و یا فقط حرام می باشند بنابراین حدیث رفع جاری شده و دلیل بر برائت خواهد بود.

مساله دوم: دوران امر بین محذورین ناشی از اجمال نص

حکم مساله دوران امر بین محذورین ناشی از اجمال نص نظیر دوران امر بین ایجاب و تهدیدی که از اجمال نص نشات می گیرد همان حکم مساله دوران امر بین محذورین ناشی از فقدان نص می باشد.

مساله سوم: دوران امر بین محذورین ناشی از تعارض نصین

در مورد دوران امر بین محذورین ناشی از تعارض نصین، به جهت اطلاق ادله تخییرنظیر «قُلْتُ يَجِيئُنَا الرَّجُلَانِ وَ كِلَاهُمَا ثِقَةٌ بِحَدِيثَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فَلَا نَعْلَمُ أَيُّهُمَا الْحَقُّ فَقَالَ إِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمُوَسَّعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ[76]، حکم به تخییر شرعی می گردد، علاوه بر آن که برخی از روایات تخییر در خصوص دوران امر بین محذورین وارد شده اند نظیر «عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ فِي أَمْرٍ كِلَاهُمَا يَرْوِيهِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ وَ الْآخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ كَيْفَ يَصْنَعُ فَقَالَ يُرْجِئُهُ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ فَهُوَ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَلْقَاهُ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ[77].

مساله چهارم: دوران امر بین محذورین در شبهات موضوعیه

۱: حکم مساله دوران امر بین محذورین در شبهات موضوعیه را بیان کنید؟ در مساله دوران امر بین محذورین در شبهات موضوعیه نظیر وجوب اکرام عادل و حرمت اکرام فاسق و شک در عدالت و فسق

---

[76] . الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) ؛ ج‏۲ ؛ ص۳۵۷.

[77] . الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏۱ ؛ ص۶۶

زید، همان حکم مساله دوران امر بین محذورین ناشی از فقدان نص جاری می شود ولی اگر امر بین محذورین در واقعه واحدی دائر گردد عقلا حکم به تخییر شده و در ظاهر برائت از هر دو حکم جاری می گردد.

۲: آیا حکم عقل به تخییر در مساله دوران امر بین محذورین در شبهات موضوعیه حکمی استمراری است؟ اگر واقعه ای دارای افراد در طول زمان باشد نظیر «اکرام زید فی کل جمعۀ الی شهر» و امر آن بین وجوب و حرمت دائر باشد آیا تخییر استمراری بوده و در هر جمعه ای مکلف مخیر است به حکمی اخذ نموده و مثلا حکم ماخوذ در جمعه دوم (حرمت اکرام زید) با حکم ماخوذ در جمه اول (وجوب اکرام زید)اختلاف داشته و در نتیجه مستلزم مخالفت قطعیه شود و یا آن که تخییر امری بدوی است و مثلا مکلف در جمعه اول مخیر است به یکی از وجوب و یا حرمت اکرام زید اخذ نموده و پس از آن در جمعه های دیگر لازم است بر اساس حکمی که در جمعه اول اخذ نموده عمل کند؟

ظاهرا تخییر فوق بدوی بوده و استمراری نمی باشد زیرا در مورد تنجز علم اجمالی و حرمت مخالفت قطعیه، فرقی بین واقعه دفعی و تدریجی وجود ندارد و هر یک از مخالفت قطعیه دفعیه و تدریجیه حرام می باشند زیرا عقل حاکم به آن است که در حد امکان و استطاعت، اطاعت امر مولی واجب بوده و مخالفت با آن حرام است و فرقی در این باره نیست که چنین امری به صورت دفعی و یا تدریجی تحقق یابد.

فصل سوم: اصالۀ الاحتیاط

۱: مورد جریان اصالة الاحتیاط را بیان کنید؟ اصالۀ الاحتیاط به عنوان «اصالۀ الاشتغال» معروف بوده و مجرای آن «شک در مکلف به با علم به اصل تکلیف و امکان احتیاط» می باشد که بر دو قسم شبهه وجوبیه و تحریمیه تقسیم می شود.

مقام اول: شبهه تحریمیه

۱: اقسام شبهه تحریمیه مورد اصل احتیاط را بیان کنید؟

إ: شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از فقدان نص

ب: شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از اجمال نص

از آنجایی که در بین اقسام فوق تنها شبهه موضوعیه تحریمیه در فقه کارآیی داشته و شبهات دیگر تطبیقات فقهی عملی ندارند تنها متعرض آن شده و در

ج: شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از تعارض نصین.   مورد اقسام دیگر بحث نمی کنیم.

د: شبهه موضوعیه تحریمیه ناشی از اشتباه امور خارجیه.

۲: اقسام شبهه موضوعیه تحریمیه مجرای احتیاط را بیان کنید؟

إ: **شبهه محصوره**؛ حرام مشتبه به غیر در بین امور محصوره وجود داشته باشد.

ب: **شبهه غیر محصوره**؛ حرام مشتبه به غیر در بین **امور** غیر محصوره موجود باشد.

۳: حکم شبهه محصوره موضوعیه تحریمیه مجرای احتیاط را بیان کنید؟ اگر اماره بر حرمت چیزی وجود داشته و اطلاق دلیل شامل مورد علم اجمالی شود نظیر آن که مولی گفته «اجتنب عن النجس» و اطلاقش شامل نجس معلوم بالاجمال گردد آیا مخالفت احتمالیه جایز است یا نه؟ در این باره دو بحث مطرح است

إ: **مقتضی قاعده اولیه**؛ وجوب اجتناب از اطراف شبهه محصوره است به دلیل

۱: **وجود مقتضی**؛ اطلاق کلام شارع نظیر «اجتنب عن الخمر» که شامل خمر مردد بین انائین نیز گشته و دلیلی برای تخصیص آن به خمر معلوم بالتفصیل نداریم.

۲: **عدم مانع**؛ زیرا عقل منع از تعلق تکلیف از اجتناب از عنوان حرام مشتبه در شبهات محصوره نکرده و مانع تعلق عقاب بر آن نیست.

ب: **ورود ترخیص شرعی در مورد ارتکاب اطراف شبهه محصوره**؛

ا: **ترخیص وجود ندارد**؛ زیرا روایات فراوانی دلالت بر لزوم اخذ به اطلاق دلیل و عدم ورود تقیید داشته که عدم ورود ترخیص از آن استنباط می گردد نظیر روایت زراره «فانِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَدْرِ أَيْنَ هُوَ فَأَغْسِلَهُ قَالَ تَغْسِلُ مِنْ ثَوْبِكَ النَّاحِيَةَ الَّتِي تَرَى أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهَا حَتَّى تَكُونَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ»[۷۸].

---

[۷۸] . روایت تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان) / ج‌۱ / ۴۲۲ / ۲۲ - باب تطهیر البدن و الثیاب من النجاسات ..... ص : ۴۲۰.

۲: جواز ترخیص؛ روایات فراوانی بر جواز ترخیص در شبهه محصوره موضوعیه تحریمیه دلالت دارد نظیر«عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كُلُّ شَيْ‏ءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ مِنْ قِبَلِ نَفْسِكَ» [۷۹] زیرا واژه «بعینه» تاکید ضمیر «انه» بوده و معنی روایت آن اس که تا یقین و علم پیدا کنی که خود آن شیئ حرام است بنابراین بر اساس روایت فوق محتمل الحرمه مادامی که یقین به حرمت ین آن حاصل نکنیم حلال می باشد در هر یک از موارد علم اجمالی و شبهات بدویه.

جواب: از آنجایی که فقره «كُلُّ شَيْ‏ءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ مِنْ قِبَلِ نَفْسِكَ» جزئی از روایت مسعدۀ بن صدقه بوده که در آن آمده است «عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «كُلُّ شَيْ‏ءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ، فَتَدَعَهُ مِنْ قِبَلِ نَفْسِكَ، وَ ذلِكَ مِثْلُ الثَّوْبِ يَكُونُ قَدِ اشْتَرَيْتَهُ وَ هُوَ سَرِقَةٌ، أَوِ الْمَمْلُوكِ عِنْدَكَ وَ لَعَلَّهُ حُرٌّ قَدْ بَاعَ نَفْسَهُ، أَوْ خُدِعَ فَبِيعَ، أَوْ قُهِرَ، أَوِ امْرَأَةٍ تَحْتَكَ وَ هِيَ أُخْتُكَ، أَوْ رَضِيعَتُكَ، وَ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلى هذَا حَتّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذلِكَ، أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ» [۸۰] و تمامی مثال های وارد در روایت مزبور مرتبط با شبهه بدویه می باشند موجب انصراف اطلاق حدیث به شبهات بدویه شده و مانع شمول روایت برای موارد علم اجمالی می گردد زیرا اگر روایت مزبور عمومیت داشته و شامل موارد علم اجمالی می شد حداقل امام (ع) یک مثال برای موارد شمول علم اجمالی بیان می نمود.

۴: حکم شبهه محصوره موضوعیه تحریمیه مجرای احتیاط را بیان کنید؟

إ: دلیل قطعی و یا احتمالی که مولی راضی به مخالفت با آن نیست وجود دارد؛ ترخیص در هیچ یک ازکل و یا بعض اطراف جایز نیست.

ب: اگر دلیلی بر حرمت شیئ دلالت نموده و مقتضی اطلاق آن، حرمت مطلقه شیئ (حتی در شبهات غیر محصوره) باشد آیا دلیلی قوی تر از اطلاق وجود دارد تا بر آن مقدم گردد؟ فقها چندین وجه برای اثبات وجود دلیلی اقوی از اطلاق بیان کرده اند نظیر

۱: موافقت قطعیه در شبهات غیر محصوره موجب عسر و حرج بوده از این رو تکلیف قطعی وجود ندارد بنابراین ارتکاب

۲: روایات داله بر جواز ارتکاب اطراف شبهه غیر محصوره و عدم وجوب اجتناب و موافقت قطعیه نظیر روایت عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ

---

[۷۹] . الكافي (ط – الإسلامية) / ج۵ / ۳۱۳ / باب النوادر ..... ص : ۳۰۴.

[۸۰] . **كافي (ط – دار الحديث) ؛ ج‏۱۰ ؛ ص۵۴۲.**

جمیع و یا بعض اطراف جایز است. عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي مِنَ الْعَامِلِ وَ هُوَ يَظْلِمُ فَقَالَ يَشْتَرِي مِنْهُ[81].

۵: مراد از شبهه «کثیر در کثیر» چیست؟ اگر فرد مردد در شبهه غیر محصوره به حدی زیاد باشد که نسبت آن با مجموع نظیر نسبت شیئ به امور محصوره باشد نظیر علم اجمالی به وجود ۱۰۰ گوسفند موطوئه در بین ۱۰۰۰ گوسفند که نسبت آن نظیر نسبت یک فرد مردد در بین ده نفر و شبهه محصوره است از این رو علم اجمالی در موارد آن منجز بوده و عقلا با آن معامله شبهه محصوره نموده، موافقت قطعیه را واجب و مخالفت قطعیه را حرام می دانند.

مقام دوم: شبهه حکمیه وجوبیه

شبهه حکمیه وجوبیه در مکلف به و مجرای احتیاط بر دو قسم است

إ: شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از تردد امر بین متباینین؛ نظیر تردد امر بین وجوب نماز ظهر و یا جمعه در روز جمعه.

ب: شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از تردد امر بین اقل و اکثر؛ نظیر تردد واجب بین نماز با سوره یا فاقد آن.

موضع اول: شبهه حکمیه وجوبیه دائر بین متباینین

۱: اقسام شبهه حکمیه وجوبیه دائر بین متباینین و حکم آن را بیان کنید؟

إ: تردد امر بین متباینین به جهت فقدان نص، نظیر تردد امر واجب بین ظهر و جمعه، احتیاط واجب است.

ب: تردد امر بین متباینین به جهت اجمال نص، به این بیان که تکلیف وجوبی به امر مجملی تعلق گرفته باشد نظیر «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی»[82] که مراد از نماز وسطی معین نیست، احتیاط واجب است.

ج: تردد امر بین متباینین به جهت تعارض نصین نظیر دوران امر بین قصر و اتمام[83]، حکم به تخییر می شود به جهت وجود روایات تخییر و شمول آن برای مانحن فیه.

---

[81] . تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏7 ؛ ص132.

[82] . بقره، ۲۳۸.

[83] .

د: تردد امر بین متباینین به جهت اشتباه امور خارجیه نظیر اشتباه نماز قضا بین عصر و مغرب؛ احتیاط واجب است.

موضع دوم: شبهه حکمیه وجوبیه دائر بین اقل و اکثر

۱: اقسام اقل و اکثر را بیان کنید؟

إ: **اقل و اکثر استقلالی**؛ هر یک از اقل و اکثر از وجوب مستقلی برخوردار بوده و وجوب اقل با وجوب اکثر تفاوت دارد نظیر وجوب پرداخت زکات که مردد بین ۱۰۰ و ۱۰۰۰ تومان باشد؛ در این صورت اتیان اقل واجب بوده و وجوب اکثر ثابت نبوده از این رو اکثر لازم نیست.

ب: **اقل و اکثر ارتباطی**؛ اقل بنفس وجوب اکثر واجب بوده و از وجوبی جداگانه برخوردار نمی باشد؛ در مورد جواز اقتصار به اقل و یا وجوب اتیان اکثر اختلاف نظر است.

مساله اول: دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از فقدان نص

۱: حکم دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از فقدان نص را بیان کنید؟ در مواردی نظیر شک در جزئیت سوره و یا جلسه استراحت برای نماز، واجب مردد بین اقل (نماز بدون سوره، جلسه استراحت و ...) و اکثر (نماز با سوره و جلسه استراحت و ...) بوده و مساله مزبور از موارد دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی خواهد بود که در این باره پیرامون جریان برائت و یا احتیاط اختلاف نظر بوده و مصنف (مدظله العالی) قائل به برائت است.

۲: دلیل مصنف (مدظله العالی) برای جریان برائت در مساله دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از فقدان نص را توضیح دهید؟

إ: **برائت عقلیه جاری است به دلیل قاعده قبح عقاب بلابیان**؛ زیرا در مورد وجوب جزء مشکوک (جلسه استراحت و ...) بیانی از طرف شرع وارد نشده، از این رو اگر در واقع واجب بوده و مکلف آن را ترک کند عقاب بر ترک آن، عقابی بلابیان و قبیح بوده و بر مولی حکیم قبیح است.

ب: برائت شرعیه جاری است به دلیل حذیث رفع، زیرا وجوب اکثر جزو «ما لایعلمون» بوده و به مقتضای حدیث رفع مرفوع است.

۳: دلیل قائلین به لزوم احتیاط در مساله دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از فقدان نص را توضیح داده و نقد فرمایید؟ از آنجایی که یقین داریم تکلیفی به ذمه ما آمده ولی نمی دانیم تکلیف مزبور به اقل تعلق گرفته یا به اکثر؟ بنابراین اشتغال یقینی به تکلیف داشته و از آنجایی که اشتغال یقینی اقتضای برائت یقینیه دارد که تنها از طریق احتیاط، ممکن است در مساله فوق، احتیاط واجب می باشد نظیر موارد دوران امر بین متباینین همچون دوران امر نماز قضا بین مغرب و عشا که احتیاط و اتیان به هر یک از اقل و اکثر لازم است.

جواب: بین مساله دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی با دوران امر بین متباینین فرق است زیرا در مساله دوران امر بین متباینین، اقل و اکثر تداخل در یکدیگر نداشته و علم اجمالی به حال خود باقی بوده و منحل نمی شود به خلاف مساله دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی که تداخل اقل و اکثر در یکدیگر موجب انحلال علم اجمالی به علم تفصیلی به وجوب اقل و شک بدوی در وجوب اکثر منحل شده لذا اتیان اقل واجب است و نسبت به اکثر، برائت جاری می گردد از این رو شک در اقل و اکثر ارتباطی هرچند به صورت ظاهر داخل در باب علم اجمالی است ولی حقیقتا وجوب اکثر در شک بدوی داخل بوده که در موارد آن هر یک از اصولیین و اخباریین قائل به جریان برائت می باشند.

مساله دوم : دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از اجمال نص

در مساله دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از اجمال نص نظیر مواردی که در دلیل لفظی، وجوب به لفظی معلق شده که معنی آن مردد بین مرکباتی است که اقل آن داخل در تحت اکثر بوده و اتیان به اکثر مستلزم اتیان اقل است نظیر دلالت روایتی بر وجوب غسل ظاهر بدن و شک در آن که داخل گوش جزو ظاهر بدن است یا باطن آن؟ همان اختلاف در مساله دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از فقدان نص جاری بوده، علاوه بر آن که می توان دلیل دیگری برای جریان اصل برائت بیان نمود به این بیان که جریان برائت به جهت رفع سختی بوده از این رو هر چیزی که اتیانش نوعی سختی و دردسر اضافه بر اتیان اقل، به دنبال داشته باشد واجب نیست.

مساله سوم: دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از تعارض نصین

اگر روایتی بر جزئیت و یا شرطیت امری دلالت داشته و روایت دیگری عدم جزئیت و یا شرطیت را رسانده و هیچ یک از روایات فوق بر دیگری ترجیح نداشته باشند، حکم به تخییر می شود زیرا روایات فراوانی در این باره وجود دارد نظیر روایت سَمَاعَةَ از امام صادق (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ فِي أَمْرٍ كِلَاهُمَا يَرْوِيهِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ وَ الْآخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ كَيْفَ يَصْنَعُ فَقَالَ يُرْجِئُهُ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ فَهُوَ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَلْقَاهُ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ[٨٤].

مساله چهارم: دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از شبهه موضوعیه

اگر به جهت شبهه موضوعیه و اشتباه امور خارجی در مورد جزئیت چیزی برای ماموربه شک داشته باشیم نظیر مواردی که مولی به امر معینی که مصداقش مردد بین اقل و اکثر است امر کند همچون امر به «اکرام علما» به نحو عام مجموعی که اتیان جمیع، اطاعت واحده بوده و ترک همه عصیان واحدی به شمار می رود و در مورد عالم بودن زید شک داشته باشیم، در حقیقت شک داریم وجوب اکرام علما به اقل (علماء دیگری غیر از زید) یا اکثر (تمام علما حتی زید) تعلق گرفته است؟ که منشا شک مزبور نیز شبهه موضوعیه (شک در مصداق بودن زید برای عنوان علماء) می باشد، در چنین مواردی اقل واجب بوده (اکرام علمای دیگر غیر از زید واجب است) و نسبت به اکثر (اکرام زید) برائت جاری می شود.

حکم شک در مانعیت و قاطعیت

۱: هر یک از مانع و قاطع را تعریف کنید؟

ا: مانع؛ چیزی که وجودش مخل به تاثیر گذاری اجزا در غرض مطلوب باشد نظیر نجاست لباس در نماز که مانع از صحت آن است و نمی گذارد نماز مزبور، ناهی از فحشا و منکرات باشد

---

[٨٤] . الكافي (ط – الإسلامية) ؛ ج‏١ ؛ ص٦٦

ب: قاطع؛ چیزی که هیات اتصالیه و استمراریه امر را از بین می رود نظیر پرش به هوا در حال نماز که هیات اتصالیه نماز را از بین می برد.

۲: حکم شک در مانعیت و قاطعیت را بیان کنید؟ در موارد فوق اصل برائت جاری می شود زیرا برگشت چنین شکی به شک در اشتراط امر زائد بر واجب بوده بنابراین شک مزبور به علم تفصیلی نسبت به وجوب اجزا و شرایط معلومه و شک بدوی نسبت به مانعیت و قاطعیت منحل شده بنابراین قدر متیقن را اتیان می کنیم و نسبت بمازاد اصل برائت جاری می نماییم.

چکیده مطالب

۱: شبهات وجوبیه بر چند قسم است ۱) شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از اجمال نص ۲) شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از فقدان نص ۳) شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از تعارض نصین ۴) شبهه موضوعیه وجوبیه ناشی از اشتباه امور خارجی.

۲: ر تمام موارد شبهات وجوبیه، اصل برائت جاری است.

۳: اصل تخییر در مورد دوران امر بین وجوب و حرمت شیئ جاری شده و چند مساله دارد ۱) دوران امر بین محذورین ناشی از فقدان نص ۲) دوران امر بین محذورین ناشی از اجمال نص ۳) دوران امر بین محذورین ناشی از تعارض نصین ۴) دوران امر بین محذورین ناشی از شبهه موضوعیه و اشتباه امور خارجی.

۴: در هر یک از موارد دوران امر بین محذورین ناشی از اجمال و فقدان نص ۱) تکوینا حکم به تخییر می شود؛ زیرا شخص نمی تواند بین فعل و ترک یک عمل جمع کند، ۲) تشریعا برائت جاری است به دلیل إ) جریان برائت عقلی و قاعده قبح قاب بلابیان؛ زیرا حکم مساله مشخص نیست، ب) جریان ادله برائت شرعی و حدیث رفع.

۵: در مورد دوران امر بین محذورین ناشی از تعارض نصین، حکم به تخییر می شود به دلیل ۱) اطلاق ادله تخییر، ۲) مورد برخی روایات تخییر، خصوص دوران بین محذورین است.

۶: در مساله دوران امر بین محذورین ناشی از شبهه موضوعیه و اشتباه امور خارجی، همان حکم در هر یک از موارد دوران امر بین محذورین ناشی از فقدان نص جاری است ولی چنانچه امر بین محذورین در واقعی واحدی دائر گردد عقلا حکم به تخییر شده و در ظاهر برائت از هر دو حکم جاری می گردد.

۷: چنانچه در مساله دوران امر بین محذورین ناشی از شبهه موضوعیه واقعه ای دارای افراد طولی باشد، تخییر در آن بدوی خواهد بود نه استمراری، زیرا در غیر آن صورت مخالفت قطعیه لازم آمده که حرام است و فرقی بین مخالفت قطعیه معلوم بالاجمال یا معلوم بالتفصیل نیست.

۸: اصالة الاحتیاط به عنوان «اصالة الاشتغال» معروف بوده و مجرای آن «شک در مکلف به با علم به اصل تکلیف و امکان احتیاط» می باشد.

۹: اصالة الاحتیاط بر دو قسم شبهه وجوبیه و شبهه تحریمیه قابل تقسیم است.

۱۰: شبهه تحریمیه مورد احتیاط بر چهار قسم ۱) شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از اجمال نص ۲) شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از فقدان نص ۳) شبهه حکمیه تحریمیه ناشی از تعارض نصین ۴) شبهه موضوعیه تحریمیه ناشی از اشتباه امور خارجی بوده که فقط شبهه موضوعیه تحریمیه در فقه کارآیی دارد.

۱۱: شبهه موضوعیه تحریمیه مجرای احتیاط بر دو قسم ۱) شبهه محصوره و ۲) شبهه غیر محصوره است.

۱۲: در مورد حکم شبهه موضوعیه تحریمیه محصوره دو بحث مطرح است ۱) مقتضی قاعده اولیه؛ وجوب اجتناب از تمام اطراق شبهه است زیرا اولا مقتضی موجود بوده و اطلاق حرمت عنوان واقعیه شامل آن می گردد، ثانیا مانع عقلی یا نقلی تحقق ندارد ۲) ورود ترخیص شرعی در مورد ارتکاب جمیع اطراف وجود ندارد زیرا روایات زیادی بر لزوم اخذ به اطلاق دلیل و عدم ورود تقیید دلالت داشته که عدم ورود ترخیص از آن استنباط می گردد.

۱۳: در مورد حکم شبهه موضوعیه تحریمیه غیر محصوره ۱) چنانچه دلیل قطعی یا احتمالی که مولی راضی به مخالفت با آن نیست وجود داشته باشد؛ ترخیص در هیچ یک از کل یا بعض اطراف جایز نیست، ۲) اگر دلیلی بر حرمت دلالت نموده و مقتضای اطلاق آن، حرمت مطلقه شیئ باشد فقهاء چند وجه برای اثبات وجود دلیل اقوی و تقدیم آن بر اطلاق مزبور ذکر کرده اند: إ) موافقت قطعیه در شبهات غیر محصوره، عسر و حرج بوده و واجب نیست، ب) روایات داله بر جواز ارتکاب اطراف شبهه غیر محصوره و عدم وجوب اجتناب و موافقت قطعیه.

۱۴: شبهه «کثیر در کثیر» به این معنی است که فرد مردد در شبهه غیر محصوره به حدی زیاد باشد که نسبت آن با مجموع نظیر نسبت شیئ به امور محصوره باشد نظیر علم اجمالی به وجود صد گوسفند موطوئه در بین ۱۰۰۰فرد.

۱۵: علم اجمالی در مورد شبهه «کثیر در کثیر» منجز بوده و موافقت قطعیه واجب و مخالف قطعیه حرام است.

۱۶: شبهه حکمیه وجوبیه در مکلف به و مجرای احتیاط بر دو قسم است ۱) شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از تردد امر بین متباینین ۲) شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از تردد امر بین اقل و اکثر.

۱۷: شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از تردد امر بین متباینین بر چهار قسم است ۱) تردد امر بین متباینین به جهت فقدان نص؛ احتیاط واجب است ۲) تردد امر بین متباینین به جهت اجمال نص؛ احتیاط واجب است ۳) تردد امر بین متباینین به جهت تعارض نصین؛ حکم به تخییر می شود به دلیل شمول روایات تخییر، ۴) تردد امر بین متباینین به جهت اشتباه امور خارجی؛ احتیاط واجب است.

۱۸: در مورد حکم شبهه حکمیه وجوبیه ناشی از تردد امر اقل و اکثر باید گفت اقل و اکثر بر دو قسم است ۱) اقل و اکثر استقلالی؛ اتیان اقل واجب بوده و نسبت به اکثر، برائت جاری می گردد ۲) اقل و اکثر ارتباطی؛ در مورد جواز اقتصار به اقل و یا وجوب اتیان اکثر اختلاف نظر است.

۱۹: در هر یک از موارد مساله دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از فقدان نص و اجمال نص، اختلاف نظر بوده و مصنف(مدظله العالی) قائل به برائت است به دلیل ۱) جریان ادله قلی برائت نظیر قاعده «قبح عقاب بلابیان»؛ زیرا در مورد جزء زائد شک داشته و بیانی نداریم ۲) ادله برائت شرعی نظیر حدیث رفع، زیرا وجوب اکثر جزو «مالایعلمون» می باشد.

۲۰: قائلین به لزوم احتیاط در مساله دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از فقدان نص، استدلال نموده اند که از آنجایی که یقین به اصل تکلیف داشته و اشتغال ذمه ثابت است و در فرض اتیان به اقل، در مورد برائت ذمه شک داشته که اشتغال ذمه یقینی اقتضاء برائت یقینیه داشته و تنها با اتیان اکثر ممکن است بنابراین باید احتیاط نموده و اکثر را اتیان نمود نظیر مساله دوران امر بین متباینین که احتیاط و اتیان هر یک از اقل و اکثر لازم است ولی مصنف (مدظله العالی) جواب داده اند که بین مساله دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی با مساله دوران امر بین متباینین فرق است زیرا در مساله دوران امر بین متباینین، اقل و اکثر در یکدیگر تداخل ندارند و از این رو علم اجمالی منحل نمی گردد به خلاف مساله اقل و اکثر ارتباطی که تداخل اقل و اکثر در یکدیگر موجب انحلال علم اجمالی به علم تفصیلی نسبت به وجوب اقل و شک بدوی در وجوب اکثر منحل شده، از این رو اقل را اتیان نموده و نسبت به اکثر، برائت جاری می کنیم.

۲۱: در مورد دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از تعارض نصین حکم به تخییر می شود به دلیل وجود روایات متعدد.

۲۲: در مورد دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ناشی از اشتباه امور خارجیه، اقل واجب بوده و نسبت به وجوب اکثر، برائت جاری است.

۲۳: مانع، چیزی است که وجودش مخل به تاثیرگذاری اجزا در غرض مطلوب می گردد به خلاف قاطع، که تنها هیات اتصالیه و استمراریه امر را از بین می برد.

۲۴: در موارد شک در مانعیت و قاطعیت، اصل برائت جاری است زیرا چنین شکی به شک در اشتراط امر زائد برگشت داشته و به علم تفصیلی نسبت به وجوب اجزا و شرایط معلومه و شک بدوی نسبت به مانعیت و قاطعیت منحل شده که قدر متیقن را اتیان نموده و نسبت به مازاد، برائت جاری می گردد.

فصل چهارم: استصحاب

۱: استصحاب را تعریف کنید؟

إ: استصحاب در لغت به معنی «مصاحب و همراه گرفتن شیئ یا طلب همراهی آن» است

ب: استصحاب در اصطلاح به معنی «ابقاء ما کان علی ما کان» می باشد.

۲: جهت اختلاف موجود بین استصحاب و اصول سه گانه دیگر (برائت، احتیاط و تخییر) را بیان کنید؟ از آنجایی که مجرای اصول سه گانه برائت، احتیاط و تخییر، شک در شیئ بدون در نظر گرفتن حالت سابقه بوده ولی در استصحاب، ملاحظه حالت سابقه لازم است، استصحاب با اصول عملیه مزبور فرق دارد.

۳: ارکان استصحاب را بیان کنید؟

إ: یقین سابق و شک لاحق.

ب: فعلیه یقین در ظرف شک (اجتماع یقین و شک در زمان واحد).

ج: تعدد زمان متعلق یقین و شک (تعدد زمان متیقن و مشکوک).

د: وحدت متعلق یقین و شک.

هـ: سبق زمان متیقن بر زمان مشکوک.

۴: فرق بین استصحاب و قاعده یقین و شک ساری را بیان کنید؟ استصحاب آن است که انسان نسبت به وجود امر در زمان سابق یقین داشته ولی نسبت به بقاء آن در زمان لاحق شک نماید از این رو زمان متیقن با زمان مشکوک فرق داشته و بر آن تقدم دارد نظیر آن که در روز جمعه نسبت به عدالت زید یقین داشته و در روز شنبه نسبت به بقاء عدالت مزبور در شنبه، شک نماید ولی در قاعده یقین و شک ساری، شک به همان زمان یقین بر می گردد و موجب تزلزل آن می شود نظیر آن که در روز جمعه نسبت به عدالت زید یقین داشته و در روز شنبه نسبت به همان عدالت زید در جمعه، شک کند از این رو استصحاب و قاعده یقین و شک ساری از دو جهت با یکدیگر فرق دارند

إ: در استصحاب فعلیت یقین در ظرف شک (اجتماع یقین و شک در زمان واحد) وجود دارد به خلاف قاعده یقین که ایجاد

ب: در استصحاب متعلق یقین و شک ذاتا متعدد بوده و از حیث زمان اختلاف دارند به خلاف قاعده یقین و شک ساری که متعلق یقین و شک

شک موجب زوال یقین شده و در ظرف شک، یقینی وجود ندارد.   ذاتا و زمانا اتحاد دارند.

۵: آیا قاعده یقین و شک ساری حجت است؟ اصولیین استصحاب را حجت دانسته ولی قاعده یقین و شک ساری را حجت نمی شمارند.

۶: ادله قدماء برای حجیت استصحاب را توضیح داده و نقد فرمایید؟

إ: **دلیل اول**؛بناء عقلا بر عمل بر طبق حالت سابقه و عدم وجود ردع و منع شرعی از آن.

جواب
۱: بناء عقلا بر عمل بر طبق حالت سابقه کلیت نداشته و عقلا در امور خطیره توجهی به حالت سابقه ندارند.
۲: ردع شرعی نسبت به بناء فوق تحقق داشته و وجود آیات و روایات ناهی از اتباع غیر علم در این باره کافی است.

ب: **دلیل دوم**؛ عضدی(ره) در شرح المختصر پیرامون استصحاب الحال گفته اند: حکم فلانی در زمان سابق وجود داشته و ظن به عدم آن حاصل نشد و هرچیزی که در زمان سابق یقینی الوجود بوده و ظن به عدم آن حاصل نشود مظنون البقاء خواهد بود بنابراین حکم فلانی مظنون البقاء است.

جواب
۱: کبری صحیح نبوده و استصحاب، مفید ظن در هر موردی نیست.
۲: اصل در ظنون عدم حجیت است مگر آن که دلیل خاصی دال بر حجیت آن باشد.

ج: **دلیل سوم؛ اجماع**؛ علامه حلی (ره) گفته اند به دلیل اجماع فقها، استصحاب حجت است زیرا فقها گفته اند اگر حکمی در زمانی ثابت بوده و بعد از آن در مورد مزیل آن شک کنیم حکم به بقاء آن لازم است از این رو اگر نظریه حجیت استصحاب تحقق نداشت، قول به ثبوت حکم مزبور مستلزم ترجیح بلامرجح یکی از اطراف ممکن بر طرف دیگر آن بوده و محال است.

جواب
۱: اجماع منقول حجت نیست به ویژه اگر مدرک و مستند آن معلوم باشد.
۲: از آنجایی که بسیاری از فقها استصحاب را حجت نمی دانند اجماعی در مورد حجیت آن وجود ندارد.

۷: ادله متاخرین برای حجیت استصحاب را توضیح دهید؟

إ: دلیل اول؛ صحیحه اول زراره «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَنَامُ وَ هُوَ عَلَى وُضُوءٍ أَ تُوجِبُ الْخَفْقَةُ وَ الْخَفْقَتَانِ عَلَيْهِ الْوُضُوءَ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ قَدْ تَنَامُ الْعَيْنُ وَ لَا يَنَامُ الْقَلْبُ وَ الْأُذُنُ فَإِذَا نَامَتِ الْعَيْنُ وَ الْأُذُنُ وَ الْقَلْبُ فَقَدْ وَجَبَ الْوُضُوءُ قُلْتُ فَإِنْ حُرِّكَ إِلَى جَنْبِهِ شَيْءٌ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ قَالَ لَا حَتَّى يَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ قَدْ نَامَ حَتَّى يَجِيءَ مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ بَيِّنٌ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ وَ لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ وَ لَكِنْ يَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَرَ»[۸۵].

وَ إِلَّا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ داشته لذا در روایت تنها قاعده مزبور بر باب وضو تطبیق شده ولی به معنی اختصاص آن به وضو نمی باشد، علاوه بر آن که حکم حرمت نقض در روایت فوق به امری ارتکازی تعلیل شده و «ال» در «الیقین» برای جنس بوده و افاده عمومیت یقین و شک برای تمامی ابواب فقه می نماید بنابراین بر اساس روایت فوق در هیچ یک از ابواب فقه، نقض یقین سابق توسط شک لاحق جایز نبوده بلکه استصحاب لازم است.

ب: دلیل دوم؛ صحیحه دوم زراره «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ أَصَابَ ثَوْبِي دَمُ رُعَافٍ أَوْ غَيْرُهُ أَوْ شَيْءٌ مِنْ مَنِيٍّ فَعَلَّمْتُ أَثَرَهُ إِلَى أَنْ أُصِيبَ لَهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَصَبْتُ وَ حَضَرَتِ الصَّلَاةُ وَ نَسِيتُ أَنَّ بِثَوْبِي شَيْئاً وَ صَلَّيْتُ ثُمَّ إِنِّي ذَكَرْتُ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ تُعِيدُ الصَّلَاةَ وَ تَغْسِلُهُ قُلْتُ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ رَأَيْتُ مَوْضِعَهُ وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ فَطَلَبْتُهُ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ فَلَمَّا صَلَّيْتُ وَجَدْتُهُ قَالَ تَغْسِلُهُ وَ تُعِيدُ قُلْتُ فَإِنْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَتَيَقَّنْ ذَلِكَ فَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَ شَيْئاً ثُمَّ صَلَّيْتُ فَرَأَيْتُ فِيهِ قَالَ تَغْسِلُهُ وَ لَا تُعِيدُ الصَّلَاةَ قُلْتُ لِمَ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ ثُمَّ شَكَكْتَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ أَبَداً قُلْتُ فَإِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَدْرِ أَيْنَ هُوَ فَأَغْسِلَهُ قَالَ تَغْسِلُ مِنْ ثَوْبِكَ النَّاحِيَةَ الَّتِي تَرَى أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهَا حَتَّى تَكُونَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ قُلْتُ فَهَلْ عَلَيَّ إِنْ شَكَكْتُ فِي أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْءٌ أَنْ أَنْظُرَ فِيهِ قَالَ لَا وَ لَكِنَّكَ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تُذْهِبَ الشَّكَّ الَّذِي وَقَعَ فِي نَفْسِكَ قُلْتُ إِنْ رَأَيْتُهُ فِي ثَوْبِي وَ أَنَا فِي الصَّلَاةِ قَالَ تَنْقُضُ الصَّلَاةَ وَ تُعِيدُ إِذَا شَكَكْتَ فِي مَوْضِعٍ مِنْهُ ثُمَّ رَأَيْتَهُ وَ إِنْ لَمْ تَشُكَّ ثُمَّ رَأَيْتَهُ رَطْباً قَطَعْتَ الصَّلَاةَ وَ غَسَلْتَهُ ثُمَّ بَنَيْتَ عَلَى الصَّلَاةِ لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي لَعَلَّهُ شَيْءٌ أُوقِعَ عَلَيْكَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»[۸۶].

---

[۸۵]. تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان) ؛ ج‌۱ ؛ ص۸، ح۱۱.

[۸۶]. تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان) ؛ ج‌۱ ؛ ص۴۲۱، ح۸.

روایت فوق سه فقره دارد

۱: یقین به نجاست لباس و تعیین موضع و نسیان نجاست و ورود نماز؛ که امام(ع) در این فرض حکم به وجوب شستن لباس و اعاده نماز نموده اند.

۲: یقین به نجاست بدون تعیین موضع و خواندن نماز و پیدا کردن نجاست پس از اتمام نماز؛ امام (ع) حکم به وجوب شستن لباس و اعاده نماز نموده اند.

۳: ظن به اصابت نجاست وتفحص و دست نیافتن به نجس و نماز خواندن و رویت نجاست پس از اتمام نماز؛ امام (ع) فرموده اند شستن لباس واجب بوده ولی اعاده نماز لازم نیست، راوی از علت آن پرسیده و امام(ع) گفت تو در زمان سابق نسبت به طهارت یقین داشته و در زمان لاحق در مورد آن شک کردی از این رو حق نداری یقین سابق را به واسطه شک لاحق از بین ببری.

راوی در سئوال سوم خود گفته است قبل از دخول وقت نماز، ظن اصابت خون به لباس حاصل کرده و وقتی به لباسش نگریسته خونی در آن ندید از این رو نماز خوانده و پس از آن خون را مشاهده نمود، امام (ع) در جواب فرموده اند شستن لباس برای نمازهای بدی لازم بوده ولی اعاده نماز واجب نیست و وقتی راوی از علت آن پرسیده و گفته در این صورت نیز نظیر دو صورت اول، نماز در لباس نجس خوانده شده بنابراین اعاده آن لازم است؟ امام (ع) فرمود بین صور فوق فرق است زیرا در دو صورت اول شخص قبل از نماز، علم به نجاست لباس داشته و بدون مجوز شرعی نماز خوانده ولی در صورت سوم سابقا یقین به طهارت داشته و پس از آن شک نموده بنابراین توسط استصحاب و حرمت نقض یقین به طهارت به واسطه شک در آن وارد نماز شده و مجوز شرعی دارد از این رو اعاده نماز لازم نیست، بنابراین روایت فوق قاعده کلیه حرمت نقض یقین سابق به واسطه شک لاحق را بیان نموده و دلیل بر حجیت استصحاب خواهد بود.

ج: دلیل سوم؛حدیث اربعمأة «قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ عَلَى يَقِينٍ ثُمَّ شَكَّ فَلْيَمْضِ عَلَى يَقِينِهِ، فَإِنَّ الشَّكَّ لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ»[۸۷].

[۸۷] . هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام / ج‌-۱ / ۷۶ / الثاني: في أنه لا ينقض الوضوء إلا اليقين بحصول الحدث ..... ص : ۷۶.

۸: حدیث اربعمأة دال بر حجیت استصحاب است یا قاعده یقین و شک ساری؟ هرچند در بدو نظر می توان گفت روایت فوق بر حجیت هر یک از استصحاب و قاعده یقین و شک ساری دلالت دارد زیرا اگر متعلق یقین و شک ذاتا و زمانا اتحاد داشته و مراد روایت آن باشد که «کسی که بر یقین از عدالت زید در روز جمعه بوده و سپس در مورد همان عدالت زید در روز جمعه کند باید بنا بر یقین بگذارد» شک لاحق به خود یقین سابق برگشته و موجب تزلزل آن می گردد از این رو مفاد روایت، قاعده یقین و شک ساری خواهد بود ولی اگر متعلق یقین از حیث زمان غیر از متعلق شک بوده و مراد روایت «کسی که به عدالت زید در روز جمعه یقین نموده و در مورد بقاء عدالت مزبور در روز شنبه شک داشته باشد لازم است بنا بر یقین سابق بگذارد» باشد مستفاد از آن، استصحاب خواهد بود.

دلالت روایت مزبور بر استصحاب اظهر است زیرا

اولا روایات دیگری نظیر روایات صحیحه زراره مفسر روایت مزبور خواهند بود.

ثانیا تعلیل در روایت مزبور «فإِنَّ الشَّكَّ لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ» امری ارتکازی بوده و در خصوص استصحاب که فعلیت یقین در آن موجود است تحقق دارد نه در قاعده یقین و شک ساری که فعلیت یقین در مورد آن تحقق ندارد.

تنبیهات استصحاب

تنبیه اول، فعلیت شک

۱: آیا در مورد جریان استصحاب وجود شک تقدیری کافی است؟ فعلیت شک در مورد استصحاب شرط بوده و وجود شک تقدیری کافی نیست از این رو اگر انسانی یقین به حدث داشته و شکی در آن نکند و غفلت نموده، نماز بخواند و پس از آن التفات نموده و شک در طهارت نسبت به حدث سابق حاصل کند استصحاب جاری نمی شود زیرا هرچند قبل از نماز، یقین به حدث وجود داشته ولی شخص، غافل بوده و شکی نداشته است از این رو در مثال مزبور قاعده فراغ جاری شده و حکم به صحت نماز می شود زیرا احتمال دارد قبل از نماز، وضو گرفته باشد ولی در صورتی که انسان یقین سابق و شک لاحق داشته و بعد از آن غفلت نموده، نماز بخواند و پس از نماز التفات یابد نمازش باطل است زیرا قبل از نماز، یقین سابق و شک لاحق نسبت به حدث تحقق دارد.

تنبیه دوم: استصحاب کلی

۱: مراد از استصحاب کلی چیست؟ استصحاب کلی به «استصحاب جامع بین فردین» گفته می شود نظیر استصحاب انسان مشترک بین زید و عمرو، استصحاب طلب جامع بین وجوب و استحباب و ...

۲: اقسام استصحاب کلی و حکم آن را بیان کنید؟

إ: استصحاب کلی قسم اول؛ شک در بقاء کلی ناشی از شک در بقاء فرد باشد نظیر آن که قبلا زید در خانه بود و می دانستیم انسان در خانه موجود است، اکنون در مورد وجود انسان در خانه شک داریم و منشا شک نیز شک در بقاء زید در خانه است و یا آن که قبلا می د انستیم جنب شدیم بنابراین یقین به کلی حدث داشتیم، اکنون شک در کلی حدث داریم زیرا شک در بقاء و ارتفاع جنابت داریم؛ در این باره دو استصحاب داریم

ا: استصحاب بقاء فرد؛ جاری است زیرا ارکان آن تام بوده و هر یک از یقین سابق و شک لاحق در مورد آن تحقق دارد مثلا در زمان سابق نسبت به جنابت یقین داشته و اکنون در مورد آن شک داریم.

۲: استصحاب کلی؛ جاری است زیرا ارکان آن تام بوده و هر یک از یقین سابق و شک لاحق در مورد آن تحقق دارد مثلا در زمان سابق نسبت به کلی حدث یقین داشته و اکنون در مورد آن شک داریم.

ب: استصحاب کلی قسم ثانی؛ شک در بقا کلی ناشی از شک در مورد تردد فرد بین قصیر العمر و طویل العمر باشد نظیر آن که حیوانی داخل خانه شده و ما نمی دانیم فیل است یا پشه و پس از گذشت سه روز در مورد وجود حیوان در خانه شک کنیم زیرا اگر حیوان مزبور پشه و قصیر العمر باشد یقینا از بین رفته است و چنانچه فیل باشد یقینا موجود است بنابراین شک در وجود حیوان در خانه، از شک در فیل و یا پشه بودن (قصیر العمر و یا طویل العمر بودن آن) نشات می گیرد و یا آن که انسانی متطهر بوده و سپس بللی مردد بین بول و منی از او خارج شده وبه واسطه آن یقین به کلی حدث حاصل نموده و بعد از آن وضو گرفت که در این صورت در مورد بقاء کلی حدث شک دارد زیرا اگر بلل مزبور، بول باشد یقینا با وضو گرفتن از بین رفته است و چنانچه منی باشد، وضو رافع آن نخواهد بود؛ در این صورت دو استصحاب داریم

۱: استصحاب بقاء فرد؛ جاری نیست زیرا یقین سابق به آن نداشته ومثلا نمی دانیم حیوانی که داخل خانه شده فیل است یا پشه؟ بللی که خارج شده بول است یا منی؟

۲: استصحاب کلی؛ جاری است زیرا هر یک از ارکان استصحاب (یقین سابق و شک لاحق) در مورد آن تحقق دارد زیرا با ورود هر یک از فیل و یا پشه، یقینا حیوان داخل خانه شده و در زمان لاحق نیز در مورد بقاء حیوان در خانه، شک داریم.

ج: استصحاب کلی قسم ثالث؛ شک در کلی ناشی از شک در تبدل افراد است به این معنی که یقین داریم فرد اول کلی از بین رفته است ولی شک داریم همزمان با از بین رفتن آن، فرد دیگری آمده تا قیام کلی توسط آن باشد یا نه؟ نظیر آن که زید در خانه بوده و در نتیجه کلی انسان در خانه موجود باشد و ما یقین داریم که زید از خانه خارج شده ولی نمی دانیم همزمان با خروج زید از خانه، عمرو وارد خانه شده است تا کلی انسان به واسطه او موجود باشد یا نه؟و یا آن که می دانیم قبلا شخصی در مورد سوره زیاد شک می کرد از این رو نوان کلی کثیر الشک به او صادق بود و می دانیم شکش در سوره از بین رفت ولی نمی دانیم همزمان با زوال شک مزبور، وی نسبت به رکوع کثیر الشک شده تا کلی کثیر الشک بر او صادق باشد یا نه؟ در این فرض نیز دو استصحاب ثابت است

۱: استصحاب فرد؛ جاری نیست زیرا فرد اول یقینی الارتفاع بوده و فرد دوم نیز مشکوک الحدوث است مثلا یقین داریم کثرت شک انسان نسبت به سوره از بین رفته و حدوث کثرت شک وی نسبت به رکوع نیز مشکوک است.

۲: استصحاب کلی؛ جاری است زیرا یقین سابق و شک لاحق در مورد آن تحقق دارد و ما وقتی در زمان سابق نسبت به کثرت شک در سوره یقین داشتیم، نسبت به کلی کثیر الشک بودن یقین داشتیم و در زمان لاحق نیز به واسطه شک در کثیر الشک شدن در رکوع، شک در بقاء عنوان کلی کثیر الشک داشته از این رو بقاء آن را استصحاب می نماییم.

تنبیه سوم: اصل مثبت

۱: اصل مثبت را تعریف کنید؟ در مورد استصحاب لازم است مستصحب، حکم شرعی و یا موضوع دارای اثر شرعی باشد بنابراین اگر اثر عقلی یا عادی بر مستصحب مترتب شود نظیر استصحاب حیات زید و ترتب اثر

وجوب نفقه و دیه از مال وی، اصل مثبت خواهد بود زیرا اصل مثبت به معنی «اجراء استصحاب برای اثبات اثر عقلی و عادی مستصحب» می باشد.

۲: آیا اصل مثبت حجت است؟ از آنجایی که آثار عقلی و عادی، آثار تکوینی مستصحب بوده و قابلیت جعل و اعتبار ندارد و آثار شرعی مترتب بر امور عادی و عقلی (اثر شرعی با واسطه) اثر خود متیقن نمی باشند، اصل مثبت حجت نیست مثلا اگر شارع ما را به بقاء ماه رمضان یا عدم رویت هلال شوال متعبد کرده باشد و ما علم قطعی به گذشت ۲۹ روز از رمضان قبل از روز تعبد (روز سی ام رمضان۹ داشته باشیم لازمه عادی آن، عید فطر بودن فرداست بنابراین سئوالی مطرح می شود که آیا آیا بر اثر عادی فوق، اثر شرعی صحت نماز عید فطر و لزوم اخراج فطریه مترتب می شود یا خیر؟

نظریه صحیح آن است که بر استصحاب مزبور، اثر عادی مترتب نمی شود تا اثر شرعی بر آن مترتب گردد زیرا شارع ما را به بقاء ماه رمضان و عدم رویت هلال شوال متعبد نمود و به خاطر صیانت تعبد شارع از لغویت، هر نوع اثر شرعی بر تعبد مزبور ترتب می یابد نه اثر عادی زیرا اثر عادی امری تکوینی بوده و قابلیت جعل و اعتبار ندارد.

اثر شرعی مترتب بر اثر عادی مزبور نیز هرچند قابلیت جعل و اعتبار دارد ولی اثر مترتب بر تعبد شارع نبوده از این جهت بر استصحاب مزبور مترتب نمی گردد.

تنبیه چهارم: تقدم اصل سببی بر اصل مسببی

۱: هر یک از شک سببی و مسببی را توضیح داده و حکم آن را بیان فرمایید؟ اگر در موردی دو اصل متعارض داشته باشیم که شک در یکی مسبب از شک در دیگری باشد نظیر موردی که آب قلیل مستصحب الطهاره بوده و لباس نجسی را به واسطه آن بشوییم که در این باره دو استصحاب جاری خواهد بود

إ: استصحاب بقاء طهارت آب که در نتیجه لباس مزبور طاهر خواهد بود.

ب: استصحاب نجاست لباس و بقاء نجاست آن حتی پس از غسل، که در این صورت معنی استصحاب مزبور، عدم بقاء طهارت خواهد بود.

در این صورت استصحاب اول مقدم است زیرا

۱: شک در بقاء نجاست لباس ناشی از شک در بقاء طهارت آب بوده و تعبد شرعی به بقاء طهارت آب مستلزم طهارت لباس است و رافع شک در نجاست آن یعنی اصل سببی استصحاب طهارت آب، موضوع دلیل اجتهادی را معین نموده و می رساند که آب مزبور طاهر است و لباس با آب طاهر شسته شده و در نتیجه پاک می باشد.

۲: دلیل اجتهادی می گوید هرچیزی که با آب طاهر شستشو داده شود طاهر است از این رو وقتی لباس نجس

با آب طاهر شسته شد پاک شده و شکی در مورد طهارت آن باقی نمی ماند زیرا می توان شکل قیاسی تشکیل داده و از طریق آن طهارت لباس را استنباط نمود «هذا الثوب غسل بماء طاهر و کل ما غسل بماء طاهر فهو طاهر فهذا الثوب طاهر».

تنبیه پنجم: تقدم استصحاب بر سائر اصول عملیه

۱: **حکم تعارض بین استصحاب و برائت را بیان کنید؟** استصحاب رافع موضوع برائت بوده و بر آن مقدم است زیرا

إ: موضوع برائت عقلی، عدم بیان بوده و استصحاب بیان است زیرا اگر شیئ در حالت سابقه محکوم به حکمی بوده و در حالت لاحقه شک در حکمش داشته باسیم از طریق استصحاب، حکم آن بیان شده و موردی برای برائت عقلی باقی نمی ماند.

ب: موضوع برائت شرعی، عدم علم و حجت شرعیه بوده در حالی که استصحاب حجت شرعی بوده است.

۲: **حکم تعارض بین استصحاب و اصالة التخییر را بیان کنید؟** از آنجایی که موضوع اصالۀ التخییر، تساوی طرفین از حیث احتمال بوده و استصحاب رافع احتمال مزبور است (زیرا اگر حکمی در زمان سابق معین بوده و در زمان لاحق نسبت به آن شک کنیم نمی توان احتمال تساوی وجود و عدم آن حکم داد بلکه با جریان استصحاب وجود آن حکم تعین خواهد داشت) از این رو رافع موضوع اصل تخییر بوده و بر آن مقدم است.

۳: حکم تعارض بین استصحاب و اصالة الاشتغال را بیان کنید؟ از آنجایی که موضوع اشتغال، احتمال عقاب در فعل و یا ترک شبهه بوده و استصحاب حجت شرعی بوده و موجب امان از عقاب است رافع موضوع اصالة الاشتغال بوده و بر آن مقدم است.

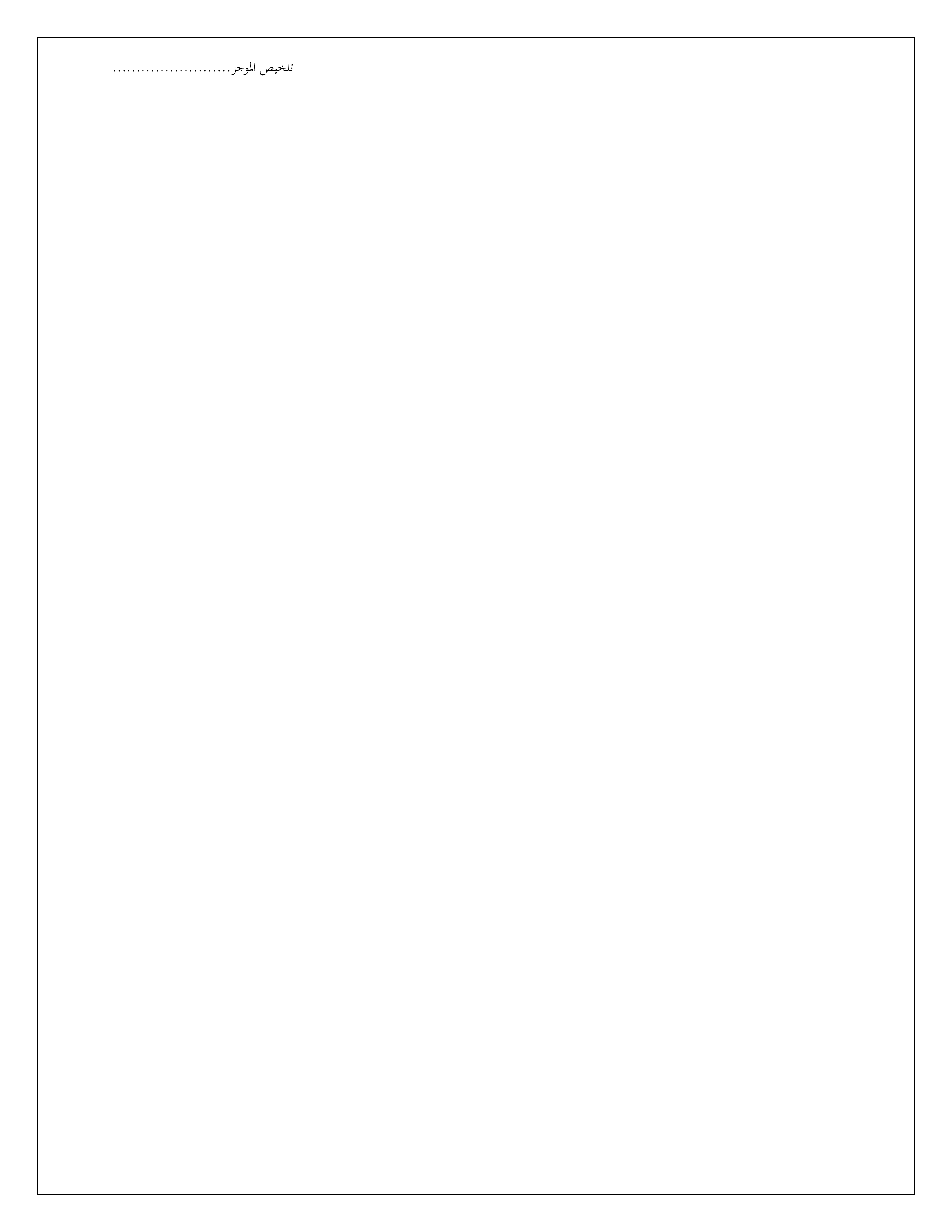
۴: نسبت بین استصحاب و اصول عملیه را بیان کنید؟ از آنجایی که استصحاب رافع موضوع سائر اصول عملیه است بر اصول عملیه دیگر وارد بوده و بر آن تقدم دارد.

۵: نسبت بین استصحاب و قاعده طهارت و حلیت را بیان کنید؟ از آنجایی که قاعده طهارت (كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ)[۸۸] و قاعده حلیت «كلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»[۸۹] مغیا به غایت علم بوده و استصحاب موجب حصول علم به حالت سابقه است، رافع موضوع قاعده طهارت و حلیت بوده و نسبت ورود داشته و بر آن مقدم است.

---

[۸۸] . مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل / ج۲ / ۵۸۳ / ۳۰ ص : ۵۸۲، ح۲۷۴۹۴.

[۸۹] . كافي (ط – دار الحديث) / ج۱۰ / ۵۴۲ / ۱۵۹ – باب النوادر ..... ص : ۵۱۰.



تلخيص الموجز...........................

چکیده مطالب مبحث استصحاب

۱: استصحاب در لغت به معنی « مصاحب و همراه گرفتن شیئ یا طلب همراهی آن» بوده و در اصطلاح «ابقاء ما کان علی ما کان» می باشد.

۲: ارکان استصحاب عبارتند از ۱) یقین سابق و شک لاحق ۲) فعلیت یقین و شک ۳) تعدد زمان متعلق یقین و شک ۴) وحدت متعلق یقین و شک ۵) سبق زمان یقین بر زمان شک.

۳: استصحاب و قاعده یقین و شک ساری از دو جهت با یکدیگر فرق دارند ۱) در استصحاب فعلیت یقین در زمان شک، شرط است به خلاف قاعده یقین و شک ساری که ایجاد شک موجب زوال یقین شده و در ظرف شک، یقینی وجود ندارد ۲) در استصحاب متعلق یقین و شک ذاتا واحد بوده و از حیث زمان اختلاف دارند به خلاف قاعده یقین و شک ساری که متعلق یقین و شک ذاتا و زمانا اتحاد دارند.

۴: اصولیین استصحاب را حجت دانسته ولی قاعده یقین و شک ساری را حجت نمی دانند.

۵: اولین دلیل حجیت استصحاب بفاء عقلاست که ردع شرعی نسبت به آن نداریم ولی مصنف (مدظله العالی جواب داده اند که اولا بناء عقلا بر طبق حالت سابقه کلیت ندارد و قلا در امور خطیره چنین بنایی ندارند ثانیا آیات و روایات ناهی از اتباع غیر علم از بناء مزبور نهی کرده است.

۶: عضدی(ره) درباره دلیل حجیت استصحاب حال گفته اند« حکم فلانی در زمان سابق موجود بوده و ظن به عدم آن حاصل نشد و هرچیزی که در زمان سابق یقینی الوجود بوده و ظن به عدمش نداشته باشیم مظنون البقاء خواهد بود بنابراین حکم فلانی مظنون البقاء است ولی مصنف (مدظله العالی جواب داده اند که اولاکبری صحیح نبوده و استصحاب مفید ظن در هر موردی نیست، ثانیا اصل در ظنون عدم حجیت است.

۷: سومین دلیل حجیت استصحاب، اجماع منقول توسط علامه(ره) است ولی مصنف (مدظله العالی جواب داده اند که اولا اجماع منقول حجت نیست، ثانیا از آنجایی که بسیاری از فقها استصحاب را حجت نمی دانند، اجماعی در مورد حجیت آن تحقق ندارد.

۸: ادله متاخرین برای حجیت استصحاب عبارت است از ۱) صحیحه اول زراره «فانه علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین ابدا بالشک» بوده که هرچند مورد روایت، شک در وضو است ولی قاعده ای کلی « لا ینقض الیقین ابدا بالشک» در آن وجود دارد که در تمام ابواب فقه جریان دارد، علاوه بر آن که تعلیل به امر ارتکازی شده و «ال» در «الیقین» برای جنس بوده و افاده عمومیت یقین و شک می کند بنابراین روایت مزبور دلیل بر حجیت استصحاب در تمام ابواب فقه است، ۲) صحیحه دوم زراره«و ان لم تشک ثم رایته قطعت الصلاة و غسلته ثم بنیت علی الصلاة لانک لاتدری لعله شیئ اوقع علیک فلیس ینبغی ان تنقض الیقین بالشک» که در آن آمده سابقا یقین به طهارت لباس داشته و پس از آن شک نموده از این رو استصحاب جاری کرده و به واسطه شک، یقین سابق را نباید از بین برد از این رو روایت مزبور شامل قاعده کلی حرمت نقض یقین سابق به واسطه شک لاحق بوده و دلیل بر حجیت استصحاب خواهد بود ۳) حدیث اربعمأة «من کان علی یقین ثم شک فلیمض علی یقینه فان الشک لاینقض الیقین».

۹: هرچند در بدو نظر می توان گفت حدیث اربعمأه بر حجیت هر یک از استصحاب و قاعده یقین و شک ساری دلالت دارد زیرا چنانچه متعلق یقین و شک ذاتا و زمانا متحد باشند و مراد روایت نیز آن باشد شک لاحق به نفس یقین سابق بازگشته و روایت، افاده قاعده یقین می کند ولی اگر در روایت، متعلق یقین از حیث زمان با متعلق شک اختلاف داشته باشد مستفاد از روایت، استصحاب خواهد بود ولی در عین حال دلالت روایت بر استصحاب اظهر است زیرا اولا روایات دیگری مفسر روایت مزبور خواهند بود ثانیا تعلیل موجود در روایت « فان الشک لا ینقض الیقین» امری ارتکازی بوده و در خصوص استصحاب که فعلیت یقین در آن موجود است، تحقق دارد.

۱۰: فعلیت شک در مورد استصحاب شرط بوده و وجود شک تقدیری کافی نیست.

۱۱: استصحاب کلی به استصحاب جامع بین فردین گفته می شود که بر سه قسم است ۱) استصحاب کلی قسم اول؛ شک در بقاء کلی ناشی از شک در بقاء فرد باشد نظیر آن که قبلا زید در خانه بوده و یقین به وجود انسان در خانه داشتیم و اکنون در مورد وجود انسان در خانه شک داریم بدان جهت که در وجود زید شک داریم؛ در این باره هر یک از استصحاب بقاء فرد و کلی جاری بوده و ارکان آن تام است، ۲) استصحاب کلی قسم ثانی؛شک در بقاء کلی ناشی از شک در تردد فرد بین قصیر العمر و طویل العمر است مثلا شک در بقاء حیوان در خانه به جهت شک در ورود فیل یا پشه در آن؛ استصحاب کلی جاری بوده و ارکان آن تام است ولی استصحاب فرد جاری نیست زیرا نمی دانیم حیوانی که داخل خانه شده، فیل بود یا پشه؟ از این رو «یقین سابق» تحقق ندارد، ۳) استصحاب کلی قسم ثالث؛ شک در بقاء کلی ناشی از شک در تبدل افراد است؛ استصحاب کلی جاری بوده و ارکان آن تام است ولی استصحاب فرد جاری نیست زیرا فرد اول یقینی الارتفاع بوده و فرد دوم مشکوک الحدوث است.

۱۲: اصل مثبت به معنی «اجرای استصحاب برای اثبات اثر عقلی و عادی مستصحب» است.

۱۳: از آنجایی که آثار عقلی و عادی، آثار تکوینی مستصحب بوده و قابلیت جعل و اعتبار ندارد و آثار شرعی مترتب بر امور عادی و عقلی (آثار شرعی با واسطه)، اثر خود متیقن نیستند اصل مثبت حجت نیست.

۱۴: چنانچه در موردی دو اصل متعارض داشته که شک در یکی مسبب از شک در دیگری باشد نظیر شک در طهارت لباس مغسول که ناشی از شک در طهارت آب می باشد، شک سببی و مسببی نام دارد.

۱۵: در مورد شک سببی و مسببی، استصحاب در شک سببی جاری شده و نوبت به جریان اصل در مسبب نمی رسید زیرا با جریان اصل در سبب (استصحاب طهارت آب)، حکم مسبب (طهارت لباس) مشخص شده و نیازی به جریان اصل نمی باشد.

۱۶: در تعارض بین استصحاب و برائت، استصحاب رافع موضوع برائت بوده و بر آن مقدم است زیرا ۱) موضوع برائت عقلی، عدم بیان بوده که استصحاب بیان است ۲) موضوع برائت شرعی، عدم علم بوده و استصحاب حجت شرعی و مفید علم است.

۱۷: از آنجایی که موضوع اصالة التخییر، تساوی طرفین از حیث احتمال بوده و استصحاب، رافع احتمال مزبور است، رافع موضوع اصل تخییر بوده و بر آن تقدم دارد.

۱۸: از آنجایی که موضوع اصالة الاشتغال، احتمال عقاب بوده و استصحاب حجت شرعی بوده و رافع احتمال مزبور است، رافع موضوع اصل اشتغال بوده و بر آن تقدم دارد.

۱۹: از آنجایی که قاعده طهارت «کل شیئ طاهر حتی تعلم انه قذر» و قاعده حلیت «کل شیئ لک حلال حتی تعلم انه حرام بعینه» مغیا به غایت علم بوده و استصحاب، موجب حصول علم به حالت سابقه است، رافع موضوع قاعده طهارت و حلیت بوده و نسبت ورود به آن دارد.

مقصد هشتم: تعارض ادله شرعیه

۱: علت اهمیت بحث تعارض را بیان کنید؟ از آنجایی که در تمامی ابواب فقه روایات متعارض وجود داشته و مستنبط باید به علاج آن بپردازد بنابراین بحث تعارض دامنه وسیعی دارد و در تمام ابواب فقهی جاری است از این رو از اهمیت فوق العاده ای برخوردار می باشد.

۲: تعارض را تعریف کنید؟ تعارض در لغت به معنی «ارائه» بوده و در اصطلاح به تنافی مدلول و مفاد دلیلین به وجه تناقض «کما اذا قال یحرم العصیر العنبی قبل التثلیث و قال ایضا لایحرم» یا تضاد «کما اذا قال تستحب صلاۀ الضحی و قال ایضا تحرم» گفته می شود.

۳: اقسام تعارض را بیان کنید؟

الف: **تعارض غیر مستقر**؛ تعارضی که با مختصر دقت و تامل از بین می رود و می توان بین روایات متعارض، جمع نمود از این رو در موارد آن، جمع بین دلیلین لازم است.

ب: **تعارض مستقر**؛ تعارضی که با دقت و تامل از بین نمی رود.

فصل اول: تعارض غیر مستقر

۱: مراد از قاعده «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» را بیان کنید؟ در بسیاری از موارد تعارض بین ادله غیر مستقر بوده و با مختصر دقت و تاملی از بین می رود از این رو بین ادله مزبور جمع می شود نه آن که احد الدلیلین طرح شده و به دلیل دیگر عمل شود.

۲: هر یک از جمع عرفی و تبرعی را تعریف کنید؟

الف: **جمع عرفی**؛ جمع بین ادله ای که شاهد و قرینه بر آن وجود داشته و عقلا در کلمات متعارض از آن استفاده می کنند

ب: **جمع تبرعی**؛ جمع بین ادله ای که هیچ قرینه و شاهدی بر آن وجود ندارد به همین جهت جمع عرفی مقبول

بوده و جمع تبرعی مردود است.

۳: طرق جمع عرفی (مقبول)را بیان کنید؟

إ: تخصص؛ خروج حقیقی و تکوینی موضوع دلیلی از موضوع دلیل دیگر؛ نظیر قول «الخمر حرام» و «الخل حلال» که هر چند محمول و حکم (حلیت) واحد بوده ولی موضو مختلف است و موضو ع دلیل حرمت «خمر» بوده در حالی که موضوع دلیل حلیت «سرکه» است.

ب: ورود؛ رفع موضوع دلیلی به واسطه دلیل دیگر؛ نظیر اماره که رافع موضوع اصول عملیه بوده و بر آن تقدم دارد.

ج: حکومت؛ احد الدلیلین ناظر و مفسر دلیل دیگر باشد که بر چند قسم است

ا: تصرف در عقد الوضع و توسعه آن؛ نظیر «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ..»[۹۰] که متبادر از صلاة، خصوص فریضه بوده و انضمام«قَالَ رسول الله ص الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»[۹۱] به آیه فوق، مفسر آن بوده و موضوع صلات را توسعه داده، شامل طواف بیت الله الحرام می گرداند.

۲: تصرف در عقد الوضع و تضییق دائره آن؛ تنها از طریق نفی موضوع به جهت نفی حکم ممکن است نظیر «لا شک لکثیر الشک»، که حاکم بر احکام شک بوده و به سبب ادعای عدم وجود شک در کثیر الشک و ... در موضوع احکام شک تصرف می کند.

۳: تصرف در عقد الحمل یا متعلق آن به سبب توسعه؛ نظیر آن که مولی ابتدا بگوید «ثوب مصلی لازم است طاهر باشد» و سپس بگوید «هرچیزی طاهر است تا زمانی که یقین به نجاست آن پیدا کنی» که قول دوم توسعه دهنده محمول (طهارت لباس) بوده و آن را از طهارت واقعی توسعه داده، شامل طهارت ظاهری نیز می گرداند.

۴: تصرف در عقد الحمل به سبب تضییق آن؛ نظیر «وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»[۹۲] از آنجایی که نظر به احکام اولیه دارد محمولش مضیق به غیر صورت حرج است.

تعارض و حکومت در تمامی موارد فوق تنها به صورت تضییق اختصاص داشته و شامل موارد توسعه نمی گردد و در فرض توسیع، تعارضی بین دلیلین وجود ندارد تا نیازمند به حکومت باشد.

---

[۹۰] . مائده، ۶.

[۹۱] . نهج الحق و كشف الصدق / ۴۷۲ / الفصل الخامس في الحج و فيه مسائل ..... ص : ۴۶۷

[۹۲] . حج، ۷۸.

د: **تخصیص**؛ اخراج بعضی از افراد عام از شمول حکم با بقاء آن افراد در دائره موضوع نظیر آن که مولی ابتدا «اکرم العلماء» گفته و سپس بگوید «لاتکرم العالم الفاسد» که در این صورت هرچند «عالم فاسد» داخل در موضوع «اکرم العلماء» بوده و جزء علما به شمار می رود ولی حکم وجوب اکرام شامل وی نمی گردد.

ه: **تقدیم اظهر بر ظاهر**؛ اگر احد الدلیلین قرینه برای تصرف در دیگری باشد بر دلیل دیگر مقدم خواهد بود که دارای چند قسم است

۱: دوران امر بین تخصیص عام و تقیید مطلق؛ نظیر آن که مولی ابتدا «اکرم العلماء» گفته و سپس بگوید«لاتکرم العالم الفاسد» و امر «عالم فاسد» بین دخول در تحت حکم وجوب اکرام و حرمت آن دائر باشد شیخ انصاری(ره) قائل به تقدیم عام بر مطلق و لزوم تصرف در جمله دوم «لاتکرم العالم الفاسد» می باشد که در نتیجه آن، اکرام عالم فاسق واجب خواهد بود زیرا دلالت عام بر شمول اظهر از دلالت مطلق بر شمول است.

۲: وجود قدر متیقن برای احد الدلیلین؛ اگر دو دلیل از نظر ظهور لفظی مساوی بوده و به صیغه وارد شده ولی یکی از آن دارای قدر متیقن باشد نظیر «اکرم العلماء» و «لاتکرم الفساق» نسبت عموم و خصوص من وجه با یکدیگر خواهند داشت (زیرا برخی از علماء، فاسق نبوده و برخی از فساق نیز عالم نیستند و عالم فاسق جهت اشتراک دارند) از این رو در قدر جامع و مشترک خویش (عالم فاسق) تعارض نموده و طبق دلیل «اکرم العلماء» ، اکرام عالم فاسق واجب است در حالی که بر اساس دلیل«لاتکرم الفساق»، اکرام وی حرام می باشد، در این فرض اگر از راه قرینه خارجیه ای بدانیم مولی از عالم فاسق بغض دارد چنین علمی قرینه بر تقدیم عموم نهی «لاتکرم الفساق» بر عموم امر «اکرم العلماء» شده و اکرام عالم فاسق حرام خواهد بود.

۳: دوران امر بین تقیید مطلق و یا حمل مقید بر استحباب؛ در مواردی که مولی مطلقی «اذا افطرت فاعتق رقبة» استعمال نموده و پس از آن مقیدی «اذا افطرت فاعتق رقبة مومنة» بر زبان جاری سازد و ما در مورد حمل مطلق بر مقید و یا حمل مقید بر استحباب شک داشته باشیم دو نظریه به نام حمل مطلق بر مقید و حمل مقید بر استحباب مطرح است زیرا هم تقیید مطلقات شیوع دارد و هم استعمال اوامر شرعی در استحباب شایع است.

۴: فرق تخصیص و حکومت را بیان کنید؟ تخصیص به معنی رفع حکم از بعضی از افراد موضوع بوده ولی لسان تخصیص، لسان نظارت نبوده و دلیل مخصص ناظر بر عام نمی باشد در حالی که در مورد حکومت دلیل حاکم ناظر بر دلیل محکوم می باشد.

فصل دوم: تعارض مستقر

۱: مقتضای قاعده اولیه در تعارض مستقر را بیان کنید؟ از آنجایی که اخبار از باب طریقیت و ایصال به واقع، حجت اند و دلیل حجیت قول ثقه نیز نزد محققین منحصر در سیره عقلائیه بوده که دلیل لبی است و اطلاق ندارد، اخذ به قدر متیقن آن لازم است و چون قدر متیقن از سیره در مورد حجیت قول ثقه، صورت عدم تعارض است بنابراین قاعده اولیه در باب تعارض، تساقط است.

۲: مقتضای قاعده ثانویه در تعارض مستقر را بیان کنید؟

إ: ادله متعارض، متکافی بوده و هیچ یک از آن بر دیگری ترجیح ندارد؛ اخذ به تخییر شده و انسان می تواند به هر یک از ادله متعارض، عمل نموده و دیگری را طرح کند به دلیل وجود روایات مستفیضه ای نظیر«قُلْتُ يَجِيئُنَا الرَّجُلَانِ وَ كِلَاهُمَا ثِقَةٌ بِحَدِيثَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ وَ لَا نَعْلَمُ أَيُّهُمَا الْحَقُّ قَالَ فَإِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمُوَسَّعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ»[۹۳].

از آنجایی که جمله «مُوَسَّعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهما عَمِلْتَ» در روایت فوق وجود دارد چنین حدیثی ناظر به اخبار متعارض است هرچند مورد آن، امور مستحبی و تخییر در مستحبات است و از این رو روایت مزبور دلیلی بر جواز اخذ به تخییر در واجبات نمی باشد زیرا مستحبات مراتب مختلفه ای در فضیلت دارند و تخییر بین درجات آن ممکن است به خلاف واجبات.

ب: ادله متعارض، مختلف بوده و برخی از آن بر برخی دیگر ترجیح دارند، اخذ بذی المرجح لازم است.

اشکال: مقتضای قاعده ثانویه در تعارض مستقر توقف است نه تخییر زیرا روایات زیادی بر توقف دلالت دارد نظیرمقبوله عمر بن حنظله «فَإِنْ وَافَقَ حُكَّامُهُمُ الْخَبَرَيْنِ جَمِيعاً قَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَرْجِهِحَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ»[۹۴]

جواب: روایات فوق مربوط به موردی است که رسیدن به خدمت امام معصوم (ع) ممکن باشد زیرا در روایات، جمله «رْجِئْهُ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ» و « فَأَرْجِهِحَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ» وارد شده که مراد از آن توقف تا زمان دیدار امام (ع) و پرسیدن حکم مساله از اوست بنابراین روایات مربوط به زمان حضور است که ملاقات امام (ع) ممکن می باشد نه زمان غیبت از این رو مورد روایات توقف، زمان حضور بوده در حالی که مورد روایات اعمال تخییر، زمان غیبت است بنابراین تعارضی بین دو دسته از روایات مزبور نبوده و می توان گفت وظیفه مکلف در زمان غیبت نسبت به روایات متعارض، تخییر می باشد.

۳: اخذ به تخییر در فرض تساوی روایات در مورد مقتضای قاعده ثانویه در تعارض مستقر ابتدائی است یا استمراری؟

اخذ به تخییر امری بدوی و غیر استمراری است زیرا اگر دو روایت متعارض

---

[۹۳]. وسائل الشيعة ؛ ج۲۷ ؛ ص۱۲۱، ح۳۳۳۷۳.

[۹۴]. الكافي (ط – الإسلامية) ؛ ج۱ ؛ ص۶۸

(مثلا یک روایت بر وجوب نماز جمعه و دیگری بر حرمت آن دلالت کند)داشته و انسان در زمان اول مخیر بوده و به روایتی اخذ کند و پس از آن نیز حق تخییر داشته و به روایت دیگر عمل کند یقینا مخالفت قطعیه با واقع خواهد کرد که سقینا چنین امری حرام است بنابراین تخییر امری بدوی بوده و اگر در زمان اول، مکلف به روایتی (وجوب نماز جمعه) عمل نمود بعد از آن لازم است به همان روایت اخذ نموده و دیگر تخییری نسبت به اخذ به روایت مزبور و یا مقابل آن ندارد.

۴: اقسام مرجحات خبریه را بیان کنید؟

إ: ترجیح به صفات راوی نظیر اعدلیت، اصدقیت، افقهیت، اورعیت و ...؛ زیرا در روایات زیادی نظیر روایت عمر بن حنظله که صفات راوی عامل ترجیح روایتی بر روایت دیگر دانسته شده است.

جواب: از آنجایی که در تمام روایات ترجیح به صفات جمله حکومت در آن استعمال شده است مورد چنین صفاتی تنها در مورد قضاوت بوده و ارتباطی به امور دیگری نظیر مقام افتاء و استنباط احکام ندارد زیرا ورود مباحث مربوط به حکومت در روایات مزبور موجب اختصاص روایات به قضاوت می گردد و دلیلی برای جواز تعدی از مورد حکومت به موارد دیگری نظیر افتاء نداریم بنابراین روایات مزبور دلیل جواز ترجیح روایتی بر روایت دیگر به سبب صفات راوی، در مقام افتاء نمی گردد.

ب: ترجیح به سبب شهرت عملیه روایت بین اصحاب امامیه؛ زیرا در روایاتی آمده است «قُلْتُ فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَّانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يُفَضَّلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى الْآخَرِ قَالَ فَقَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ»[۹۵]

جواب: از آنجایی که عبارت مزبور، فقره ای از روایت عمر بن حنظله است که در صدر آن سئوال پیرامون قضاوت است، احتمال دارد ترجیح به شهرت در چنین روایتی تنها مختص به مقام قضاوت باشد و نتوان از آن ترجیح روایات در مقام افتاء را استنباط نمود مگر این که قائل به الغاء خصوصیت بین مقام قضاوت و مقام افتاء گردیم.

---

[۹۵] . الكافي (ط – الإسلامية) ؛ ج‏۱ ؛ ص۶۸.

ج: ترجیح به موافقت کتاب؛ در روایات زیادی موافقت کتاب عامل ترجیح روایتی بر روایت دیگر دانسته شده

است نظیر مقبوله عمر بن حنظله «فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمَا مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ»[۹۶].

هرچند صدر روایت در مورد ترجیح به صفات در مقام قضاوت است ولی وقتی راوی مطلع شد امام (ع) رای قاضی را به جهت مطابقت با اجماع، بر نظر قاضی دیگر ترجیح می دهد پیرامون تعارض خبرین به گونه مطلق و با قطع نظر از مقام قضاوت پرسیده و امام (ع) موافقت کتاب و سنت و مخالفت عامه را عامل ترجیح دانسته اند به همین جهت جمله مطلق «فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمَا مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ» در روایت مزبور وارد شده است، از این رو چنین روایتی عامل ترجیح به سبب موافقت کتاب و مخالفت عامه در مقام افتاء نیز می گردد.

د: ترجیح به مخالفت عامه؛ در روایات زیادی مخالفت عامه عامل ترجیح روایتی بر روایت دیگر دانسته شده است

۵: مراد از مخالفت کتاب چیست؟ مراد، مخالفت به وجه تناقض و تباین کلی نبوده و مخالفت به عموم و خصوص است زیرا در صورت تباین به تناقض شکی نیست که خبر مباین با کتاب به وجه تباین کلی حجت نبوده و عدم حجیت آن نیازی به بحث ندارد.

۶: علت افتاء اهل بیت (ع) به تقیه چیست؟ عوامل تقیه اموری نظیر ترس از شر حکام وقت، ترس از شر فقهاء درباری و محافظت از جان شیعیان بوده که غالبا عامل سوم وجود دارد چنان که بسیاری از روات یقین داشتند امام(ع) در مکاتبات خود تقیه می کند.

۷: اخذ به مرجحات واجب است یا مستحب؟ اخذ به مرجحات واجب است زیرا در بسیاری از روایات نظیر «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ- فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ

---

[۹۶] . الكافي (ط – الإسلامية) ؛ ج‏۱ ؛ ص۶۸.

فَرُدُّوهُ»[۹۷]،«فإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَّةِ فَمَا وَافَقَ أَخْبَارَهُمْ فَذَرُوهُ وَ مَا خَالَفَ أَخْبَارَهُمْ فَخُذُوهُ»[۹۸] لفظ امر«فخذوه، فردوه، فذروه و ...» به کار رفته که ظاهر در وجوب می باشد.

۸: آیا رعایت ترتیب بین مرجحات لازم است؟ بر اساس روایاتی نظیر مقبوله عمر بن حنظله رعایت ترتیب بین مرجحات لازم است.

۹: آیا تعدی از مرجحات منصوصه به مرجحات غیر منصوصه ممکن است؟ در بین مرجحات راوی تنها دو امر «موافقت کتاب و مخالفت عامه» جزو مرجحات منصوصه اند و غیر آن در مورد ترجیح در مقام افتاء در روایات ذکر نشده اند بنابراین سئوالی مطرح می شود مبنی بر آن که در مورد ترجیح آیا لازم است به همین دو مرجح منصوص اکتفا نموده و در موارد دیگر اعمال تخییر نمود یا آن که می توان الغاء خصوصیت از مرجحات منصوصه نموده و روایت ذی المرجحی که مرجح آن جزو مرجحات منصوصه نیست را بر روایت دیگر ترجیح داد؟

از آنجایی که اطلاق روایات تخییر، مستلزم لزوم تخییر در مطلق متعارضین (متکافئین یا غیر متکافئین) بوده و تنها به سبب اخبار ترجیح از اطلاقات تخییر صرف نظر نمودیم، در مورد عمل بر خلاف اطلاق اکتفا به قدر متیقن لازم بوده که همان ترجیح به مرجحات منصوصه است از این رو نمی توان مرجحات غیر منصوصه را عامل ترجیح روایتی بر روایت دیگر دانسته و از مرجحات منصوصه به غیر منصوصه تعدی نمود.

تعارض به گونه عموم و خصوص من وجه

۱: حکم تعارض موجود به گونه عموم و خصوص من وجه بین دلیلین را بیان کنید؟

تعارض به گونه عموم و خصوص من وجه بین دو دلیل نظیر «اکرم العلماء» و «لاتکرم الفساق» که بر اساس آن در مورد «عالم فاسق» تعارض مطرح شده و بر اساس دلیل «اکرم العلماء»، اکرام آن واجب بوده در حالی که بر اساس دلیل «لاتکرم الفساق» اکرامش حرام خواهد بود و یا آن که دلیلی بر «نجاست عذره غیر ماکول اللحم» و دلیل دیگر بر «طهارت عذره تمامی پرندگان» دلالت کند که در این صورت در مورد «عذره پرنده غیر ماکول

[۹۷]. وسائل الشیعة / ج۲۷ / ۱۱۸ / ۹ – باب وجوه الجمع بين الأحاديث المختلفة و كيفية العمل بها ..... ص : ۱۰۶، ح۳۳۳۶۲.

[۹۸]. وسائل الشیعة / ج۲۷ / ۱۱۸ / ۹ – باب وجوه الجمع بين الأحاديث المختلفة و كيفية العمل بها ..... ص : ۱۰۶، ح۳۳۳۶۲.

اللحم» تعارض مطرح می گردد در مورد حکم آن باید گفت در چنین فرضی روایات تخییر جاری نشده و روایات ترجیح جاری است زیرا متبادر از اخبار ترجیح، اختلاف روایات در تمام مدلول و تباین کلی است نه در بعض مدلول و اختلاف به عموم و خصوص من وجه.

چکیده مطالب مقصد هشتم

۱: از آنجایی که در تمامی ابواب فقه، روایات متعارض وجود داشته و مستنبط باید به علاج آن بپردازد، بحث تعارض دامنه وسیعی داشته و از اهمیت خاصی برخوردار است.

۲: تعارض در لغت به معنی «ارائه» بوده و در اصطلاح به «تنافی مدلول و مفاد دلیلین به وجه تناقض یا تضاد» گفته می شود.

۳: تعارض بر دو قسم است ۱) تعارض مستقر؛ تعارضی که با دقت و تامل از بین نمی رود ۲) تعارض غیر مستقر؛ تعارضی که با دقت و تامل از بین می رود و می توان بین روایات متعارض، جمع نمود.

۴: مراد از قاعده «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» آن است که ر بسیاری از موارد، تعارض بین ادله غیر مستقر بوده و قابل زوال است از این رو بین ادله مزبور، جمع می شود نه آن که احد الدلیلین طرح شده و به دلیل دیگر عمل شود.

۵: جمع بین ادله متعارض بر دو قسم است ۱) جمع عرفی؛ قرینه ای بر جمع بین ادله متعارض موجود است و عقلا در کلمات متعارض از آن استفاده می کنند ۲) جمع تبرعی؛ قرینه ای بر جمع بین ادله متعارض وجود ندارد.

۶: از آنجایی که در موارد جمع تبرعی، قرینه ای بر جمع تحقق ندارد چنین جمعی مردود است به خلاف جمع عرفی که دارای قرینه بوده و مقبول می باشد.

۷: طرق جمع عرفی عبارت است از ۱) تخصص؛ خروج حقیقی و تکوینی موضوع دلیلی از موضوع دلیل دیگر، ۲) ورود؛ رفع موضوع دلیلی به واسطه دلیل دیگر، ۳) تخصیص؛ اخراج برخی از افراد عام از شمول حکم آن با بقاء آن افراد در دائره موضوع، ۴) تحکومت؛ نظارت یک دلیل بر دلیل دیگر که به نحو إ) تصرف در عقد الوضع و توسعه آن، ب) تصرف در عقد الوضع و تضییق دائره آن، ج) تصرف در عقد الحمل یا متعلق آن به سبب توسعه، د) تصرف در عقد الحمل به سبب تضییق آن، ۵) تقدیم اظهر بر ظاهر که دارای چند قسم است إ) دوران امر بین تخصیص عام و تقیید مطلق، ب) وجود قدر متیقن برای احد الدلیلین، ج) دوران امر بین تقیید مطلق و یا حمل مقید بر استحباب.

۸: فرق تخصیص و حکومت در آن است که تخصیص به معنی رفع حکم از بعض افراد موضوع است بدون لسان نظارت در حالی که در مورد حکومت، دلیل حاکم ناظر بر دلیل محکوم است.

۹: از آنجایی که اخبار از باب طریقیت و ایصال به واقع، حجت اند و دلیل حجیت قول ثقه، منحصر در سیره عقلائیه و دلیل لبی است و اطلاق ندارد، اخذ به قدر متیقن آن لازم بوده که فرض عدم تعارض است از این رو قاعده اولیه در باب تعارض مستقر، تساقط می باشد.

۱۰: مقتضای قاعده ثانویه در تعارض مستقر دو فرض دارد ۱) ادله متعارض، متکافی بوده و هیچ یک از آن بر دیگری ترجیح ندارد؛ اخذ به تخییر می گردد به دلیل روایات مستفیضه، ۲) ادله متعارض، مختلف بوده و برخی از آن بر برخی دیگر ترجیح دارند؛ اخذ به ذی المرجح لازم است.

۱۱: برخی مقتضای قاعده ثانویه در تعارض مستقر را توقف دانسته اند به دلیل روایات فراوانی نظیر مقبوله عمر به حنظله ولی مصنف (مدظله العالی) جواب داده اند که مورد روایات مزبور جایی است که لقاء امام معصوم (ع) ممکن باشد نه زمان غیبت از این رو جملاتی نظیر «فارجه حتی تلقی امامک» در آن ذکر شده است.

۱۲: اخذ به تخییر در فرض تساوی روایات در مورد مقتضای قاعده ثانویه در تعارض مستقر، امری بدوی است نه استمراری و گرنه مستلزم مخالفت قطعیه با واقع خواهد بود زیرا اگر دو روایت مبنی بر وجوب و حرمت نماز جمعه موجود بوده و انسان در هفته ای به روایت وجوب و هفته دیگر به دلیل حرمت، عمل کند مخالفت قطعیه با واقع می کند زیرا در واقع نماز جمعه یا فقط واجب است و یا فقط حرام می باشد.

۱۳: مرجحات خبریه اقسام مختلفی دارند نظیر ۱) ترجیه به صفات راوی نظیر اعدلیت، افقهیت، اورعیت، ۲) ترجیح به سبب شهرت عملیه بین اصحاب، ۳) ترجیح به موافقت کتاب، ۴) ترجیح به مخالفت عامه.

۱۴: به نظر مصنف (مدظله العالی) از آنجایی که در تمام روایات ترجیح به صفات راوی، جمله حکومت استعمال شده، مورد چنین صفاتی تنها در مورد قضاوت بوده و ارتباطی به امور دیگری نظیر مقام افتا و استنباط احکام ندارد.

۱۵: به نظر مصنف (مدظله العالی) روایت ترجیح به سبب شهرت عملیه بین اصحاب، فقره ای از روایت عمر بن حنظله بوده که مربوط به مقام قضاوت است مورد چنین صفاتی تنها در مورد قضاوت بوده و ارتباطی به امور دیگری نظیر مقام افتا و استنباط احکام ندارد، مگر آن که قائل به الغاء خصوصیت بین مقام قضاوت و افتا گردیم.

۱۶: مراد از مخالفت کتاب، مخالفت به وجه تناقض و تباین کلی نبوده و مخالفت به عموم و خصوص است زیرا در صورت تباین، یقینا خبر مخالف قرآن حجت نبوده و نیازی به بحث از آن نیست.

۱۷: علل فراوانی برای افتاء اهل بیت (ع) به تقیه وجود دارد نظیر ۱) ترس از شر حکام وقت ۲) ترس از شر فقهاء درباری ۳) محافظت از جان شیعیان.

۱۸: اخذ به مرجحات واجب است زیرذا در روایات زیادی لفظ امر «فخذوه، فردوه، فذروه و ...» به کار رفته که ظاهر در وجوب است.

۱۹: بر اساس روایات زیادی نظیر مقبوله عمر بن حنظله رعایت ترتیب بین مرجحات لازم است.

۲۰: از آنجایی که اطلاق روایات تخییر، مستلزم لزوم تخییر در مطلق متعارضین بوده و تنها به سبب اخبار ترجیح از اطلاقات تخییر صرف نظر می گردد، در مورد عمل بر خلاف اطلاق، اکتفا به قدر متیقن لازم بوده که همان ترجیح به مرجحات منصوصه است از این رو نمی توان مرجحات غیر منصوصه را عامل ترجیح روایتی بر روایت دیگر دانسته و از مرجحات منصوصه به غیر منصوصه تعدی نمود.

۲۱: در موارد تعارض به گونه عموم و خصوص من وجه بین دو دلیل، روایات تخییر جاری نشده و روایات ترجیح جاری است و ترجیح روایتی بر روایت دیگر لازم می باشد زیرا متبادر از اخبار ترجیح، اختلاف روایات در تمام مدلول و تباین کلی است نه در بعض مدلول و اختلاف به نحو عموم و خصوص من وجه.